

سوسیال دموکراسی در بحران

در صفحه ۱۲

زلزله در ایران صدها کشته به جای گذاشت

● منطقه بونین زهرا بار دیگر با مصیبت زلزله روبرو شد

هراس دولت اصلاح طلب از پاسخگویی به مردم

فساد، سوءاستفاده از قدرت، مالاندوزی از طریق غارت بیت‌المال و رشوه‌خواری، بیماری‌هایی است که تا مغز استخوان نهادهای دولتی را گرفته است. این بیماری‌ها، جناح و دسته و گروه نمی‌شناسد و در میان مقامات جمهوری اسلامی، همه گیر است. بیش از ۲۰ سال است که صاحبان مقام در جمهوری اسلامی عادت کرده‌اند به مردم پاسخگو نباشند. در شرایطی که مردم نتوانند صاحبان قدرت را کنترل کنند، در شرایطی که اراده و رای مردم، مافوق همه وابستگی‌ها نباشد، میکرب فساد به سرعت رشد می‌کند. اکنون، در جلوگیری از ورود افکار عمومی به حریم ممنوعه بررسی کارنامه مقامات، بسیاری از کسانی که از قدرت خود سوء استفاده کرده‌اند، ذی‌فغانند. و این اشتراک منافع نیز ماورای همه تعلقات جناحی عمل می‌کنند. تا آنجایی که به قوه قضائیه مربوط می‌شود، این قوه به استقبال از شکایت وزارت نفت رفته و پس از آنکه احضاریه از طریق فاکس مجلس به دست نماینده تبریز نرسیده است، اعلی را غیابا محاکمه و محکوم ادامه در صفحه ۳

نیست. در شهرداری تهران نیز بسیاری تصمیمات، مورد سؤال برخی نمایندگان شورای شهر قرار گرفته است، سئوالی که تاکنون بی‌پاسخ مانده است. به مصداق آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است باید از دولت اصلاح طلب پرسید اگر ریگی به کفش مقامات این دولت نیست، چرا از طرح سؤال در باره عملکرد خود هراس دارند؟ چرا علیه نماینده‌ای که طبق وظایف نمایندگی خویش، به تحقیق در باره کارنامه یک ارگان دولتی می‌پردازد، به دادگستری متوسل می‌شوند؟ بعید است دولت خاتمی نداند که قوه قضائیه، منتظر چنین فرصت‌هایی است تا علیه نمایندگان اصلاح طلب مجلس، پرونده تشکیل دهد. به نظر می‌رسد برای وزارت نفت، ادب‌کردن نماینده تبریز اولویت بیشتری داشته است تا ابروداری برای رئیس جمهوری که می‌گوید مجلسیان باید به وظایف نمایندگی خویش عمل کنند. طرح حدس و گمان در باره انگیزه‌های ارگان‌های دولتی در خفه کردن صدای انتقادکنندگان لازم نیست. همه می‌دانند که

اعلمی نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی به علت طرح سئوالی از وزارت نفت، به زندان و شلاق محکوم شده است. در این مورد از نقض فاحش اصل ۸۶ قانون اساسی که متضمن عدم تعقیب قضائی نمایندگان مجلس به اتهام انجام وظایفشان به عنوان نماینده مجلس است، دولت خاتمی و قوه قضائیه همدستی کرده‌اند. از این رو، این انتظار اعلسی که دولت اصلاح طلب از مسئولیت پارلمانی او دفاع کند، بیهوده است. آنسجا که پای تخلفات احتمالی قوه مجریه به میان می‌آید، اصلاح طلبان در دولت خاتمی از پاسخگویی به مردم گریزانند. حق تحقیق و تفحص مجلس تا زمانی مورد حمایت دولت خاتمی است که این تحقیق و تفحص، دامن قوه مجریه را نگیرد و تنها ابزاری باشد در کنسکشن بارقبای محافظه کار در ارگانهای دیگر. نماینده حقوقی وزارت نفت از آن رو اعلمی را به دادگاه کشانده است که دیگر هیچ‌کس جرأت نکند پرسشی در مورد عملکرد مقامات دولت مطرح کند. هراس دولت اصلاح طلب از پاسخگویی به مردم، تنها به این مورد محدود



زمین زیر پای مردم بونین زهرا واقع در استان قزوین بار دیگر لرزید. بر اساس آمار اولیه قریب به ۴۰۰ نفر زیر آوار مانده و جان خود را از دست دادند. زلزله با شدت ۶/۳ ریشتر و در ساعات اولیه بامداد، در حالی که مردم در خواب بودند به وقوع پیوست. قریب ۱۶۰۰ تن زخمی شده و بیش از ۵۰ روستا ویران شده است



جام جهانی شگفتی‌ها

در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

بر کشورها چه گذشت؟

در صفحه ۳

در این شماره

چپ همچون جنبشی انقلابی و فرهنگی

امیر عینی
در صفحه ۶

شعار «جدائی دین از دولت»

مساوی یا حذف

«دین از عرصه حیات اجتماعی انسان» نیست

ماناالله سلیمی
در صفحه ۷

چپ، راست و میانه در یک سازمان سیاسی به چه معناست؟

سهراب مبشری
در صفحه ۸

چیستی سکولاریسم

سخنرانی یورگن هابرماس در دانشگاه تهران
در صفحه ۹

نمونه دانمارکی راست‌های اروپا و مسئله خارجی‌ها

بیزن اقدسی
در صفحه ۱۰



جام جهانی فوتبال در کره جنوبی و ژاپن به پایان خود نزدیک می‌شود. در بازی‌های نیمه نهایی کره جنوبی در برابر آلمان آرایش می‌گیرد و ترکیه و برزیل به مصاف هم می‌روند. رسیدن دو تیم ترکیه و کره جنوبی به بازی‌های نیمه نهایی نمایانگر حضور موفق کتوله‌های فوتبال در هفدهمین بازی‌های جام جهانی است. جام جهانی شگفتی‌ها با پیروزی سنگال بر فرانسه آغاز شد و با پایان گرفتن بازی‌های گروه‌ها، یک هشتم و یک چهارم فهرستی از نتایج بی‌مانند در این ورزش به‌جای ماند. آرژانتین، فرانسه، پرتغال به دور دوم راه نیافتند. ژاپن، کره جنوبی، سنگال و آمریکا به مرحله بالاتر راه یافتند. با ادامه بازی‌ها بر شگفتی‌ها نیز افزوده شد. ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها به کره جنوبی و داورها باختند. از مدعیان همیشه برزیلی‌ها و آلمانی‌ها ماندند. برزیل قوی و زیبا، آلمان موفق و بدون جذایت. این دو تیم بازندگان بعدی جام شگفتی‌ها هستند. پیش‌بینی نکنیم، منتظر می‌مانیم.

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

در صفحه ۴

ضرورت بسیج همه نیروها در مبارزه علیه شکنجه

چند رویداد در هفته‌های اخیر، بحث در باره اعمال شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی را به طور گسترده‌ای به رسانه‌های گروهی داخل کشور کشانده است. نخست آنکه مجلس شورای اسلامی، طرحی تحت عنوان منع شکنجه تصویب کرد که علیرغم همه نواقص آن و مهم‌تر همه، استننا قائل شدن برای برخی از متهمان ضد امنیتی، این حسن را داشت که موضوع اعمال شکنجه در زندانها را به افکار عمومی کشاند و چهره شورای نگهبان را که با این طرح مخالفت کرد، بار دیگر در معرض ضاوت مردم قرار داد. دوم آنکه عکس‌های بدن شکنجه‌شده وحید صادقی در اینترنت انتشار وسیع یافت و هر چند جناح‌های حکومتی وفاق کردند که لبه اتهام را به سوی خود وحید صادقی برگردانند، این اجرا به بحث در باره شکنجه دامن زد. و بالاخره سوم اینکه سازمان قضائی نیروهای مسلح تاگزیر شد مفضلا در باره فیلم بازجویی از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای که شکنجه شدن آنان را آشکار می‌کرد، وضعیت‌گیری کند.

شورای نگهبان بر این عقیده است که مجازات سبعمانه مانند شلاق، به سرتی که به حکم قاضی اعمال شود، مصداق شکنجه نیست. حال آنکه در ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب دهم دسامبر ۱۹۴۸، آمده است: هیچ‌کس نباید در معرض شکنجه یا رفتار یا مجازات سبعمانه، بیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. بنابراین بازی با لغات، افکار عمومی گول نمی‌زند. شلاق‌زدن، مصداق بارز شکنجه یا مجازات سبعمانه و طبق عیارهای بین‌المللی، ممنوع است. جالب اینجاست که نویسندگان انون اساسی جمهوری اسلامی، در معنی کردن لغات، نظری به جز موضع ثنونی شورای نگهبان نداشته‌اند. چرا که در اصل سسی و هشتمین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آورده‌اند: هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا مؤکند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. اکثریت مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ می‌دانست اگر مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، شکنجه را بدون قید و شرط ممنوع کند، من منوعیت، شامل مجازاتی مانند شلاق نیز می‌شود. از این رو، تنها شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع را ممنوع کرد. نتیجه این شد که در زندانهای جمهوری اسلامی، وقتی می‌خواهند برای اقرار و یا کسب اطلاع شکنجه کنند و در عین حال، ظاهرا قانون اساسی را هم رعایت کرده باشند، در همان پروسه بازجویی یا بعدا برای شکستن متهم، حکم فزیر او را می‌دهند. در دو دهه اخیر، شدیدترین شکنجه‌ها تحت همین ادامه در صفحه ۲

به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای باید در دادگاه صالحه رسیدگی شود

زنجیره‌ای به سازمان تحت ریاست آقای نیازی، از اساس مغایر با قانون است و این سازمان، صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد. ثانیاً مگر قتل‌های زنجیره‌ای، جرایمی مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی بوده است؟ خود حکومت، مدعی است گروهی خودسر دست به این جنایات زده‌اند. پس چگونه است که این جرایم، مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی قلمداد می‌گردد؟ لازم است به آقای نیازی و بقیه حکومتی‌ها یادآوری کنیم پافشاری به قرار گرفتن قتل‌های زنجیره‌ای در حیطه وظایف خاص نظامی یا انتظامی، اعتراف به این است که این وظایف خاص چیزی نیست جز قتل و جنایت.

ثالثاً نیازی گفته است رهبری وقت جمهوری اسلامی صرفاً در دو مورد، مسجوز رسیدگی به جرایم کارکنان وزارت اطلاعات در سازمان قضائی نیروهای مسلح را صادر کرده است. از سخنان آقای نیازی چنین برمی‌آید که در آن زمان، رهبر وقت جمهوری اسلامی قصد نقض دائم قانون اساسی را نداشته است. پس چگونه است که این روال تا به امروز حفظ شده است؟

آقای نیازی نه به این پرسشها پاسخ می‌دهد و نه توضیح می‌دهد آن مسائلی که وزیر اطلاعات وقت مطرح کرده بود. اما از این امر که آقای ناصر زرافشان وکیل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، از جمله به علت افشای اسرار دولتی محکوم شده است، باید این نتیجه را گرفت که رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در سازمان قضائی نیروهای مسلح، با انگیزه حفظ اسرار صورت گرفته است. حکومت جمهوری اسلامی از این حرام داشت که حقیقت بارها آشکار شده و وابستگی عاملان قتل‌های زنجیره‌ای به بالاترین مقامات وزارت اطلاعات و بالاتر از آن، در جریان محاکمه نیز آشکارتر شود، و از این رو تشکیلاتی را برای این محاکمه انتخاب کرده که اساساً فلسفه وجودی آن،

حجت‌الاسلام نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح، روز سه شنبه ۲۸ خرداد در یک کنفرانس مطبوعاتی، پیرامون پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، سخنانی گفت که بار دیگر، عدم صلاحیت سازمان قضائی نیروهای مسلح برای رسیدگی به این پرونده را نشان داد. نیازی کوشید بررسی این پرونده در سازمان قضائی نیروهای مسلح را توجیه کند، اما به نتیجه معکوس دست یافت، چرا که در تلاش توجیه‌گرانه خود، از اصل ۱۷۲ قانون اساسی به عنوان مبنای تشکیل سازمان قضائی نیروهای مسلح نام برد. در این اصل آمده است: برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضاء ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرائم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. اصل ۱۷۲، صراحت کافی دارد. البته آقای نیازی افزوده است: در زمان حضرت امام وزیر وقت اطلاعات مسائلی را مطرح کردند و پیشنهاد کردند در مورد به جرایم پرسنل وزارت اطلاعات در سازمان قضائی نیروهای مسلح رسیدگی شود. حضرت امام نیز موافقت کردند و به آیت‌الله اردبیلی رئیس وقت شورای قضائی دستور دادند و ایشان نیز دستور را به سازمان قضائی ابلاغ کردند و این روال تا به امروز حفظ شده است.

اولاً چگونه یک مقام قضائی که باید حافظ قانون باشد، بدین آشکاری نقض فاحش قانون اساسی را، ولو به دستور رهبری باشد، توجیه می‌کند؟ طبق قانون اساسی، صرفاً رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نیروهای مسلح نامبرده در حیطه اختیارات محاکم نظامی است و نه بیشتر. از وزارت اطلاعات در اصل ۱۷۲ قانون اساسی نامی برده نشده است. قانون تشکیل وزارت اطلاعات نیز از این وزارتخانه به عنوان بخشی از نیروهای مسلح نام نمی‌برد. بنابراین، سپردن پرونده قتل‌های

جلوگیری از فاش شدن اسرار امنیتی در جریان محاکمات است. از اساس، محاکمه متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به قوه قضائیه تحمیل شد، و اگر دخالت خاصی نبود، قتل زنده‌یادان فرورها، ثانیاً مگر قتل‌های زنجیره‌ای، مختاری و پیونده به سکوت برگزار می‌شد. وقتی با دخالت خاتمی، چارهای جز محاکمه تعدادی از کارکنان وزارت اطلاعات نماند، حکومت نهایت تلاش خود را به کار برد که دادگاه پست درهای بسته تشکیل شود. محکومیت آقای زرافشان نیز در راستای همین تلاش برای عدم افشای اسرار صورت گرفت. آقای نیازی در کنفرانس مطبوعاتی خود گفته است: رسیدگی به تخلفاتی که مربوط به وظایف اداری پرسنل وزارت اطلاعات است و نیز مسائلی که مشتمل بر اسرار نظام باشد حتی اگر جرایم عادی و معمولی باشد بر عهده سازمان قضائی نیروهای مسلح است.

اولاً این گفته آقای نیازی نیز بی‌اعتنایی کامل به قانون اساسی است. طبق نص صریح اصل ۱۷۲، محل رسیدگی به جرایم عمومی، محاکم نظامی نیست. استثنای مسائلی که مشتمل بر اسرار نظام باشد ربطی به قانون اساسی ندارد و اختراع خود آقای نیازی است. ببینید این چه پاسدار قانونی است که خودسرانه، مقررات قانونی را تغییر می‌دهد. در هر کشور دیگری اگر یک قاضی اینچنین با قانون رفتار می‌کرد بلافاصله از ادامه قضاوت محروم می‌شد.

ثانیاً قتل‌های زنجیره‌ای چه ربطی به اسرار نظام دارد؟ مردم باید بدانند این رابطه چیست. آیا غیر از این است که منظور از اسرار نظام، دخالت آمرانی در مقاماتی بالاتر از متهمان در قتل‌های زنجیره‌ای است؟ آیا غیر از این است که حکومت، در هراس از افشاگری‌های احتمالی متهمان، بر محاکمه آنها پشت درهای بسته اصرار ورزیده است؟

نیازی در مصاحبه خود مدعی شده است که بستگان فرورها، رضایت خود از قصاص‌نکردن متهمان را کتبا اعلام کرده‌اند و قتل مجازات دیگری ندارد.

واقعیت این است که فرزندان داریوش و پروانه فروهر، بر اساس مخالفت خود با مجازات اعدام، با اعدام متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نیز مخالفت کرده‌اند، اما این مخالفت، به معنای گذشتن و به فراموشی سپردن این جنایت نیست. آقای نیازی می‌گوید پس از منتفی شدن قصاص، حکم ده سال زندان برای قاتلان صادر شده است، چرا که امنیت را برهم زده‌اند. چگونه است که محکومیت شماری از دانشجویان دستگیرشده در سه سال پیش، از محکومیت متهمان به قتل‌هایی بدان فجیعی سنگین‌تر است؟

علاوه بر آنچه آقای نیازی گفته است، آن چیزی که نگفته است نیز دلیل کافی بر عدم صلاحیت قضائی سازمان زیر نظر او برای رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است. در حالی که کمتر کسی است که نداند زنده‌یادان مجید شریف و پیروز دوانی نیز به دست عوامل قتل‌های زنجیره‌ای پانزده ۱۳۷۷ به قتل رسیدند، آقای نیازی در کنفرانس مطبوعاتی خود کوچکترین اشاره‌ای به کشته‌شدن این دو قربانی دیگر نکرد. از آنجا که گفته می‌شود حکم قتل پیروز دوانی را محسنی ازادی از مقامات عالی‌رتبه قوه قضائیه صادر کرده است، قابل انتظار است که آقای نیازی و رئیس او شاهرودی، کوچکترین علاقه‌ای به پیگیری قتل شریف و دوانی نداشته باشند. در اینجا باید از آقای رئیس جمهور پرسید چرا مانند پانزده و زمستان ۷۷ در این پرونده دخالت نمی‌کنند؟ خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای به حق انتظار دارند دادگاه صالح‌های به این پرونده رسیدگی کند. احکام صادره پس از محاکمات درسته، از نظر حقوقی و دادرسی افکار عمومی، هیچ ارزشی ندارد. اگر قوه قضائیه جمهوری اسلامی موفق شود از پاسخ گفتن به خواست برحق تجدید محاکمه ظفره رود، بالاخره زمانی خواهد رسید که این پرونده در دادگاهی دیگر بررسی شود، دادگاهی که دیگر حریم‌های ممنوعه نخواهد داشت.

عنوان تعزیر اعمال شده است. اکنون شورای نگهبان مدعی است که تعزیر، شکنجه نیست، چرا که جامعه ایران ۲۰ سال به جلو رفته است و دیگر تحت هیچ عنوان، حتی با کلاه شرعی نیز شکنجه را نمی‌پذیرد. پس باید به آگرویات با واژه‌ها متوسل شد و مدعی گردید می‌توان کسی را شلاق زد بدون اینکه او شکنجه شود.

نگاهی به ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، نشان می‌دهد نویسندگان این اعلامیه، از پیش فکر شده‌بازی‌های لغوی مانند آنچه شورای نگهبان بدان متوسل شده است را کرده و بر لغت شکنجه، مجازات سبعانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز را نیز افزوده‌اند. عملکرد و قوانین مجازات اسلامی رژیم فقها را با هیچ توجیهی نمی‌توان مطابق با معیارهای بین‌المللی حقوق بشر نامید. ننگ وجود شکنجه باید برای همیشه از کشور ما پاک شود. آزادخواهان و افکار عمومی ایران، به این ضرورت مهم ملی پی برده‌اند و هم‌اکنون در داخل کشور، بحث منع شکنجه با حساسیت خاصی از جانب روشنفکران و مردم دنبال می‌شود. محافظه‌کاران و پایگاه‌های آنها یعنی قوه قضائیه و شورای نگهبان، در برابر فشار افکار عمومی، اقدام به موهنجگیری‌هایی می‌کنند که نقاب از چهره آنان بر می‌دارد.

آنچه در این میان جلب توجه می‌کند، این است که تا زمانی که شکنجه، دامن خودی‌ها را نگرفته بود، بسخری از اصلاح‌طلبان حکومتی ضرورتی نمی‌دیدند به مبارزه علیه شکنجه بپیوندند. آنها تنها زمانی به فکر منع شکنجه افتادند که فیلم بازجویی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای در اینترنت انتشار یافت و همگان به

ضرورت بسیج همه نیروها در مبارزه علیه شکنجه

ادامه از صفحه اول

چشم خود دیدند که در زندانهای جمهوری اسلامی چه می‌گذرد. هفته گذشته محمد نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح ناگزیر شد در باره فیلم بازجویی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و محکومیت بازجوها به علت اذیت و آزار متهمان، موضعگیری کند. آقای نیازی در باره رفتار بازجوها می‌گوید: گاهی بازجوها عصبانی شده‌اند و بخورده‌هایی کرده‌اند که از حدود مقررات شرعی و قانونی به دور بوده است. کسی که فیلم مزبور را دیده باشد، می‌داند که ادعای آقای نیازی، دروغی بیش نیست. اتفاقاً بازجوها بسیار برخورد خونسردی دارند و در کمال آرامش، به متهمان می‌گویند چه اعتراضی باید بکنند تا به اتاق پهلویی که محل شکنجه است، برده نشوند. در یک صحنه فیلم، بازجوها می‌خواهند به زور همسر سعید اسامی را به اتاق کناری ببرند و او مقاومت می‌کند. در یک لحظه از این صحنه، حتی دست یکی از بازجوها برای زدن زندانی بالا می‌رود که البته اعمال فسر به در فیلم دیده نمی‌شود. بر خلاف ادعای آقای نیازی که مدعی است نمی‌توان اذعان نمود که آنان (بازجوها) با سوء نیت در صدد تحمیل مطالب دروغ به بازداشت‌شدگان بوده‌اند، در بخشی از فیلم، همسر سعید اسامی در مقابل این خواست بازجوها که به روابط جنسی با دیگر متهمان اعتراف کند، مقاومت می‌کند. در جای دیگر، وقتی زندانی می‌گوید که هرگز به اسرائیل رفته است، بازجو به او می‌گوید می‌روی، یعنی وادار می‌کنیم به رفتن به اسرائیل اعتراف کنی.

از این رو، نیازی مجبور است بگوید: فیلمی که در خارج از کشور پخش شده، به هیچ وجه شکنجه، یک ضرورت ملی است.

آن فیلم مونتاز شده است. بخش‌هایی به آن اضافه شده، از حقه‌های سینمایی در آن استفاده شده است... ممکن است در این فیلم دو دقیقه هم بخشی از بازجویی باشد. اگر آقای نیازی راست می‌گوید، باید اعلام کند کدام بخش از فیلم جعلی است. اما آقای نیازی هیچ چیز مشخصی نمی‌گوید و مثلاً نمی‌گوید این درست است که بازجوها از همسر سعید اسامی می‌خواستند به روابط جنسی ناداشته اعتراف کند؟ آیا این درست است که بازجوها از زندانی می‌خواستند به سفر به اسرائیل اقرار کند؟

به گفته نیازی، برای سعید منتظری به اتهام دخالت در انتشار فیلم بازجویی‌ها پرونده تشکیلی داده‌اند. این پرونده‌سازی به نظر بسیار آشنا می‌آید. سعید منتظری، نخستین فرد از بستگان آقای منتظری نیست که به علت افشای اسرار مگو تحت تعقیب قرار می‌گیرد. اتهام اصلی مهدی هاشمی برادر داماد آقای منتظری که در زمان حیات آیت‌الله خمینی به دستور رهبر جمهوری اسلامی محاکمه و اعدام شد، افشای ماجرای مک فارلین بود.

سخنان آقای نیازی که ادعاهای او با محکومیت بازجوها پرونده تناقض دارد، نشان می‌دهد که محافظه‌کاران در بحث عمومی پیرامون شکنجه به شدت در تنگنا قرار گرفته‌اند و حتی نمی‌وانند دروغ‌هایی را که به مردم تحویل می‌دهند، منسجم کنند تا باطل آشوروزی برایشان نشود. آزادخواهان، این بار دیگر نباید اجازه دهند موضوعی به این اهمیت، به فراموشی سپرده شود. بسیج همه نیروها در مبارزه علیه شکنجه، یک ضرورت ملی است.



گزارش‌هایی از زمین لرزه بوئین زهرا

به نقل از روزنامه ایران دوشنبه ۳ تیر ۱۳۸۱

بهشتابند. با گذشت بیش از دو روز از زلزله مهیب صبح شنبه در استانهای قزوین و همدان، نیروهای امدادی همچنان در حال جستجوی اجساد بیشتری در شهرها و روستاهای زلزله‌زده هستند. شدت تلفات و تخریب‌های گسترده است که علیرغم ارسال تجهیزات دارویی، غذایی و امکانات اولیه، هنوز بسیاری از زلزله‌زدگان از وضعیت خوبی برخوردار نیستند. کمبود آب آشامیدنی و مواد غذایی و آلبسه گرم مهم‌ترین نیازهایی بود که در مناطق زلزله‌زده به چشم می‌خورد. خبرنگار ایران در قزوین گزارش داد علیرغم حضور چشمگیر نیروهای امدادی در منطقه، به دلیل کمبود چادرهای اقامتی حدود ۵۰۰ تن از اهالی یک روستا در بخش آبگرم، تنها در ۱۵ چادر اسکان داده شدند. علی‌حالی از مسئولان هلال احمر به خبرنگار ایران گفت: شب گذشته شب سرد و غیباری برای مردم مصیبت‌زده در آبگرم و اوج

بشتابند. با گذشت بیش از دو روز از زلزله مهیب صبح شنبه در استانهای قزوین و همدان، نیروهای امدادی همچنان در حال جستجوی اجساد بیشتری در شهرها و روستاهای زلزله‌زده هستند. شدت تلفات و تخریب‌های گسترده است که علیرغم ارسال تجهیزات دارویی، غذایی و امکانات اولیه، هنوز بسیاری از زلزله‌زدگان از وضعیت خوبی برخوردار نیستند. کمبود آب آشامیدنی و مواد غذایی و آلبسه گرم مهم‌ترین نیازهایی بود که در مناطق زلزله‌زده به چشم می‌خورد. خبرنگار ایران در قزوین گزارش داد علیرغم حضور چشمگیر نیروهای امدادی در منطقه، به دلیل کمبود چادرهای اقامتی حدود ۵۰۰ تن از اهالی یک روستا در بخش آبگرم، تنها در ۱۵ چادر اسکان داده شدند. علی‌حالی از مسئولان هلال احمر به خبرنگار ایران گفت: شب گذشته شب سرد و غیباری برای مردم مصیبت‌زده در آبگرم و اوج

بشتابند. با گذشت بیش از دو روز از زلزله مهیب صبح شنبه در استانهای قزوین و همدان، نیروهای امدادی همچنان در حال جستجوی اجساد بیشتری در شهرها و روستاهای زلزله‌زده هستند. شدت تلفات و تخریب‌های گسترده است که علیرغم ارسال تجهیزات دارویی، غذایی و امکانات اولیه، هنوز بسیاری از زلزله‌زدگان از وضعیت خوبی برخوردار نیستند. کمبود آب آشامیدنی و مواد غذایی و آلبسه گرم مهم‌ترین نیازهایی بود که در مناطق زلزله‌زده به چشم می‌خورد. خبرنگار ایران در قزوین گزارش داد علیرغم حضور چشمگیر نیروهای امدادی در منطقه، به دلیل کمبود چادرهای اقامتی حدود ۵۰۰ تن از اهالی یک روستا در بخش آبگرم، تنها در ۱۵ چادر اسکان داده شدند. علی‌حالی از مسئولان هلال احمر به خبرنگار ایران گفت: شب گذشته شب سرد و غیباری برای مردم مصیبت‌زده در آبگرم و اوج

بخش اوج گفت: بر اثر زلزله ۵۵ مدرسه تخریب شده است. خدقلی طاهرخانی گفت: ۵۰ مدرسه در مناطق خرقان بیش از ۵۰ درصد ویرانی داشته. ۵ مدرسه نیز در بخشهای جنوبی استان بطور کامل تخریب شده است. وی اظهار امیدواری کرد این مدارس پیش از پایان تابستان بازسازی شوند تا تحصیل دچار اشکال نشود.

وضعیت مناطق زلزله‌زده
طی ۴۸ ساعت گذشته بیش از ۲۰۰ تن از اجساد کشته‌شدگان زلزله در بخشهای اوج و آبگرم و روستاهای کرده‌چین، کیسه‌چین، حسن‌آباد، چنگور، آب‌دره، حصار ولی‌عصر، علی‌آباد، اسدآباد، شهیدآباد، ازنا و آرناب در استان گورستان‌های منطقه منحل سکونت‌شان به خاک سپرده شدند. بنا به اظهار مسئولان استانداری قزوین، جمعیت هلال احمر و فرماندار بوئین زهرا، عملیات امداد و نجات در این استان همچنان ادامه دارد. گسترده‌گی شدت خسارات وارده موجب گردیده که عملیات کاوش اجساد و رسیدگی به ۲۵ هزار تن از مردم بی‌خانمان منطقه ادامه یابد. ۲۳۶ امدادگر جمعیت هلال احمر که از استانهای تهران، قم، گیلان، مرکزی، کردستان

بازدید از روستای پاکدو شهرستان رزن گفت: فاز اول عملیات امدادی شامل نجات مجروحان و بیرون آوردن اجساد از زیرآوار تقریباً رو به پایان است و فاز دوم شامل اسکان موقت همه زلزله‌زدگان رو به انجام است.

تخریب‌ها در همدان و زنجان
خبرنگار ایران در همدان از رزن گزارش داد روستاهای خسارت‌دیده در شهرستان رزن به ۴۵ روستا رسیده است. وی با اشاره به اینکه وسعت خرابی‌ها در ۲۵۰۰ کیلومتر مربع واقع شده، اعلام کرد: بر اثر زلزله روز شنبه در این منطقه که ۷۰ هزار نفر جمعیت دارد، ۸۰ تن زخمی و ۴ تن کشته شدند. محسن مرادی‌پناه فرماندار رزن میزان خسارات را بسیار زیاد عنوان کرد و گفت: بر اثر زلزله شبکه آبرسانی ۱۶ روستا بطور کامل تخریب شده است و شبکه‌های آب، برق و تلفن دهها روستا دچار اختلالات جدی گردیده است.

به کمک‌های نقدی نیازندیم
رئیس جمعیت هلال احمر ایران که برای بازدید از مناطق زلزله‌زده همدان به شهرستان رزن آمده بود، گفت: نیاز به کمک‌های جدی خارج از کشور نداریم ولی به دلیل وسعت خرابی‌های موجود آمده، چنانچه دولت‌های خارجی کمک‌های نقدی کنند، استقبال می‌کنیم. وی در

در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بر کشور ما چه گذشت؟

سهراب مبشری

خمینی چراغ سبز داد. در نخستین روز این نبرد نابرابر، ده‌ها تن از جوانان و نوجوانان هوادار مجاهدین در همان خیابانهای اطراف میدان فرودسی تهران، به ضرب گلوله و چاقو و چماق حزب‌اللهی‌ها به قتل رسیدند. ده‌ها نفر دیگر که دستگیر شده و به کمیته‌های پاسداران در منطقه منتقل شده بودند، در همان محل کمیته‌ها اعدام صحرائی شدند. صدها تن دیگر همان شب به زندان اوین و سایر زندانها انتقال یافتند.

در اوین، لاجوردی عامل تعطیل نشریات که از چند هفته پیش خود را آماده چنین روزهایی کرده بود، بی‌صبرانه انتظار ورود سیل دختران و پسران هوادار مجاهدین و گروه‌های چپ را می‌کشید تا ماشین اعدام خود را به راه اندازد. تابستان خونین ۶۰، شاهد اعدام هزاران تن از زندانیان سیاسی بود که اکثریت آنان را افراد بین ۱۵ تا ۲۵ سال تشکیل می‌دادند.

حکومت، عزم جزم کرده بود تا یک نسل کامل از فعالان سیاسی اپوزیسیون را نابود کند. این تصمیم در طول سالهای ۶۰ تا ۶۷ با موفقیت به اجرا گذاشته شد. حاصل این پروژه، ده‌ها هزار گور بی‌نام و نشان در قبرستانهای ایران است. همان‌گونه که در خرداد ۱۳۶۰، رژیم به بهانه مقابله با آنچه قیام مسلحانه مجاهدین می‌نامید، اعضا و هواداران گروه‌های چپ مانند سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و ده‌ها گروه و سازمان دیگر را از دم تیغ گذراند، در تابستان ۶۷ نیز به بهانه واکنش در قبال ورود مسلحانه نیروهای مجاهدین به ایران، تصفیه خونینی در زندانهای ایران به راه انداخت و هزاران تن از زندانیان سیاسی وابسته به مجاهدین، فدائیان از همه گرایشها، توده‌ای‌ها و سایر نیروهای چپ را به چوبه‌های دار سپرد.

در طول ۱۲ سالی که از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ می‌گذرد، علاوه بر بلندگوهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی که کشتار ۶۰ تا ۶۷ را به بیانه مبارزه با تروریسم توجیه می‌کنند، بسیاری از وابستگان به اپوزیسیون نیز در انتقاد از مشی ماجراجویانه رهبری مجاهدین تا بدینجا دچار افراط شده‌اند که مسئولیت فاجعه عظیم دهه شصت، مخدوش می‌شود.

واقعیت آن است که از بهار ۶۰ به بعد، پیروان بدون چون و چرای آقای خمینی، حاکمان بلامنازع ایران شدند و در این مقام، مسئولیت اصلی را بابت آنچه در آن هفت سال بر ایرانیان گذشت، بر عهده دارند. آقایان خائنه‌ای و رفسنجانی در آن سالها در راس حکومت قرار داشتند و باید بابت ده‌ها هزار نفری که در زندانهای جمهوری اسلامی اعدام شدند یا زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها جان باختند پاسخگو باشند. هیچ چیز چنین جنایاتی را توجیه نمی‌کند.

مردم ایران باید بدانند چه کسانی دستور آن قتل‌عامها را صادر کردند و چه دست‌هایی در اجرای آن دخیل بودند. سخن بر سر انتقام نیست. سخن بر سر انست که بدون روشن شدن مسئولیت‌ها در وقایع تاریخی، تحقق فضای سالم سیاسی در آینده نیز امکان پذیر نیست.

مجلس ارائه شد. برخی از امضاهای زیر طرح عبارت بودند از: محمد خورنینه‌ها، حسن روحانی، علی آقامحمدی، مجید انصاری، عسکراولادی، دری نجف‌آبادی، محمد یزیدی، علی محمد بشارتی، علی‌اکبر ناطق نوری، اسدالله بیات، علی‌اکبر ولایتی، مهدی کروبی، الویری، مهاجرانسی، محسن مجتهد شستر، هادی غفاری، فخرالدین حجازی و اکبر پرورش. هم زمان با تهیه این طرح، آقای خمینی نطق تندی علیه بنی‌صدر و نیروهای ملی مذهبی ایراد کرد و طرفداران ولایت فقیه با شعار اعدام بنی‌صدر به خیابانها ریختند. رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد:

احمدآقا تلفن کرد و گفت: امام سی‌فرمانند، زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی‌صدر، جواب مغرورانه‌ای به اظهارات امام داده، معلوم است نمی‌خواهد راه بیاید. در روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در دستور کار مجلس بود. نمایندگان نزدیک به نیمی از زندانیان سیاسی در مجلس با مخالفت با این طرح نطق کردند.

هم‌زمان با این تحولات، سازمان مجاهدین خلق ایران تظاهرات گسترده‌ای را در اعتراض به پروژده انحصاری کردن حکومت در تهران سازمان داد. این تظاهرات، نقطه عطف مشی سیاسی مجاهدین پس از انقلاب بود.

تا قبل از ۳۰ خرداد، مجاهدین در پاسخ به تعرضات روزمره طرفداران آقای خمینی به اجتماعات و دفاتر خود، متوسل به قهر نمی‌شدند. در نزدیک به دو سال و نیم پس از انقلاب، مقاومت مجاهدین و هوادارانشان در قبال حملات چماقداران‌های که ده‌ها قربانی از آنها گرفت، مسالمت‌آمیز و همراه با بسیج تبلیغاتی علیه این حملات بود.

هم‌زمان، مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین در خرداد ۱۳۵۹ طی سخنرانی معروف خود در امجدیه هشدار داده بود وای به روزی که تصمیم بگیریم مقابله به مثل کنیم. این روز، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود. برای نخستین بار، هواداران مجاهدین که اغلب آنان را دانش‌آموزان و دانشجویان تشکیل می‌دادند، عمدتاً با دست خالی به مقاومت قهرآمیز در برابر چماقداران و پاسداران برخاستند. رهبری مجاهدین در ۳۰ خرداد به هواداران این سازمان برای تبدیل گسترده خیابانها به عرصه مقاومت قهرآمیز در برابر پیروان

از بهار ۶۰ به بعد، پیروان بدون چون و چرای آقای خمینی، حاکمان بلامنازع ایران شدند و در این مقام، مسئولیت اصلی را بابت آنچه در آن هفت سال بر ایرانیان گذشت، بر عهده دارند

عقب‌نشینی نشود. روز بعد، آیت‌الله خمینی در نطق تندی، اقدام لاجوردی را تأیید و مخالفان حکومت را تهدید به شدت عمل بیشتر کرد.

در همین روزها، خیابانهای شهرهای ایران شاهد حمله چماقداران طرفدار خمینی به گروه‌هایی‌های اعتراضی نیروهای اپوزیسیون بود.

بسیست و یک سال پیش در چنین روزهایی، کشور ما در تب و تاب زایش فاجعه‌ای بود که هنوز پس از ۱۲ سال، از عواقب آن رنج می‌برد.

در آن روزها، جناح طرفدار ولایت فقیه در حکومت جمهوری اسلامی می‌رفت تا حکومت را یکدست کند. حذف نیروهای ملی مذهبی از حکومت که در سال ۱۳۵۸ با اشغال سفارت آمریکا آغاز شده بود، می‌رفت تا با عزل بنی‌صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی به نتیجه نهایی برسد.

علاوه بر کشاکشی که در حکومت وارد روز‌های سرنوشت‌ساز خود می‌شد، خط امامی‌ها کمر همت بسته بودند تا همراه با یکدست کردن حکومت، به آزادی‌های نسبی به دست آمده در انقلاب بهمن پایان دهند و جلوی فعالیت احزاب و انتشار نشریات سیاسی غیروابسته به حکومت را بگیرند.

در روز ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، این اطلاعیه از سوی اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب تهران صادر شد: «نظر به اینکه روزنامه‌های آرمان ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی و میزان با نشر مقالات تشجیزا و مخل به مبانی اسلامی و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران، بالاخص در زمان جنگ با ایجاد جو مسوم و اختلاف‌انگیز و شکایات اقرار مختلف مردم شده‌اند و هیات سه نفره حل اختلاف اشرافی داساد آقای خمینی، مهدوی کنی و شیخ محمد یزیدی نیز تخلف آنها را محرز دانسته است، لذا تا اطلاع ثانوی روزنامه‌های فوق‌الذکر توقیف و موضوع تحت رسیدگی و پیگرد قانونی می‌باشد. ضمناً نشریات مردم و عدالت که در حال توطئه خزند علیه جمهوری اسلامی و مبانی مقدس اسلامی می‌باشند، تا اطلاع ثانوی توقیف می‌باشند.

نشریاتی که به دستور لاجوردی تعطیل شدند، از مواضع سیاسی متفاوت و بعضاً متضادی دفاع می‌کردند. پیروان آقای خمینی با اقدام به محدودیت آزادی بیان، نشان دادند که مسئله آنها تنها پایان دادن به حاکمیت دوگانه و بیرون راندن بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری نیست، بلکه پروژه گسترده‌تری در دست اجراست. پروژه‌ای که هدف آن، حاکمیت بلامنازع طرفداران ولایت فقیه در همه عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بود، حاکمیتی که حاضر به تحمل هیچ اندیشه متفاوت و صدای انتقادی نبود.

به نوشته هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، صدور دستور تعطیل نشریات از سوی لاجوردی، پس از تصویب این اقدام در شورای عالی قضایی انجام گرفته بود که در آن زمان، مهم‌ترین اعضای آن، بهشتی و موسوی اردبیلی بودند. همه این مقامات، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بودند.

هاشمی رفسنجانی می‌نویسد در همان روز در شورای مرکزی این حزب در باره تعطیل نشریات بحث به عمل آمد و قرار شد



در جمهوری اسلامی ایران جراثمل نه نشان آبادانی و سازندگی که به ابزار و نماد کشتار و نابودی انسان‌ها تبدیل شده است

تصویب طرح اصلاح قانون کار در دولت

گام بلند دیگری در راستای قانون کارزدائی

و سلب حقوق کارگران

متفاوتی اجرا می‌شد. اما با آغاز این برنامه واحدهای دولتی نیز به تدریج اجرای بخش‌های مثبت این قانون خودداری کردند. به موازات اجرا و ادامه سیاست خصوصی‌سازی سیاست قانون کارزدائی به وسیله دولت نیز ابعاد وسیع‌تری یافت. دولت، مجلس و کارفرمایان با انجام اقداماتی نسبتاً هماهنگ به اشکال مختلف حقوق کارگران را از آنان سلب نمودند. با تصویب لوایحی چون لایحه حذف کارگران کارگاه‌های دارای تا ۵ نفر کارگر و کارگران قالیباف از شمول قانون کار اکثریت کارگران ایران عملاً از پوشش قانون کار خارج شدند. تصویب لایحه نوسازی صنایع نساجی و طرح لایحه نوسازی صنایع و اقدامات دیگری مانند جایگزینی قراردادهای موقت به جای قراردادهای دائم و توسعه جای پسمانی موجب سلب حقوق صدها هزار کارگر گردید است. اما همه این اقدامات ضدکارگری ظاهراً کافی نبودند که دولت تصمیم گرفته است با اصلاح قانون کار دایره شمولیت آن را به حداقل ممکن برساند.

ترددی نیست که هدف دولت از اصلاح قانون کار با توجه به عملکرد آن در این زمینه در طول سال‌های گذشته ادامه همان تسلک و کنترل دولت به درجات

به نسبت قانون کار پیشین کردند. آنان با تهیه پیش‌نویس‌های ارتجاعی و مطلوب خود می‌خواستند حق و حقوقی را که کارگران تا آن زمان توانسته بودند به دست آورند از آنان بازپس گیرند. مقاومت شدید کارگران در برابر این اقدامات و در مخالفت با پیش‌نویس قانون کار توتولی گرچه باعث عقب‌نشینی این محافل و کارفرمایان شد اما آن‌ها را به کلی از پیگیری اهداف ارتجاعی شان مابوس نگردانید. سرانجام پس از شکست‌های بسیار لایحه جدید قانون کار که هم نسبت به لایحه پیشنهادی توتولی و هم نسبت به قانون کار زمان شاه پیشرفته‌تر بود در سال ۶۴ از تصویب مجلس گذشت. اما چون با مخالفت شورای نگهبان مواجه گردید برای تصویب نیسانی به مجمع تشخیص مصلحت نظام فرستاده شد. این قانون پس از ۵ سال بلاتکلیفی سرانجام در سال ۶۹ به تصویب نهایی این مجمع رسید. ما پس از تصویب این قانون اکثر کارفرمایان بخش خصوصی به بهانه‌های مختلف از پذیرش و اجرای آن خودداری می‌کردند. تا پیش از آغاز برنامه سیاست تعدیل اقتصادی قانون کار جدید تا حدودی در واحدهای تحت تسلک و کنترل دولت به درجات

بنا به گزارشاتی که در ۲۸ خردادماه جاری منتشر گردیده است، دولت طرح و اصلاح قانون کار فعلی را به تصویب رسانانیده تعدادی از وزارت‌تسخانه‌ها، تشکلهای کارفرمایی و تشکلهای کارگری وابسته به خود را مأمور تهیه و تنظیم پیشنهاداتی در این زمینه نموده است.

هدف از اصلاح قانون کار چیست؟

تصویب قانون کار جدید از زمان انقلاب تاکنون مهمترین خواست کارگران ایران بوده است. پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی رژیم تازه در ظاهر ضرورت تدوین و تصویب قانون کار جدید را می‌پذیرفت اما در واقع امر سعی می‌کرد که به بهانه‌های مختلف تصویب قانون کار جدیدی را که به نسبت قانون کار رژیم سلطنتی پیشرفته‌تر باشد به تاخیر بیندازد، زیرا که شرایط در آن زمان به سود رژیم نبود. یا گذشت زمان مشخص شد که رژیم در واقع امر خواهان یک قانون کار به مراتب ارتجاعی‌تر از قانون کار پیشین است. از همان ابتدا اشخاصی مانند احمد توتولی، وزیر کار وقت به نمایندگی از مترجم‌ترین بخش سرمایه‌داری ایران می‌کوشیدند تا مانع تصویب قانون کار پیشرفته‌تری

زلزله شدید در بوئین زهرا

به یاری هموطنان زلزله زده بشتابیم!

بار دیگر قهر طبیعت بر مردم گوشه‌ای از میهنمان فرود آمد و انسان‌های زیادی را به کام مرگ کشاند. سحرگاه امروز زلزله شدیدی با قدرت ۶/۳ ریشتر منطقه بوئین‌زهرا در استان قزوین را لرزاند. بنا بر آمار دولتی بیش از ۵۰۰ تن جان خود را از دست داده و قریب ۱۶۰۰ تن زخمی شده‌اند و ۲۵ دهکده ویران شده است. مرکز زلزله در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی شهر قزوین بوده است. در ۸ استان دیگر کشور و نیز شهر تهران لرزش زمین محسوس بود و بخشی از مردم هراسان به خیابان ریخته‌اند.

ما این فاجعه را به بازماندگان قربانیان زلزله تسلیت گفته با آسیب‌دیدگان آن ابراز همدردی می‌کنیم و به سهم خود هم‌میهنان را برای کمک و یاری به زلزله‌زدگان فرامی‌خوانیم.

هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت) تیرماه ۱۳۸۱

هراس دولت اصلاح‌طلب

از پاسخگویی به مردم

طرح سوال از یک وزارت‌تسخانه استفاده کرده است. دولت اصلاح‌طلب، همه ادعاهای پیشین خود دانه بر دفاع از مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس را به فراموشی سپرده و خود، دست به پرونده‌سازی علیه یک نماینده مجلس زده است. این اعمال است که معیار سنجش جدی بودن دولت خائنه در ادعای پایبندی به قانون اساسی است، نه حرفهای زیبایی که آقای رئیس‌جمهور می‌زند.

ماجرای محکومیت اعلمی، علاوه بر وزارت نفت، چهره

نهادهای وابسته به رهبری را نیز رسوا می‌کند. در شرایطی که آقای خائنه‌ای مدعی مبارزه علیه فساد اداری است و بدین منظور به سران سه قوه، فرامین بلندبالا می‌دهد، قوه قضائیه که از میان قوای سه‌گانه، بیش از همه مسورد عنایت و تأیید خامنه‌ای است و نفوذ رهبری از طریق استصوابی بودن تمام مقاماتش از بالا تا پایین، در آن بیشتر است، چوب لای چرخ اندک تلاش‌هایی می‌گذارد که در مجلس برای تحقیق پیرامون عملکرد نهادهای دولتی متهم به فساد صورت می‌گیرد.

ادامه از صفحه اول

کرده است. از دادگستری آقای شاهرودی، انتظاری جز این نمی‌رفت. اگر مقاومت مجلسیان نبود، قوه قضائیه همان پانز سال گذشته لغت‌نامه‌های نماینده همدان را در زندان نگه می‌داشت. در آن زمان، نماینده همدان را به علت طرح مسئله تابعیت شاهرودی زندانی کردند. از آنجا که پای قوه مجریه در میان نبود، دولت خائنه از بازداشت لغت‌نامه‌ها انتقاد کرد. اما اکنون که یک نماینده مجلس از حق مصرح در قانون اساسی برای

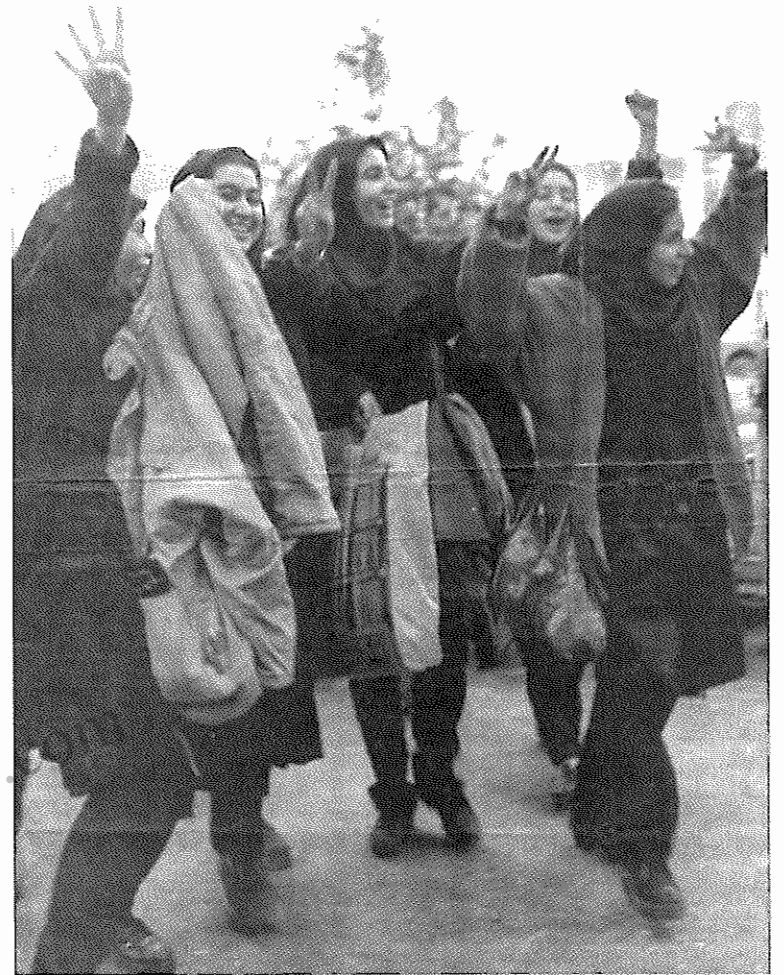
مسائل و مشکلات جوانان در ایران

علی صمد

(۱) مقدمه

۲۳ سال از حکومت جمهوری اسلامی در ایران می‌گذرد. در طی این سال‌ها، جامعه ایران دستخوش تغییرات، دگرگونی‌ها و تحولات زیادی شده است. بیشتر این نیروی که تحت تأثیر این تغییرات و تحولات واقع شده، جوانان می‌باشند. آنان به دلیل جوانی، نسبت به محیط خود بیش از دیگر اقشار جامعه حساسیت نشان می‌دهند. یکی از معیارهایی که امروز در جوامع متمدن برای سنجش سیر پیشرفت و تکامل هر کشوری در نظر می‌گیرند نیروی جوانی است که در آن کشور وجود دارد. در واقع نسل جوان، پتانسیل اصلی حرکت و پویایی یک جامعه می‌باشد. که اگر این نیرو و انرژی مورد بهره‌وری و هدایت مناسب و درست قرار

سیاسی اند و دوسوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و نمی‌توان به هیچ وجهی نسبت به این نیروی اجتماعی بی‌تفاوت بود. بعد از انقلاب به جوانان کشورمان توجه لازم صورت نگرفته و تلاش مشخصی هم برای درک خواسته‌های آن‌ها از طرف حکومت صورت نگرفته است. بلکه در این سال‌های بعد از انقلاب همواره با آنان با ستیز برخورد شده است



نگیرد، می‌تواند به صورت تخریبی و ویرانگر مشکلات زیادی را برای جامعه ایجاد کند. جامعه می‌بایست امکانات رفاهی، تفریحی، آموزشی و شغلی مناسبی برای جوانانش فراهم سازد تا بلکه بدین طریق بتواند تا حدودی از خودبستگی جوانان با جامعه جلوگیری کند. متأسفانه در کشورمان همواره به آنان با سوءظن و نگرانی و عدم اعتماد نگریسته شده است. واقعه تلخ دوران بعد از انقلاب گویای این است که رژیم اسلامی ایران نتوانسته جایگاهی مناسب برای جوانان فراهم کند و در این سال‌ها هر آنچه هم حکومت به تصویر خود برای جوانان ایجاد کرده، اکثراً جوانان آن‌ها را به پس زده‌اند. یکی از دلایلی که باعث ایجاد بیگانگی جوانان از حکومت و جامعه شده این است که به خواسته‌ها و الگوهای زندگی آنان اصلاً توجه نشده است. در این سال‌ها همواره برای آنان - بدون حضور و نظر خودشان - برنامه و طرح ریخته‌اند و به آن‌ها گفته‌اند که چگونه فکر و زندگی کنند و هیچ‌گاه از جوانان پرسش نشده که چگونه می‌خواهند باشند و زندگی کنند. در کشور ما الگوهای زندگی را همواره چنان‌که پیشتر متذکر شدیم برای نسل جوان انتخاب کرده‌اند و این از معضلات اصلی حکومت و جامعه با این نسل می‌باشد و امروز جوانان کشورمان به شکل‌های گوناگون در جامعه به این امر اعتراض دارند. جوان ایرانی می‌خواهد در کشوری زندگی کند که در آن با آزادی کافی بتواند برای تبلور شخصیت خویش بکوشد و امروز صحبت از موضوع و مشکلات جوانان بدون فراهم ساختن آزادی‌های اولیه اجتماعی برای آنان، دیگر امکان پذیر نیست. این موضوع را می‌بایست قبول کرد که نسل جوان کشور باید جوانی کند تا بلکه بدین طریق با کسب تجربه بتواند در فضاهای مناسبی که جامعه برایش ایجاد می‌کند به شناخت درست از خود و پیرامونش برسد. جوانان کلاً خارج از تفاوت‌هایی که در میان‌شان از جنبه طبقاتی، قومی و غیره وجود دارد، علاقه‌مندند به شیوه خود و آموزشی زندگی کنند و امروز در کشورمان این نیروی وسیع دارای خواسته‌های مشخص اجتماعی، فرهنگی و

بیردازیم تا بلکه بدین طریق بتوانیم بر حسب امکانات و منابعی که در دسترس داریم گرایش‌ها و الگوهای فکری این نسل را که مشتاقانه در تکاپوی ایجاد راه جدیدی، در جامعه هستند را نشان دهیم.

۲- جوانان از نگاه آمار:

در جامعه امروز ایران «در حدود ۶۶ میلیون نفر زندگی می‌کنند که از این تعداد بیش از ۳۲ میلیون نفرشان زیر ۲۰ سال هستند که در واقع پس از انقلاب به دنیا آمده‌اند. بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر ۳۰ سال و ۴۸ میلیون نفر زیر ۲۴ سال هستند» (۱). یعنی در رأی‌گیری برای انتخاب نوع حکومت و یا قانون اساسی جمهوری اسلامی اصلاً شرکت نداشته‌اند. از این تعداد امروز حداقل بیش از ۲۵ میلیون نفر می‌توانند در جمهوری اسلامی در رأی‌گیری شرکت کنند. پس با این حساب جوانان به عنوان بزرگترین و موثرترین نیروی اجتماعی سرنویشت‌ساز در کشورمان مطرح می‌باشند. در جامعه می‌بایست از نیروی جوان و نیز توان بالقوه آن‌ها برای سازندگی نهایی استفاده را کرد. در واقع آینده مطلوب هر کشور در گرو تربیت و تکوین شخصیت جوانان بر مبنای معیارهای دموکراتیک است. پس به آنان باید اعتماد کرد و نقش فعالی در جامعه به عهده‌شان قرار داد. در جامعه باید ظرفیت‌های فرهنگی نسل جوان را شناخت و به آن احترام گذاشت. به آن‌ها نباید بی‌توجهی صورت گیرد و به جای‌شان در جامعه تصمیم‌گیری کرد. باید هر چه بیشتر به نظرآنان توجه شود و اعتماد به نفس را در آن‌ها تقویت کرد. نقش اجتماعی جوانان در زندگی اجتماعی بسیار برای جامعه حیاتی و پراهمیت است.

در واقع اهمیت نیروی جوان برای کشورهای در حال توسعه و کم‌توسعه بسیار پراهمیت‌تر از بقیه کشورهاست و پرداختن به آن‌ها اهمیت زیادی دارد. امر توسعه اجتماعی و اقتصادی به تربیت این نیرو و اهمیت و بستگی زیادی دارد. خصوصیت تحول‌پذیری، استعداد و تحرک و نیرومندی نسل جوان باید تبدیل به هدفی استراتژیک برای توسعه جامعه شده و بسیج تمامی امکانات ملی و آموزشی کشور را به خود اختصاص دهد. پس با این تعلق از جمعیت جوان کشور، باید بالاترین رقم بودجه ملی را در اختیار آموزش و پرورش قرارداد. تا بلکه بدین طریق با تامین سلامت جسمی، روانی، اخلاقی و فرهنگی، بشود به شکوفایی شخصیتی و رشد زمینه‌های خلاقیت جوانان در صدر برنامه‌های استقلال ملی و توسعه اجتماعی کشور رسید.

نیروی ۴۸ میلیونی جوانان در ایران می‌توانند به عنوان نیروی تصمیم‌گیر نقش اساسی در جامعه بازی کنند. تحت هیچ عنوانی نمی‌توان نیروی فوق را در تحولات و تغییرات جامعه ایران در نظر نگرفت. امروز نیروی جوان در جامعه ایران می‌داند چه چیزی را نمی‌خواهد و این در نبود آزادی‌های دموکراتیک امری طبیعی و عبادی است ولی این قشر بزرگ اجتماعی برای تدقیق اهداف اجتماعی و سیاسی خود به یک شرایط باز و آزاد، نیازمند است. وگرنه به راه‌حل‌های نقد و رادیکال مراجعه خواهند کرد.

۳- وضعیت جوانان در عرصه تحمیل:

این موضوع را ما در دو قسمت جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) وضعیت جوانان در عرصه آموزش متوسطه

الف-۱

درصد باسوادان از دیروز تا امروز:

بعد از انقلاب با رشد جمعیت، درصد افراد واجبات‌التعلیم در کشور افزایش یافت. پیش از انقلاب «در آبان سال ۱۳۵۵ یعنی در آستانه انقلاب، ۴۷/۴۹ درصد از جمعیت کشور باسواد بودند. در مهرماه ۱۳۶۵، تعداد باسوادان به ۶۷/۷۸ جمعیت ۱۳۷۵ سال ۷۹/۵۱ درصد رسید» (۲). یعنی در سال ۱۳۵۵ جمعیت ۶ سال به بالای کشور ۲۷/۱۱ میلیون نفر و شمار جمعیت دانش‌آموزی و دانشجویی کشور جمعا ۷۸۷۸۳۷۴ نفر بود یعنی از هر ۳/۵ نفر یک نفر به آموزش اشتغال داشت. در آبان سال ۱۳۷۵ جمعیت ۶ سال به بالا به ۵۲/۳ میلیون نفر افزایش یافته است. در این سال جمعیت دانش‌آموزی و دانشجویی کشور هم به ۱۹/۸ میلیون نفر افزایش یافته و بدین ترتیب از هر ۲/۶ نفر یک فرد مشغول آموزش بوده است.

الف-۲

توسعه اقتصادی و آموزش نیروی انسانی:

اغلب صاحب‌نظران بر این باورند که اولین قدم در جهت توسعه اقتصادی، آموزش نیروی انسانی و بخصوص جوانان است. برای تحقق توسعه اقتصادی به انسان‌هایی با ذهن و نگرش معقول و نوین احتیاج است. اما تنها وجود انسان‌هایی که از جهت فرهنگی متحول گشته‌اند، باعث توسعه اقتصادی کشور نمی‌شود بلکه لازم است این انسان‌های نوین در چارچوب برنامه‌های آموزشی مناسب، از تخصص‌های تازه‌ای نیز برخوردار شوند. در هر نظام سیاسی، تربیت نیروی انسانی مشخصاً وظایف سیستم آموزشی کشور است. در کشورمان سال‌ها بودجه آموزش و پرورش عمومی حدود ۳/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی بوده است. بی‌تردید آموزش و پرورش به بودجه بیشتری نیاز دارد تا بتواند هم با افزایش قیمت ناگهانی روبرو شود و هم کیفیت آموزش را بالا ببرد، هم پوشش آموزشی را تا پایان دبیرستان به صددرصد برساند.

تعلیم و تربیت به عنوان یک پدیده اجتماعی جزء لاینفک زندگی به شمار می‌آید و اهمیت و تاثیر آن در بهبود وضع اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، سیاسی، فرهنگی... یک کشور بر کسی پوشیده نیست. پس اساس سیستم آموزشی می‌بایست با در نظر داشتن نیازمندی‌های کشور جهت نیل به توسعه اقتصادی نسبت به برنامه‌ریزی آموزشی و تربیتی نیروی انسانی مستخصص و مساهر همت گمارد. طبیعتاً سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش در ای چارچوب نه تنها به هدر نمی‌رود بلکه بازده اقتصادی آن بسیار بیش از سرمایه‌گذاری در سایر بخش‌ها خواهد بود. در سازمان اقتصادی هر جامعه، در جمع عوامل تولید، نیروی انسانی پدید یا فکری سرمایه‌ای است که ضامن کارآوری و ثمربخشی سرمایه‌های دیگر و نیز تعیین‌کننده ست و سوی عملی آن‌هاست. در جوامع عقب‌مانده نقش عامل سرمایه انسانی در حیات و بقا و تکامل جامعه بسیار مهم و اساسی است. تکوین سرمایه انسان در یک وجه به نظام آموزشی - تربیتی، یعنی نظام آموزش متوسطه و عالی وابسته است. در نظام آموزش متوسطه ایران، متأسفانه کمیت بر کیفیت حاکم شده است و نیز در نظام آموزش متوسطه نسبت تعلیمات حرفه‌ای و فنی و کاردانی روبه کاهش شدید دارد و نسل جوان کشور مدرک گرفت.

الف-۴

فضای سیاسی در مدارس و برخورد حکومت با نوجوانان و جوانان:

با افزایش اقتدار سیاسی حکومت از اوایل سال ۱۳۶۰ در جامعه، اقتدار مذهبی و سیاسی به شکل ناهنجاری در مدارس سراسر کشور حاکم شد. در واقع رژیم با ایجاد انجمن‌های اسلامی، امور تربیتی... سعی به حفظ و تقویت ظاهر مذهبی از طریق قوانین مقررات اساسی نمود و با برگزاری نمازهای جمعه، دعای کمیل، شرکت اجباری در تظاهرات به نفع حکومت، اجباری کردن پوشش اسلامی، تحت فشار و پیگرد قراردادن و دانش‌آموزان و کارمندان «سرکش»... استبداد مذهبی را به اشکال گوناگون در مدارس حاکم شود و بدین طریق باعث آزار و اذیت نسل نوجوان و جوان کشور در مدارس شوند.

مسئولین این وزارتخانه فکر می‌کردند با تاکید و اصرار و اجبار بر اجرای ظاهر اسلامی



الف-۳

جوانان و تغییرات در نظام آموزشی متوسطه:

واقعیت‌های تاریخی در نظام آموزشی متوسطه نشان می‌دهد که در ایران چندمین بار است که تغییرات اساسی در نظام آموزشی متوسطه بوجود آمده است ولی هیچ‌گاه تاکنون نتوانستند دانش‌آموزان و معلمان را برای چنین تغییراتی، قبل از اجرا، آماده کنند و این برخورد اغلب باعث شده که نسل جوان با عدم ثبات مواجه شود و زبان‌های جبران‌ناپذیری به آن‌ها وارد شود. امروز در سراسر کشور، امکانات آموزشی برابر برای نوجوانان وجود ندارد و علاوه بر این با ایجاد مدارس غیرتلفاتی، نظام آموزشی و پرورش را به شدت طبقاتی کرده‌اند و در ضمن در این سال‌ها، با رشد سریع جمعیت دانش‌آموزی، امکانات آموزشی نیز هم‌گام با افزایش آمار دانش‌آموزان رشد نکرده است. با توجه به رشد شاخص بهای کالاها مصرفی و خدمات، قدرت سرویس‌دهی با هر دانش‌آموز به شدت کاهش یافته است و این بهترین معیار برای نشان دادن این موضوع می‌باشد که امکانات آموزشی به نسبت افزایش شمار

در مدارس، نسل نوجوان و جوان بعد از انقلاب را با عشق به اعتقادات مذهبی، پرورش خواهند داد. این وزارتخانه با افزایش حجم کتب دینی، افزایش ساعات تدریس زبان عربی و دینی به باور فوق، جنبه عملی داد و بدین ترتیب با پاکسازی‌ها و اختراعات، فشارها، تهدیدها... بخشی از نیروی انسانی و ملی کشور را به هدر داد. در طول این سال‌ها نگرش امنیتی و حراستی خشن حاکم در آموزش و پرورش، به همه افراد با بدبینی و سوءظن نگاه کرده است. در کتب درسی به ویژه در مطالب دینی و علوم انسانی، نوجوانان و جوانان دانش‌آموز با واقعیت‌ها و حقایق تاریخی... آشنا نمی‌شوند و در آنان به جای روحیه دوستی، درستی، صداقت، آزادی، پاکي، احترام به حقوق هموع، به ایجاد روحیه فرقه‌گرایی، تحریف حقایق و واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی می‌پردازند. دانش‌آموزان از مقطع ابتدایی تا دبیرستان بالا، یاد می‌گیرند که سرنوشت و آینده‌شان به تلاش، کوشش، جدیت، درس‌خواندن، استعداد، لیاقت و صداقت بستگی ندارد بلکه تظاهر به ادامه در صفحه ۶

برای ۸ تیر به یاد نامی دوست

بیژن اقدسی



رفقای فدائی ما در این است که آدم‌هایی معمولی بودند که در راه آماج‌هایی بزرگ و نیک زندگی، تلاش و پییکار کردند و در این راه از خود و علائق دیگر خود زدند و گذشتند. همین.

یاد یاران تلاش برای ماست مالی خطاهای سیاسی سازمان نیز نیست. نخست این که در سخن از یاران از دست رفته، نظر ما هیچ‌گاه تنها به فدائینی نیست که تا دم واپسین عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بوده‌اند. این به هیچ روی تعیین‌کننده نیست. واقعیت این است که جنبش بزرگ فدائیان خلق ایران تنها در برگرفته سازمان ما نیست. مسلم است که سازمان‌های سیاسی هم‌زاد ما نیز در این جنبش‌اند. و پیش و بیش از هر کدام از این مقوله‌ها گروه بسیار بزرگی از فدائیان خلق است که در هیچ یک از سازمان‌های سیاسی فدائی عضو نیستند، ولی خود را کم‌تر از هیچ یک از ما اعضای سازمان‌های فدائی، فدائی نمی‌دانند و نیستند. (این که خصوصیات جنبش فدائیان خلق ایران کدام‌هاست، موضوع گفت‌وگو نیست، اما در این نوشته نیست.)

مسئله اصلی تر اما این است که نه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مدعی دوری از هر گونه اشتباه سیاسی است و نه این امر در باره مجموعه جنبش بزرگ فدائیان خلق ایران ادعا کردنی است. این ادعایی به شدت نادرست می‌بود. تا آن جایی که به سازمان ما برمی‌گردد، ما بارها نوشته و گفته‌ایم و در نخستین کنگره سازمان نیز تصویب کرده‌ایم که مشخصاً سیاست سازمان در ارتباط با جمهوری اسلامی که در خط مشی شکوفانی آن از سوی سازمان متبلور شده بود، بزرگ‌ترین خطای سیاسی سازمان است. بررسی خطاهای سیاسی سازمان‌های دیگر فدائی هم جای جداگانه خود را دارد که این جا نیست. در باره پیشینه مشترک همه ما نیز موارد مورد بحث موجود است. به هیچ روی چنین نیست که جنبش ما فدائیان خلق ایران از همان دوران آغازین تکوین خود در سرآغاز سال‌های ۴۰ هجری خورشیدی بی‌اشتباه و خطا بوده باشد. سعی تطهیر جنبش فدائیان خلق و سازمان ما نیز به هیچ وجه نیست.

هدف از بزرگداشت یاران، بزرگ‌کردن جنبش ما نیز نیست. هر جنبش پیش و بیش از هر چیز با تولیدات آن سنجیده و ارزیابی می‌شود (یا بهتر است بگوئیم باید بشود). در باره این تولیدات و این امر که کسانی را که در یک جنبش یا گروه سیاسی فعالیت و پییکار می‌کنند، تا چه میزان می‌توان از این تولیدات دانست باز هم در جای دیگری باید گفتگو کرد. اما دست کم ما به هیچ روی این نیت و تلاش را نداریم و این کار را نادرست می‌دانیم که با برجسته کردن برخی شخصیت‌ها، خدای‌گونه نمایانند آن‌ها و برابر نمایانند همه اعضای یک جنبش و سازمان با آن‌ها، کوشش شود تا سرمایه سیاسی دروغین برای آن جریان اندوخته شود. این تلاش زیان‌بار و غیرانسانی است.

هدف تنها یک چیز است. بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم هدف، بزرگداشت تلاش موجودات دو پای خاکی معمولی (و پر از خطای) ایرانی است که در چارچوب جنبش فدائیان خلق ایران، که نطفه‌بندی آن به مرداد گران سال

صفرخان نماد مقاومت مردمی در برابر ستم

۱۳۲۷ خورشیدی: صفرخان از عراق فرار و به ایران آمد و در ۱۸ اسفندماه توسط مأموران دولتی شناسایی و دستگیر شد و در ارومیه به زندان افتاد. ۱۳۲۸ خورشیدی: اول فروردین، شب عید، صفرخان در زندان ارومیه در سلول انفرادی. ۱۳۲۹ خورشیدی: تحویل دادن صفرخان به دادگاه نظامی تبریز و صدور قرار عدم صلاحیت از طرف دادستانی تبریز و فرستادن پرونده به مراغه و اعاده پرونده به تبریز. ۱۳۲۹ خورشیدی: آذرماه، محاکمه در دادگاه نظامی لشکر تبریز و صدور حکم اعدام برای صفرخان به جرم قیام مسلحانه برای براندازی نظام شاهنشاهی. برادر او حسن‌علی قهرمانیان نیز به ده سال زندان محکوم شد. پدر صفرخان نیز مدت دو سال با او در زندان بود. ۱۳۳۰ خورشیدی: روی کنار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق و اعاده پرونده صفرخان از دادگاه نظامی به دادگستری در اثر شکایت او. ۱۳۳۱ خورشیدی: اعاده پرونده به دیوان عالی کشور از ارومیه و ارسال پرونده به دادگستری تبریز. ۱۳۳۲ خورشیدی: کودتای انگلیسی - آمریکایی - ارتجاعی ۲۸ مرداد و اعاده پرونده صفرخان به دادگاه نظامی. ۱۳۳۳ خورشیدی: تبدیل حکم صفرخان در این تاریخ درست شش سال زیر اعدام بود. ۱۳۳۴ خورشیدی: اعتصاب غذا در زندان دژبان تبریز به مدت یک ماه در اعتراض به وضعیت بد زندان. انتقال به ارومیه. ۱۳۳۷ خورشیدی: پایان ده ساله اول زندان و انتقال از ارومیه به تبریز و از تبریز به تهران قصر. ۱۳۳۷ خورشیدی: تبعید به زندان مخوف برازجان. ۱۳۴۱ خورشیدی: درگذشت همسر صفرخان، خانم ملوک باقرپور در یکی از بیمارستان‌های تهران در اثر سردرد شدید در حالی که پیش از چهل و یک سال از سنش نمی‌گذشت. او برای ملاقات با صفرخان، همراه دخترش مهین به تهران آمده بود تا به برازجان برود. ۱۳۴۲ خورشیدی: درگذشت مادر صفرخان، درگذشت پدر صفرخان. ۱۳۴۶ خورشیدی: اولین ملاقات صفرخان با دخترش مهین و نوه شش‌ماه‌اش بهروز عباسی و دامادش محسن عباسی. ۱۳۴۷ خورشیدی: انتقال از زندان برازجان به زندان قصر تهران. ۱۳۵۲ خورشیدی: سرکوب زندانیان در تهران و چند شهر بزرگ ایران به وسیله گارد ضد شورش و سخت‌ترشدن شرایط زندان. ۱۳۵۳ خورشیدی: بردن صفرخان به کمیته مشترک برای چندمین بار و فشار آوردن به او برای نوشتن تقاضای عفو و نسیب‌نامه و خودداری و مقاومت صفرخان. ۱۳۵۵ خورشیدی: بردن صفرخان به کمیته مشترک برای نوشتن نامه عفو. در آبان‌ماه این سال در حدود ۶۰ نفر از زندانیان نادم در تلویزیون با گفتن «سیاس آریامهرا» آزاد شدند. اما صفرخان با تمام فشارهایی که به او وارد شد، تن به این ذلت نداد. ۱۳۵۶ خورشیدی: آمدن صلیب‌سرخ‌ها برای بازدید از زندان‌های ایران و پنهان‌کردن صفرخان توسط ساواک. عاقبت در اثر فشار صلیب‌سرخ‌ها، ساواک ناچار شد، صلیب‌سرخ‌ها را به دیدن صفرخان ببرد.

دمکراتیک در تمامی نقاط ایران، با جان‌گرفتن تدریجی و جمع‌آوری قوا توسط حکومت مرکزی و اقدامات هماهنگ و پیگیرانه خوانینی چون بیگلری، امیرافشارها، ذوالفقاری‌ها، اسکندری‌ها و دیگران و نیز با وجود ضعف در رهبری جنبش نوپای آذربایجان و عقب‌نشینی قریب بیست‌هزار نفر نیروهای مسلح از آن سامان، مقدمات شکست و سرکوبی این جنبش مهیا شد. در آذربایجان و تجسم آرزوهای قلبی صدها هزار دهقان ایران را به بهانه واہی مبارزه با تجزیه‌طلبی به خاک و خون غلطیدند. صدها هزار دهقانی که در آذربایجان و خسه می‌زیستند دیوار آرزوهای خود را ویران دیدند. میلیون‌ها امید که در سینه‌های سوخته ملت ایران پر می‌کشید، به یاس مبدل شد. اما حتی اگر مردم ناامید شوند «قهرمان» مردم حتی ناامیدشدن ندارد. «قهرمان» مردم آن گوهر بلاگردانی است که در اوج تحمل درد و رنج و ستم سرشار از امید و درون وجودش آکنده از شادی و آزادی است. همان‌گونه نیز بود. «قهرمان» مردم در آوارگی و گریز در شهرهای عراق و سپس در سیاه‌چال‌های ارومیه، تبریز، قصر و برازجان سرشار از امید بود. بی‌تردید می‌توان گفت که «صفر قهرمانیان» یکی از تابناک‌ترین چهره‌های امیدبخش و قهرمان راستین تاریخ مقاومت مردم ایران است. ملت ستم‌دیده ایران و روشن‌فکران داغ‌دیده‌ای که ضمیرشان را با گوهر تابناک عشق به رهائی و آزادی روشن نگاه داشته‌اند، دیرگاهی است که به



قرار بود مراسم بزرگداشت صفرخان روز اول تیر ماه در نالار وحدت برگزار شود اما مأموران از برگزاری آن جلوگیری کردند. وزارت کشور قبلاً برای برگزاری مراسم مجوز صادر کرده بود.

چون مدرسه، درمناگاه، حمام، کتاب‌خانه، سینما و نیز زیرساخت‌های اقتصادی چون راه‌سازی و حفر چاه همه از فعالیت‌هایی بود که به دست دهقانان و مردم ستمدیده و مضمحل آذربایجان صورت گرفت. اما طبیعی بود که خوانین بزرگ‌مالک و حکومت سرسپرده حامی آنها این اوضاع را برنتابند و سودای سرکوبی بی‌رحمانه را در سر پیروارند. این ویژگی همیشگی ستم‌گران حاکم است که اقدامات انقلابی توده‌های ستمدیده را سرکوب کنند و همان‌گونه شد که آنان خواستند. در نبود یک جنبش سراسری

صلابت کوه‌وار و مقاومت آهنین «قهرمانان» به خود می‌بالند و آن را باز می‌جویند. راستی را نیاز این ملت تشنه چه زمان به پایان خواهد رسید؟

۱۳۰۰ خورشیدی: صفر قهرمانیان (صفرخان) در روستای شیشوان در سه کیلومتری عجب‌شیر، از شهرهای آذربایجان به دنیا آمد. نام پدرش محمدحسین و نام مادرش گوهرتاج بود. از همان آغاز نوجوانی در کنار پدرش به کار کشاورزی پرداخت.

۱۳۲۴ خورشیدی: ازدواج با خانم ملوک باقرپور - شانزدهم آبان، قیام مسلحانه روستائیان شیشوان بر ضد فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ. صفرخان در این قیام شرکت فعال داشت و در فرقه دمکرات آذربایجان به درجه مائوری (روانی) رسیده بود.

۱۳۲۵ خورشیدی: هیاتی نظامی به ظاهر برای نظارت در امر انتخابات از تهران به آذربایجان رفت. اما ناگهان در روز ۲۱ آذر مساه از سوی ارتش شاهنشاهی، مبارزان و قیام‌کنندگان بر ضد فئودال‌ها از چند سو محاصره و به‌طور وحشیانه‌ای تار و مار و قتل‌عام شدند.

۱۳۲۵ خورشیدی: صفرخان همراه با عده‌ای از قیام‌کنندگان متواری و از مرز گذشت و همراه با گروهی به عراق رفت و در آن‌جا دستگیر و زندانی شد.

بر آنیم که زندگی و پییکار برای آزادی و داد و بر پا کردن جهانی استوار بر این دو گوهر یک ارزش بزرگ انسانی است. به نیکی و بزرگی از تلاش فدائیان جان‌باخته و درگذشته خلق در این راه یاد می‌کنیم. یادشان گرامی! روان‌شان شاد! راهشان پر رهرو باد! جای تک تک آن‌ها در میان ما خالی است.

۱۳۳۷ خورشیدی: پایان ده ساله اول زندان و انتقال از ارومیه به تبریز و از تبریز به تهران قصر. ۱۳۳۷ خورشیدی: تبعید به زندان مخوف برازجان. ۱۳۴۱ خورشیدی: درگذشت همسر صفرخان، خانم ملوک باقرپور در یکی از بیمارستان‌های تهران در اثر سردرد شدید در حالی که پیش از چهل و یک سال از سنش نمی‌گذشت. او برای ملاقات با صفرخان، همراه دخترش مهین به تهران آمده بود تا به برازجان برود. ۱۳۴۲ خورشیدی: درگذشت مادر صفرخان، درگذشت پدر صفرخان. ۱۳۴۶ خورشیدی: اولین ملاقات صفرخان با دخترش مهین و نوه شش‌ماه‌اش بهروز عباسی و دامادش محسن عباسی. ۱۳۴۷ خورشیدی: انتقال از زندان برازجان به زندان قصر تهران. ۱۳۵۲ خورشیدی: سرکوب زندانیان در تهران و چند شهر بزرگ ایران به وسیله گارد ضد شورش و سخت‌ترشدن شرایط زندان. ۱۳۵۳ خورشیدی: بردن صفرخان به کمیته مشترک برای چندمین بار و فشار آوردن به او برای نوشتن تقاضای عفو و نسیب‌نامه و خودداری و مقاومت صفرخان. ۱۳۵۵ خورشیدی: بردن صفرخان به کمیته مشترک برای نوشتن نامه عفو. در آبان‌ماه این سال در حدود ۶۰ نفر از زندانیان نادم در تلویزیون با گفتن «سیاس آریامهرا» آزاد شدند. اما صفرخان با تمام فشارهایی که به او وارد شد، تن به این ذلت نداد. ۱۳۵۶ خورشیدی: آمدن صلیب‌سرخ‌ها برای بازدید از زندان‌های ایران و پنهان‌کردن صفرخان توسط ساواک. عاقبت در اثر فشار صلیب‌سرخ‌ها، ساواک ناچار شد، صلیب‌سرخ‌ها را به دیدن صفرخان ببرد.

چپ همچون جنبشی انقلابی و فرهنگی

امیر ممبینی

amir.mombeini@chello.se

(فصل دوم)

انقلاب در انقلاب

چنانچه سمت اصلی روند اصلی مبارزه سیاسی در ایران را گذار به دموکراسی و جامعه مدرن در مفهوم جهانی آن بگیریم به خودی خود پذیرفته‌ایم که این روند در سرشت و پس‌امواج (هدف‌نهایی) یک روند ژرف انقلابی است. گذار از استبداد دینی - سیاسی و جامعه نیبه‌ستی قانون‌نادر به دموکراسی و جامعه مدرن قانونمدار، گذار از ولایت فقیه و حاکمیت نهادهای غیرانتخابی موروثی روحانیت به دولت و نهادهای منتخب مردم، جدانشدنی است. گذار از دولت و پیوستن ایران به جامعه جهانی، این همه دگرگونی انقلابی سرنگی در جامعه، فرهنگ و ساختار سیاسی کشور پدید می‌آورد. حتی واژه انقلاب به اندازه کافی برای بیان ژرفای چنین تحولی گویا نیست. این یک انقلاب در انقلاب است. انقلاب در انقلاب بهمن. انقلاب مدرن در سنت. انقلاب در همه خواست‌های انقلابی گذشته، چرا که این تحول برای نخستین بار علاوه بر قدرت سیاسی دموکراتیک کردن قدرت دینی را نیز به میان خواهد کشید و حاکمیت جامعه بر این دستگاه را تأمین خواهد کرد. در راستای این تحول ما یک رئال‌سناس می‌خواهیم. این از سر خواهیم گذرانیم. اندیشمندان و بیش‌پروازان پیشرو مذهبی اکنون مدت‌هاست که نواندیشی و نوزائی را آغاز کرده‌اند. انقلابی که می‌خواست سنتی‌ترین برداشت از دین را بر همه اركان زندگی سیاسی - اجتماعی ما مسلط کند اکنون با رئال‌سناسی روبرو شده است که می‌رود تا جایگاه دین و قدرت دینی را در جامعه مدرن بازتعین کند. ان جنبش اسلامی که سرچشمه بنیادگرایی شد اکنون از درون خود جریانی را برهنه داده است که می‌رود تا پیشانگ و رهبر نوسازی مذهبی در مقیاس کل جهان اسلام بشود. بدیع‌ترین، ژرف‌ترین و اندیشیده‌ترین اندیشه‌پردازی‌های دینی در ایران صورت می‌گیرد. در مقیاس مبارزه نظری مذهبی نیز این یک انقلاب در انقلاب آینده‌ساز است که با شتاب پیش می‌رود. چنین تحولی زمینه فکری و عملی جدانشدن نهائی دین از دولت را فراهم خواهد ساخت و برای نخستین بار در تاریخ این کشور سرکردگی مردم را هم بر سازمان سیاست و هم بر سازمان دیانت تأمین خواهد کرد. گذار به دموکراسی در این مرحله از تاریخ کشور باید بتواند قدرت سیاسی و قدرت دینی هر دو را از دیکتاتوری آزاد کند و مثل هر جامعه متدین دیگری ثابت و تثبیت کند که دستگاه روحانیت نیز یک دستگاه اداری است که توسط جامعه انتخاب و نظارت می‌شود تا به امور شریعت بپردازد. دستگاه روحانیت نه خدایست و نه شریعت، بلکه دستگاه اداره امور شریعت است که باید مثل هر دستگاه اداری دیگری مطیع و منتخب جامعه باشد. در پهنه تاریخ این کشور غالباً حکومت به گونه یک راجزین بیگانه بر جامعه تاخته است و روحانیت فارغ از هرگونه نظارت اجتماعی، اعمال قدرت کرده است. سرکوبگری قدرت‌مداران سیاسی و تروریسم قدرت‌پرستان دینی در گسترش فضای ترس و خفقان جامعه ایرانی مکتب‌فهمی بوده است. در تاریخ تسخیرشده این کشور ایرانی مجبور شده است از حکومت ترکی بشنود، از روحانیت عربی بشنود، در جامعه به عجمی روی آورد، در ادبیات به انبیا پیام ببرد و از ترس کله را پشت کلمه و نفرت را در نیام مدیحه نینال کند و منظور و خواست خود را در پیغامه تهنیت بیچاند، تا که زوی دگربار انفجار مقدس انقلاب از بن‌بست نومیدی و ترس و تخفیر سر بر آورد و سربران را سربریز از سیر ستم فرود آرد. هنر و ادبیات این کشور خشتی از

شناخت دموکراسی واقعی از دموکراسی‌های پسوندمدار، بزرگترین معیار سنجش تفاوت نیروهای سیاسی در ایران، و بزرگترین ژرف‌ترین مرزبندی میان این نیروها نیز چگونگی برخورد با مساله زن است. تمامی گروه‌های سیاسی مذهبی، ملی مذهبی، مذهبی ملی و دیگر مشتقات آنها پیش و پیش از هر چیز به دلیل نوعی از تحدید حقوق زن و یا نوعی از تعیین حد مردسالارانه برای زن به تحریک مذهب در میدان سیاست روی می‌آورند. مذهبی - سیاسی یعنی نیرویی که آزادی زن را آنگونه که در تمدن معاصر رایج است نمی‌پذیرد و بر همین پایه دموکراسی بدون پسوندد نمی‌پذیرد. جنبش دموکراسی با همه احترامی که برای اصلاح‌طلبان و آزادخواهان مذهبی دارد باز ناچار است که با

رادیکال در پائین و ترغیب پیگیر در بالا را مکمل همدیگر می‌شناسد. همچنان که پیش از این گفتیم، در یک جامعه استبدادزده، امکان بالقوه انقلاب امکان بالفعل برای اصلاحات است.

تحول انقلابی در فرهنگ

تحول انقلابی جامعه ما نه تنها با یک تحول انفرادی در فرهنگ همراه است بلکه تحول فرهنگی در این روند راهگشا و پیش‌آهنگ می‌شود. انقلاب اسلامی بهمن قبل از آن که یک انقلاب سیاسی باشد یک انقلاب فرهنگی بود. مسئله اصلی این انقلاب (با رهبری روحانیت و سنت) نه سیاست و اقتصاد بلکه فرهنگ بود. در بهترین حالت می‌توان گفت که این انقلاب از فرهنگ به سیاست و اقتصاد می‌رسید. انقلاب

*** امکان بالقوه انقلاب امکان بالفعل اصلاحات است

*** گذار به دموکراسی در این مرحله از تاریخ کشور باید بتواند قدرت سیاسی و قدرت دینی هر دو را از دیکتاتوری آزاد کند

*** چپ اگر چه در میدان قدرت سیاسی به پس رانده شده است اما در میدان قدرت فرهنگی همچنان یکی از دو ابرقدرت جهانی است

*** یوسترال سوسیالیسم و انترناسیونالیسم در برابر کاپیتالیسم و ناسیونالیسم چنین است صف آرائی جهانی ترقی و ارتجاع در پهنه جهانی و جنبش

این مردم بار دیگر از آخرین نقطه عقب‌نشینی سیاسی و اجتماعی خود برای دگرگون‌کردن وضعیت حرکت آغاز کرده‌اند. شریعت‌مدارانی که سر رحمان و رحیم را به سین بسم‌الله آرد می‌کنند ناچار باید در کار خویش اندیشه کنند و خود و جامعه ایرانی را پیش از این به سوی فاجعه نکشانند. در این کشور دیر یا زود دموکراسی خواهد آمد. دموکراسی بدون هیچ پسوندی. اصلاحات شکل این تحول می‌تواند باشد و باید باشد. نیاز جامعه ما این است که راه اصلاحات مسالمت‌آمیز و رادیکال گشوده شود و کشور در ظرف زمانی اجتماعاً لازم با کم‌درترین شکل ممکن به هدف خود برسد. پیشرو اصلاحات رادیکال در گرو کار اصلاح‌طلبانی است که بتوانند در پس آماج سیاسی و در فرهنگ انقلابی خرواهان گذار از عصر دین‌سالاری سیاسی در همه اشکال آن باشند. اصلاح‌طلبان رادیکالی که خرواهان گذار جامعه ایران به دموکراسی بی‌پسوند و پالوده از سرورری و شیخ و خلیفه باشند. در این کشور و در این شرایط، اصلاح‌طلبی رادیکال یعنی انقلابیگری در سنگبندی و پس‌امواج سیاسی و اصلاح‌طلبی و مبارزه دموکراتیک و مسالمت‌آمیز در کشیده و روش. اصلاح‌طلبی رادیکال یعنی استراتژی موازی بسیج سیاسی و فرهنگی جامعه علیه هرگونه حکومت، دولت و سیاست دینی و شاهی و شیخی از یک سو و دفاع از شیوه دموکراتیک، مسالمت‌آمیز، تدریجی و مبتنی بر همگرایی همگانی در روند تحولات از سوی دیگر. استراتژی موازی نه بسیج رادیکال مردم را علیه اصلاحات می‌داند و نه دفاع از روند اصلاحات در حکومت را مغایر بسیج مردم می‌شناسد. بر عکس، استراتژی موازی بسیج

اسلامی از همان آغاز یک برنامه فرهنگی روشن داشت، در حالی که سالها طول کشید تا جمهوری اسلامی به فهم برنامه سیاسی و اقتصادی نایل شود. همانگونه که انقلاب فرهنگی مسئله اصلی انقلاب اسلامی بود موقعیت زن در جامعه نیز مسئله مرکزی این انقلاب فرهنگی بود. به بیان دیگر، انقلاب اسلامی بهمن پیش و پیش از هر چیز انقلابی بود برای بازتعین موقعیت زن طبق ایدئولوژی و سیاست جامعه و جماعت سنتی مردسالار. پرچم اصلی این انقلاب حجاب رسمی تحلیلی بود که می‌بایست صورت و سیرت و سهیمیت زن را نشان می‌کرد و او را همچون نیم‌انسان طمع تنب و طمع جامعه ستی می‌کرد. مقام و موقعیت زن در جامعه و چگونگی نگاه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و استتکی جامعه به زن در زیرساخت مناسبات اجتماعی و مجموعه فرهنگ برآمده از آن است. از دیدگاه بسیاری از اندیشه‌پردازان رادیکال چپ سبیز، رابطه استثماری جامعه با طبیعت و رابطه استثماری تمدن مذکور با زن دو شالوده بنیانی نظام بهره‌کشی در ستم هستند. استعمار طبقاتی نسبت به این دو در مرحله بعدی قرار می‌گیرد. از همین روست که چپ سبیز به عکس چپ سرخ شالوده را بر سر رفیع استثمار از طبیعت و زن می‌گذارد و بران پایه برای پایان‌دادن به کل نظام استثماری به نبرد برمی‌خیزد. در جامعه ایرانی این مسایل حادترین شکل خود را پیدا کرده است. انقلاب بهمن تغییر در بنیان تمدن ایرانی پدید آورد که بدون بسازتغییر آن، بدون یک انقلاب در انقلاب فرهنگی، جامعه در راه درست تکامل قرار نخواهد گرفت. طلیعه این تحول آزادی سیاسی و شالوده آن آزادی زن ایرانی است. بزرگترین معیار

آنان پیگیرانه مبارزه فکری کند و از آنان بخواهد که به خاطر خدا پای دین را به سیاست نکشانند و به جدائی دین از سیاست (یا دست کم دولت) تن بدهند و بگذارند هر انسانی در محدوده حق و وظیفه‌ای که جامعه برایش تعیین می‌کند دارای آزادی وجدان باشد. دموکراسی هم فرهنگ است و هم سیاست. نمی‌توان فرهنگ دموکراسی را رد کرد و سیاست آن را پذیرفت. دموکراسی قبل از این که آزادی باشد حق، وظیفه، و تعهد اجتماعی است. حق و وظیفه‌ای که تحمیل دولت نیست بلکه قانونی و اجتماعاً پذیرفته شده است و شهروند نابزرگار بر پایه آموزش فرهنگی خود، خویش را در پذیرش و اجرای آن متعهد می‌داند. دموکراسی قبل از آن که آزادی باشد محدودیت دولت و حکومت و مجموع نهادهای قدرت. دموکراسی یعنی سلب امکانات احزاب سیاسی برای تحمیل باورهای مذهبی و فلسفی و اخلاقی و سلیقه‌ای خود به جامعه. خلاصه کلام، تأمین آزادی مردم با سلب آزادی نهادهای قدرت دینی و دولتی در اعمال قدرت علیه مردم شروع می‌شود. بر این پایه است که دموکراسی به تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نائل می‌شود و در چارچوب قانون مناسبات اجتماعی را روی شالوده حق و وظیفه پی می‌ریزد. تلاش مجدد برای کشاندن پای دین به میدان قدرت سیاسی، تلاش برای درامبیزی دین و فلسفه و مراسم‌های فرقه‌ای با سیاست و تحمیل یا تزریق آن به جامعه، خصوصاً با این همه آزمون‌دهنده‌های اخیر، نمی‌تواند در خدمت دموکراسی باشد. جامعه ایرانی در گذار به دموکراسی و برای گذار به دموکراسی باید شرع - عرف‌سالاری جامعه قانون‌نادر سنتی را با قانون‌مداری جامعه مدرن

مسائل و مشکلات ...

ادامه از صفحه...

دین‌داری، شرکت اجباری و زوری در مراسم و برنامه‌های امور تربیتی مدارس در حد آمار و شرکت در این یا آن آزمون عقیدتی و مذهبی است. تجربه تمام این سال‌ها نشان می‌دهد که با چیساندن چپ‌ها پوستر و چند شعار و نماز جماعت و موعظه کردن، نمی‌توان کسی را تربیت کرد. آموزش و تربیت نوجوانان و جوانان کشور، یک فرآیند است و عوامل زیادی در آن نقش دارد. در واقع نسل نوجوان و جوان کشور از آموزش و پرورش چیزی را می‌خواهد که در آن پویایی و تحرک وجود داشته باشد نه اجبار! در مدارس ایران، کنترل و فشار امنیتی بر دانش‌آموزان بسیار زیاد است. دانش‌آموزان و معلمان در مدارس کشور بسیار غیرسیاسی شده‌اند و نمی‌توانند در چارچوب قوانین موجود به کار سیاسی در مدارس بپردازند زیرا امنیت اجتماعی در نظام آموزش کشور برای آن‌ها وجود ندارد. انجمن‌های اسلامی دانشجویی فعالیت چندانی در جهت کشاندن دانش‌آموزان به فعالیت‌های صنفی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نمی‌کنند. در مدارس کشور اصلاً جنبش دانش‌آموزی در چارچوب فعالیت‌های صنفی یا سیاسی وجود ندارد و به ندرت حرکت و اعتراض جمعی و سازماندهی شده در مدارس ایران دیده شده است. البته این بدین مفهوم نیست که دانش‌آموزان هیچ‌گونه فعالیتی در بیرون از

مدارس ندارند. این قشر از یک روحیه بسیار اعتراضی و تهاجمی بر علیه موزالین و مقررات اسلامی حاکم در مدارس و نیز در جامعه برخوردار است. دانش‌آموزان نوجوان و جوان در اکثر درگیری‌ها و اعتراضات (بعده از مسابقات فوتبال، چهارشنبه‌سوری، ماجرای کوی دانشگاه، پارک‌ها، خیابان‌ها...) شرکت دارند. شواهد، مدارک و آمارها و نظر امنیتی‌ها گویای این است که نیرو به شدت ضد سنت و قوانین اجباری است و به شکل‌های گوناگون به مبارزه رودر رو با رژیم می‌پردازند و تمام خط‌های قرمز در جامعه توسط این قشر نقض می‌شود. نیروی مذکور با یک برنامه سیاسی و اجتماعی مشخص عمل می‌کند و حال حاضر بیشتر خواهان تغییرات اجتماعی در جهت بهترزیستن و داشتن یک سری آزادی‌های فردی و اجتماعی اولیه باشد. اگر به نیرو و قدرت و تمایلات این قشر اجتماعی همچنان با بی‌توجهی برخورد شود در آینده این نیرو می‌تواند به بدنه فعال و مخالف هر جریان سیاسی غیرمذهبی که تمایلات و خواست‌های آن‌ها را نمایندگی کند، تبدیل شود. مخالفت نسل رادیکال باقی‌مانده بعد از انقلاب نشان می‌دهد که ۲۳ سال حکومت اسلامی و حقه‌کردن اسلام از طریق زور و اجبار نتوانسته باور نسل بعد از انقلاب را نسب به نوعی فرار و دوری از مذهب یا بهتر است بگوییم گرایش به «سکولاریسم» در دانش‌آموزان نوجوان و جوان افزایش یافته و مسائل و سنت‌های مذهبی روزبه‌روز کمتر از قبل در روحیه و فعالیت این نیرو تأثیر می‌گذارد و این به یک عبارت شکست سیاست حکومت اسلامی ایران در تربیت دینی نسل نوجوان و جوان کشور است.

الف - (۵) آموزش و پرورش و دختران: از جمعیت ۶۶ میلیونی ایران در حدود نزدیک به ۴۹ درصد از زنان تشکیل می‌دهند. این واقعیت دارد که بعد از انقلاب در عرصه حقوقی یا قانونی، ساختار و محتوای آموزش دختران و پسران به صورت یکسان درآمد است یعنی کتاب‌های درسی برای هر دو جنس یکسان می‌باشد ولی در عرصه مضمونی در کتب درسی از نقش و تصاویر زنان بسیار کاسته شده است و این تصاویری هم که از زنان در کتب درسی وجود دارد متأسفانه در حد کار خانگی، بچه‌داری، نظافت و... است. البته چنین درکی از زنان ناشی از نگرش‌های مسئولین حکومت و نیز قوانین و مقررات اسلامی حاکم بر جامعه می‌باشد. در طول سال‌های بعد از انقلاب، یکی از قشرهای اجتماع که توانسته در عرصه اجتماعی بخصوص در عرصه آموزش و پرورش متوسطه و عالی موفق باشد، دختران و زنان جوان بوده‌اند. آنها تنها در سال اخیر توانسته‌اند در حدود ۶۰ درصد دانشجویان و بیش از ۴۶ درصد دانش‌آموزان را تشکیل دهند. چنانچه پیشتر متذکر شدیم، اسلامی‌شدن جامعه بعد از انقلاب باعث ایجاد محدودیت‌های زیادی در زمینه شغلی و نیز جداسازی بسیاری از فضاهای عمومی در جامعه و بویژه در مدارس و تا حدودی در دانشگاه‌ها شده است. حجاب در مدارس و دانشگاه‌ها و یا کاملاً در جامعه اجباری گشت و این امر به تدریج باعث ایجاد نوعی مبارزه و اعتراض دختران در این عرصه شد. هزاران دختر دانش‌آموز و دانشجویان به دلیل رعایت‌نکردن حجاب اسلامی از مدارس اخراج شدند ولی این فشارها باعث این نشد که آن‌ها دست از مبارزه خود بکشند. آن‌ها در

جسایگزین کند. شرع - عرف‌سالاری، سنت‌سالاری، اخلاق‌سالاری، ارزش‌سالاری و غیره، اگر چه در زمینه‌های دوره‌های جنبه‌های نیکی یافته باشند، اما روبنای جامعه سنتی هستند و باید جای خود را به قانون و حق و وظیفه بدهند. ایران در مسیر دموکراسی باید هم از سطره دیکتاتوری سیاسی و دینی آزاد شود و هم از سطره فرهنگ سنتی و مردسالار. میدان مبارزه با فرهنگ سنتی مردسالار کل جامعه ایرانی است. جمهوری اسلامی خود بر بستر همین فرهنگ پا گرفت. به دلیل اهمیت مبارزه فرهنگی در این دوره از تاریخ کشور ما جنبش ارمان‌مدار چپ که همواره پرچمدار نبرد فرهنگی بوده است این بار نیز میدان فراخی برای انجام وظیفه خواهد یافت. چپ اگر چه در میدان قدرت سیاسی به پس رانده شده است اما در میدان قدرت فرهنگی همچنان یکی از دو ابرقدرت جهانی است. ناسیونالیسم محافظه‌کار اکنون‌گرایی نظام استثماری، در برابر انترناسیونالیسم انقلابی آینده‌گرایی سوسیالیسم استثماریست. فرهنگ مذکور، طبیعت‌ستیز، استثماری، مصرف‌گرا، تسجیل‌پرست و ستیزه‌جو، در برابر فرهنگ برابرچسب، محیط‌زیست‌گرا، برابری‌خواه، مصرف‌گرا و صلح‌جو، ایستادند و ابر قدرت جهانی در پهنه فرهنگ و اندیشه سیاسی، ناسیونالیسم مذهبی یا مذهب ناسیونالیستی تنها مشتقاتی محلی و منطقه‌ای از کلیت ناسیونالیسم به عنوان ستون ایدئولوژی عصر سوداگری هستند. حتی ناسیونالیسم بسی ملایم‌تر از ملی - مذهبی است، چرا که در این جا ناسیونالیسم یا پدیدهای پس گفته‌تر از خود متحد می‌شود. روشن است که نه ایدئولوژی نظام سوداگر مطلقاً یگانه است و نه پیش چپ یک دست، اما با همه تنوع یک چیز ثابت برای همیشه این دو ابرقدرت را از هم جدا می‌کند. ناسیونالیسم می‌گوید من و کاپیتالیسم می‌گوید سود، در حالی که انترناسیونالیسم می‌گوید ما و سوسیالیسم می‌گوید انسان. ادامه دارد

توضیح:

*** چپ سبز انسان‌گرایی را با زیست‌گرایی پیوند می‌زند و بجای اومانیزم از بیوستریم دفاع می‌کند. چرا که دفاع از زندگی انسان در عصر ما تنها وقتی واقعی است که برپایه دفاع از زیست بر کره زمین و دفاع از تنوع زیست و حق بقا انواع صورت بگیرد. *** برای جلوگیری از اتلاف نیروی برخی از دست به قلمان قیلا چپ اعلام می‌شود که مفهوم انترناسیونالیسم از دید من نه آن چیزی است که ناسیونالیسم روس و چین رایج کرده است و نه آن چیزی که برادران متواضع آنها در ایران و توران به اجرا گذاشته‌اند. انترناسیونالیسم یعنی دفاع از منافع ملی بدون پرستش و برترشاری ملت و در پیوند برابرحقوق‌گانه با منافع دیگر ملت‌ها. انترناسیونالیسم یعنی جهانگرایی و سولیداریته و همزیستی و همدردی با مللی و مردم گیتی. انترناسیونالیسم یعنی: یکی آدم‌اعضای یک یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند پس: چه عضوی بدره آورد روزگار باید، دگر عضوها را نماد قرار! و باید عرض کنم علیرغم عشق همیشگی‌ام به موسیقی کلاسیک همچنان سرود کلاسیک انترناسیونال را از سرود بتهوئی اروپای متحد زیباتر می‌پایم و اگر قرار است سرودی داشته باشم گزینش نخست من همواره همین خواهد بود. من مرز پرگهری نمی‌شناسم، چرا که گهر را در بی‌مرزی یافته‌ام. آخر: «... امروز از مادر نژادام نه عمر جهان بر من گذشته است...» شعر از سردار سوسیالیسم احمد شاملو

وارد می‌کند و دولت در این عرصه، حرکتی در جهت تغییر این وضعیت برای دست‌یابی دختران و زنان و نوجوان و جوان به حقوق برابر انجام نمی‌دهد. پس با این حساب دختران نوجوان و جوان کشورمان دارای خواسته‌ها و تغییرات اساسی در جامعه می‌باشند. آن‌ها خود در این عرصه‌های فوق به اشکال گوناگون مبارزه می‌کنند. تلاش و مبارزه آن‌ها برای برخورداری از حقوق اولیه انسانی مانند شاد، آزاد و برابرزیستن به صورت همه‌جانبه در سطح جامعه پیش می‌رود. آن‌ها حکومت را مجبور به آزاد کردن استفاده از انواع رنگ‌های شاد و نیز شکل‌های متنوع لباس و مانند، حق ورزش کردن در پارک‌ها و شرکت در امکان ورزشی، حق رابطه دوستی با پسران، مقابله با محدودیت‌های تحمیلی همچون حق حضور شادمانه و آزادانه در جامعه و سا گذاشتن مداوم دختران و زنان نوجوان و جوان بر روی خط‌های قرمز امنیتی کرده‌اند. این موارد باعث بوجود آمدن فضای بازتر و آزادتر برای دختران شده است و حکومت در حال حاضر امکان مقابله با حضور گسترده دختران در عرصه‌های فوق را ندارد. فشار اجتماعی دختران، پسران نوجوان و جوان در ایجاد ایستگاه‌های شادی در مناطق مختلف کشور توسط حکومت نشانگر مبارزه و مقاومت، موفقیت‌آمیز این قشر اجتماعی است. در این مبارزه رژیم روزبه‌روز مجبور به عقب‌نشینی شده است و حرکت موقتی و نسیز مبارزه‌روانه نسل جوان و نوجوان کشور در درازمدت می‌تواند حلقه تنگ آزادی‌ها اجتماعی را گشاده‌تر کند و در این عرصه دختران و زنان نوجوان و جوان نقش اساسی بازی کنند. ادامه دارد

شعار «جدائی دین از دولت» مساوی با حذف «دین از عرصه حیات اجتماعی انسان» نیست

مشاءالله سلیمی

شده و آن‌ها را بعد از سال‌ها «بحث‌های علمی، دانشگاهی و ژورنالیستی» به این نتیجه رسانده است که راه تحقق جمهوری نه اشتی دادن دین با جمهوریت، بلکه فاصله گرفتن حکومت از دین و عدم دخالت دین در امور دولتی و نیز پذیرش استقرار قوانین عرفی به جای قوانین دینی است، آیا باید با تهدید رئیس جمهور مورد اعتمادشان، صدایشان در نطفه خفه شود، همه نیک می‌دانند، خطر نظام لقب‌دادن این نیروها، چه پیامدهای وحشتناکی را می‌تواند در پی داشته باشد.

درست چند ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ نیز، خاتمی سخنرانی مسیوطی علیه کسانی که «هیاهوی گذر از جمهوری اسلامی» را سر داده و خواهان تغییراتی در قانون اساسی شده بودند، انجام داد و ضمن تأیید کامل قانون اساسی و مالکیت دستگاه ولایت فقیه صریحاً آن‌هایی را که شعار تغییرات در قانون اساسی را داده بودند، «خان» «خوان» و به فاصله کمی، اکثر هیران ملی - مذهبی‌ها و تعدادی دیگر از فعالان سیاسی دستگیر و به خانه‌های امن روانه شدند و مطبوعات نیز به صورت فله‌ای توقیف گشتند.

آیا بر اساس همین تجربه نباید شاهد بود که آن «خسودی‌های»، جرات یافته بر سرخی عملکردهای دستگاه ولایت فقیه را نقد و جدائی دین از دولت یواشکی زیر لب نجوا می‌کنند، با اتهام حذف‌کنندگان دین از عرصه حیات اجتماعی انسان سرزاد تاریک خانه‌های قاضی‌القتضات دستگاه ولایت فقیه در نیابورد؟ باید تأکید کرد که طبق گفته آقای خاتمی، «بحث‌های علمی، دانشگاهی، ژورنالیستی» نه تنها خطری برای جمهوریت نیست، بلکه امری ضرور برای تحقق آن است، و دقیقاً و دغدغه ایشان نیز در همین نکته است، وی نگران این است که اسلامیت نظام از بین برود و این همان چیزی است که منشاء ترس و روحانیت حاکم است.

آیا سرسختی در تلاش برای اشتی دادن ولایت با جمهوریت، اسلام با دموکراسی و در نهایت تحقق شعار مردم‌سالاری دینی انگیزه چنین برخوردی از طرف آقای خاتمی است و یا عوامل دیگر پشت پرده در کارند، امری است که آینده روشن خواهد کرد، اما تأکید بر این نکته ضروری است وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه موضوع کنار گذاشتن میراث ختمی، تغییر قانون اساسی و حذف دستگاه ولایت فقیه را در دستور گذاشته و هر نیرویی که بخواهد در برابر این واقعیت سخت‌سری نشان دهد، از گردونه خارج خواهد شد. فراموش نکنیم که روزگاری بیش از ۹۰ درصد جامعه به ختمی اعتماد مطلق داشتند، آیا امروزه بخش اعظم این اعتماد به نفرت تبدیل نشده است؟

باور داشته باشیم که رای ۲۲ میلیونی و اعتماد در این رابطه نیز جاودانه نیست.

۱ - قرآن مورد استناد: ترجمه الهی قمشه‌ای و از انتشارات: بنیاد نشر قرآن و انتشارات امیرکبیر (چاپ اول)

و نجس» نبرد کنند اگر پیروز شدند اجر دنیوی و اخروی یعنی هردو را دارا هستند و اگر مغلوب شدند اجر اخروی را، علاوه در صورت پیروزی صاحب مال و جان رقبای مغلوب خواهند شد. ۸ سال جنگ ایران و عراق نشان داد که خمینی راحل، چه قدر در راه سیراب نمودن حوس‌های بلندپروازانه خود، منافع کشور ما را قربانی کرد، حتی به کودکان ۱۲ تا سیزده ساله نیز رحم نداشت و با اویزان کردن کلید در بهشت بر گردنشان از آن‌ها به مثابه ابزار مین‌یاب استفاده کرد.

ایجاد تنش و بحران در روابط کشورهای همسایه از جمله از این نوع باور سرچشمه می‌گیرد. هم از این روست که جمهوری اسلامی ۲۳ سال است در مورد مسأله اعراب و فلسطینی‌ها با اسرائیل کاسه داغ‌تر از آش شده و در حمایت از حزب‌الله رنگ و وارنگ سنگ تمام گذاشته و می‌گذارد، البته این سخن به معنای چشم‌پوشی در مورد جنایات اسرائیل در مورد فلسطینی‌ها نیست.

به برکت همین بلندپروازی‌هاست که کشور ما هیچ دوست قابل اتکا و مورد اعتمادی در جهان که سهل است، در منطقه نیز دارا نمی‌باشد «اکثر کشورهای منطقه نسبت به این حکومت «الله» بی‌اعتقاد هستند. هر چند تقریباً همه آن‌ها مسلمان هستند.

بنابراین مبارزه برای استقرار قوانین عرفی به جای قوانین شریعت و سنت در عرصه داخلی و بین‌المللی لاجرم به اینجا می‌رسد که علیه واپسگرایی قد علم کرده و پرچمدار مدرنیته و مدرنیسم باشد. یکی از ابزارهای تحقق هدف فوق، عملی ساختن شعار جدائی دین از دولت است که رئیس جمهور ۲۲ میلیونی آن‌را مترادف با حذف دین از عرصه حیات اجتماعی انسان قلمداد کرده است.

احکام قرآن در مورد زنان که پایه نظری قوانین ضد زن در جمهوری اسلامی است نیازی به نقل مجدد ندارند. به اختصار باید گفت که قوانین نظیر چندمهری، حق نگهداری فرزندان، تسلط بر زنان، مسأله پوشش، نابرابری حقوق اجتماعی زن با مرد، همه و همه، منشاءش آیات قرآنی هستند. فقط موضوع سنگسار، است که از احادیث برگرفته شده است. این است آن محتزاتی که خاتمی با نظر تأیید از امام عزیز نقل کرد و معتقد است که باید برای تحقق آن کوشید.

آینک که بعد از ۲۳ سال تجربه پرخی از وجدان‌ها در درون و پیرامون حکومت بیدار

آن‌هایی نیست که نه به کتاب آسمانی اعتقادی دارند و نه به خدائی و نه به رسولی، تکلیف آن‌ها در بالا روشن است. حکم خدا صریحاً مربوط به پیروان سایر ادیان است. طبق این آیه پیروان اسلام ناب محمدی باید با تمام اهل کتاب که به اسلام نگرویده و آنچه را محمد و خدای او حرام دانسته ولی آن‌ها، حرام نمی‌دانند به جنگ و قتال برخیزند، حال اگر جمهوری اسلامی آن توانایی را داشت نزدیک به یک میلیارد هندو، ۱ میلیارد و ۴۰۰ میلیون چینی و تمامی ساکنان قاره‌های اروپا و آمریکا، استرالیا را خلاصه غیرمسلمانان را که گروشت خوک می‌خورند و می و شراب ناب می‌نوشند و به اسلام نیز اعتقادی ندارند و قرآن را نیز کتاب آسمانی نمی‌شمارند، از دم تیغ می‌گذرانند. در این مورد واقعاً بشریت شانس آورده است!

اگر همین آیه قرآن به سیاست روز تبدیل شود، سنگ روی سنگ بند می‌شود. مگر نه این است که خمینی در تداوم جنگ ایران با عراق اشاعه نوعی از اسلام تشیع را در کله داشت؟ «پس چون مادهای حرام ذی‌عقده، زی‌حججه، محرم و رجب که (مدت امان) است درگذشت، آنگاه مشرکان را هر جا یابید به قتل رسانید... چنانچه از شرک توبه کرده موحد شدند و نماز اسلام بها داشتند و زکوة دادند، پس از آن‌ها دست بردارید... که خدا آموزند و مهربان است» سوره التوبه آیه ۴، چه خدای آموزنده‌ای!؟

طی ۲۳ سال حکومت جمهوری اسلامی مردم کشور ما، و بخصوص قشر روشنفکر آزاد کشور ما معنی فرمان فوق را با گوشت و پوست و استخوان خود لمس کرده‌اند. تواب‌سازی و تسخیر انسان از انسانیت خویش و شکست‌های رژیم و کشتار قربانیان به «شو»های تلویزیونی، از نمونه‌های اجرای فرمان فوق طی ۲۳ سال گذشته است. به جرات می‌توان افزود آنچه که بر سر ایران در بند ج. ا. آمد با هیچ دوره‌ای از حکومت‌های استبدادی کشور ما قابل مقایسه نیست.

چه دختران باکره‌ای که قبل از اعدام مورد تجاوز پاسداران اسلام ناب محمدی قرار نگرفتند و چه خانواده‌هایی که به خاطر این تجاوز مجبور به پرداخت پول شیرینی شدند. چه نوجوانان و جوانانی که با گلوله‌های مجریان فرمان خدا، سوراخ شدند و چه خانواده‌هایی که مجبور نکشتند. بهای گلوله‌هایی را که به قلب عزیزانشان نشسته بود، بپردازند تا حداقل جنازه عزیزان پریرشته‌شان را دریافت دارند.

آیا انسانی که مغزی برای اندیشیدن و قلبی برای تبیین داشته باشد. حتی اگر سواد دانشگاهی نداشته باشد نباید به این حکومت «الله» در روی زمین شک کند. و برای تحقق جمهوری با صدای رسا اعلام دارد که دین از دولت باید جدا شود؟

در زمینه جهاد در راه خدا: «ای اهل ایمان سلاح جنگ برگزید و آنگاه دسته، دسته با همه به یک یار متفق برای جهاد بیرون روید» سوره انسا آیه ۷۰.

«مومنان باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت گذراندند، جهاد کنند و هر کس در جهاد به راه خدا کشته شد یا فاتح گردید، زود باشد که او را (در بهشت ابد) همانجا آیه ۷۳.

«گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند (به اظهار اسلام) از شما یمنی یابند و از قوم خود (به اظهار کفر) و هر گاه که فتنه گری و شرک بر آن‌ها باز شود، به کفر خود بازگردند. پس اگر آن‌ها را هرجا یافتید، گرفته و به قتل رسانید ما شما را بر جان و مال این گروه تسلطی کامل بخشیدیم (تأکید از من است) همانجا آیه ۹۰. «بایدند که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید (دلیل و پشت شویید) و خدا شما را به عذاب دردناک معذب خواهد کرد» سوره التوبه آیه ۳۸.

در تفسیر ارتش مکتبی در بخش مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین آمده است: «... ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب... نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود».

الهام‌دهنده چنین برداشتی از وظیفه ارتش آیا غیر از آیات فوق چیز دیگری نیز (البته از زاویه نظر) است؟ مومنین باید جهاد کنند، بر علیه «مشرکین پلید

که سخاوتمندانه از سوی حکومت‌ها آزاد بود، انجام مراسم مذهبی بود. مردم آزاد بودند به خاطر امام حسین هر چقدر اشک در چشم داشته باشند بریزند، زنجیر بزنند، بر سینه بکوبند، و یا کله خویش را به خنجر خونین و سالیین کنند. روزه بگیرند، نماز بخوانند، پای منبر آخوندها ساعت‌ها بنشینند و حدیث گوش کنند. نه تنها کسی به خاطر این‌گریه و زاری‌ها و توسر زدن‌ها، مورد مواخذه قرار نمی‌گرفت، بلکه تشویق نیز می‌شد. چرا که این مراسم سودی به حال دیکتاتورها نیز داشت. زیرا گریه و زاری قدری مایه آرامش است. حال با این اوصاف کدام نیروی سیاسی را که ذره‌ای از جامعه و نیز فرهنگ و روانشناسی مردم کشور شناخت داشته باشد. می‌توان سراغ داشت که برای تحقق جمهوریت نه شعار جدائی دین از دولت، بلکه شعار «حذف دین از عرصه اجتماعی انسان» را سر بدهد.

آنچه که نیروهای لائیک و سکولار جامعه و اخیراً برخی متفکرین منفرد مسلمان طی سال‌ها «بحث‌های علمی، دانشگاهی و ژورنالیستی» خواهان آن هستند، این است که برای تحقق جمهوریت و دموکراسی شعار جدائی دین از دولت باید عملی شود این آن چیزی است که حاکمیت بلامنافع روحانیت را نشانه رفته است و جدا خطری است علیه برای دستگاه خلافت، فقها.

جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی «نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاصی حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.

۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...

بنابراین طبق قانون اساسی نظام مورد نظر آقای خاتمی چه ایشان آن را بازگو کنند و چه نکنند، حکومت «الله» بر روی زمین است. آن هم خدائی که طبق یک تعبیر اسلامی خاص از دین اسلام، یعنی اسلام تشیع بر ایران حکومت می‌کند، (تازه در مورد اخیر نیز به تعبیر خمینی‌گونه از اسلام تشیع).

هیچ‌کدام از خدایان پیروان ادیان دیگر در این حکومت سهمی ندارند. به عبارت دیگر سر خدای مسیحیان، زرتشتی‌ها، بهائی‌ها، یهودی‌ها، بودائی و... و حتی سر سنی‌ها در این ماجرابی کلاه مانده است.

این خدا طبق قرائت خاصی از قرآن توسط نماینده زمینی‌اش به نام ولی فقیه، بر کشور ما حکمرانی می‌کند. قانون اساسی این نظام انهم اصلی‌اش را اتفاقاً از آن آیات قرآن گرفته است که حقوق دگراندیشان و زنان به خشن‌ترین وجهی مورد حمله قرار گرفته است. برای بیان بهتر مطلب و توضیح محتوی ادعائی خاتمی، یعنی محتوی اسلامی، حکومت ناگزیر از ارائه نمونه‌های از آیات قرآنی هستم:

در مورد چگونگی برخورد با دگراندیشان: «هماناکفیر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فسادکوشند در زمین، جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانند یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند (یعنی دست را بآست، پای چپ و یا بالعکس)» (۱۱) سوره المائده آیه ۲۴.

چقدر انسان‌های شریف به دستور قضات خمینی به عنوان مجاریب با خدا سلاخی شدند فاجده‌بارترین نمونه آن، کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بود که فرمان مستقیم خمینی صورت گرفت. و آقای خاتمی در ستاد بزرگداشت مرگ این انسان سنگدل، نیروهائی را به عنوان نخستین خطر نظام معرفی می‌کند، که دیگر نمی‌خواهند، راه بنیانگذار بی‌رحم جمهوری اسلامی را بروند. و چقدر برزنده سال‌روز مرگ خمینی است که خاتمی دانسته یا ندانسته، دشمنی با علم و دانشگاه و دانشگاهیان را یادآور می‌شود. زیرا هیچ چیزی روح «رهبر کبیرش» را به اندازه ابراز آن‌جرا از علم و دانشگاه و دانشگاهیان، شاد نمی‌کرد. «مشرکان نجس و پلیدند» سوره التوبه آیه ۲۷۷

«برای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب (یهود و نصاری) که ایمان به خدا و روز قیامت نیابرد. و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی‌دانند و به دین حق (انئین اسلام) نمی‌گردند، قتال و کارزار کنید...» سوره التوبه آیه ۲۸.

این‌جا دیگر صحبت از آن‌هایی نیست که به جهان طور دیگری می‌نگرند. و یا صحبت از

آقای خاتمی در جمع اعضای ستاد بزرگداشت سیزدهمین سالگرد مرگ خمینی طی سخنانی از سه خطر عمده نظام، نام برد. وی تأکید کرد: «نخستین خطر از سوی کسانی است که طی دهه‌ها سال بحث‌های علمی، دانشگاهی و ژورنالیستی، تحت تأثیر آنچه در غرب رخ داده به این نتیجه رسیده‌اند که جمهوری در صورتی منتقم می‌شود که دین از عرصه حیات اجتماعی خارج شود» (کیهان چاپ ایران - ۱۳ خرداد ۱۳۸۱).

خاتمی اضافه کرد: «ج.ا. که امام برای شکل‌گیری و تحقق آن تلاش کرد، نظامی است که محتوی آن اسلام و شکل آن جمهوری است.» (همان‌جا)

در یک نکته می‌توان با ایشان موافق بود و آن این که «بحث‌های علمی، دانشگاهی و ژورنالیستی» خطری برای نظام ج. اسلامی است، زیرا این رژیم اگر از عوامل مستعد و عینی و نیز برخی عوامل ذهنی صرف‌نظر کنیم، بر بستر ناآگاهی مردم پا گرفت و بعدتر نیز به برکت سرکوب نیروهای روشنفکری ترقی‌خواه و جریان‌ات سیاسی مخالف تثبیت گشت. از این رو تصادفی نبود که سردمداران نظام و در راس همه آن‌ها خمینی از همان ابتدا فرمان شکستن قلم‌ها و بستن دهان‌ها و دانشگاه‌ها را صادر کردند و متعاقب آن کمیته‌های گزینش تشکیل دادند تا تصفیه‌های وسیع‌تر را در تمامی سطوح اعم از ادارات دولتی، کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و سایر موسسات آموزشی را سازمان دهند، بدین ترتیب هزاران هزار کارگر، کارمند، محصل، دانشجو، معلم و استاد دانشگاه‌های کشور که جور دیگری می‌اندیشیدند و حاضر نبودند فرمان «نسانینه خدا را» لیک گویند مشمول تصفیه گشتند و تعداد زیادی از آن‌ها توسط پاسداران اسلام دستگیر و روانه شکنجه‌گاه‌ها گشته و تعداد زیادی نیز به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

علاوه بر این مراقبت‌های ویژه انجام گرفت تا از ورود بسیاری از جوانان کشور که با دستگاه حکومت فقها سر آشتی نداشتند، به مراکز آموزشی و به‌ویژه دانشگاه‌ها، جلوگیری شود. به طور مثال دانستن پاسخ سوالات مذهبی نظیر «کفن میت چندپارده» است، از شروط ضرور ورود برای دانشگاه‌ها، ملاک عمل قرار گرفت. در تمام این مدت آقای رئیس جمهور در کشور حضور داشت و مدتی نیز در پست وزارت ارشاد مشغول انجام وظیفه بود. علیرغم این تمهیدات و آینده‌نگری‌های سردمداران نظام، دانشگاهی که قرار بود طبق میل آن‌ها به صورت پشتوانه دانشگاهی حوزه علمیه قم عمل کرده و دانشجویان آن گونه تربیت یابند که دستگاه ولایت فقیه خواهان آن بود، امروزه مجدداً نقش واقعی خود را بازیافته، و نه تنها به یک سنگر جدی و وزین نقد اندیشه‌های واپسگرایانه تبدیل گشته، بلکه، پیشاپیش مردم به سنگر آزادی و آزادگی تبدیل شده و مقام گذشته خویش را احیا کرده است. از این رو در این نکته می‌توان با رئیس جمهور ۲۲ میلیونی موافق بود و بحث‌های علمی و دانشگاهی، و ژورنالیستی را خطری برای مبتنی بر جهل دانست. زیرا گسترش آگاهی، دشمن حکومت فقها و جامعه شبان‌مگی است. به همین دلیل باید دین با نظام یکی گرفته شود. تا انتقام دین از علم با هزینه کمتری گرفته شود.

در این که جمهوری اسلامی، یک حکومت دینی است، تردیدی نیست. و این که قانون اساسی رژیم بر همین پایه و اساس تنظیم گشته و نوشته شده است، امری غیر قابل کتمان است، اما با همه این‌ها، نظام جمهوری اسلامی با دین یکی نیست. بنابراین مخالفت با جمهوری اسلامی به معنای ضدیت با دین نیست.

تلاش سردمداران جمهوری اسلامی برای اشاعه این فکر که گویا «شعار جدائی دین از دولت و جمهوریت مساوی است با حذف دین از عرصه حیات اجتماعی انسان» نه تازگی دارد و نه آقای خاتمی اولین کسی است که در این زمینه کشف شهود کرده باشد. شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی، روح‌الله خمینی، و زمامداران کسونی روحانی مسلک و غیرروحانی طرفدار ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، خیلی صریح‌تر از آقای خاتمی، به این موضوع پرداخته‌اند و هنوز هم می‌پردازند. سوال این‌جاست که آیا خاتمی این نکته بدیهی را نمی‌داند که جمهوریت مساوی با حذف دین از عرصه حیات اجتماعی انسان‌ها نیست؟ خیلی بعید به نظر می‌رسد که ایشان ندانند، هیچ نیروی سیاسی لائیک و سکولار جامعه، نه نوشتاری، نه گفتاری و نه کرداری خواهان «حذف دین از عرصه حیات اجتماعی انسان‌ها» نیست و اساساً نمی‌تواند هم باشد. مشکل جامعه ما این نیست که مردم دین‌دار هستند، مسجد، کلیسا و خانقاه و تشکیک‌ده‌رو هستند، برعکس این موضوع نیز صادق است و آن این که، مشکل مردم کشور ما این نبود که در انجام مراسم دینی‌شان آزاد نبودند. همه می‌دانند در استبدادی‌ترین حکومت‌ها نیز آنچه

تصویب طرح اصلاح قانون کار در دولت....

ادامه از صفحه ۵

این اعتراضات توجهی نکرده است بلکه در بسیاری موارد نیروهای نظامی خود را برای مقابله و سرکوب کارگران گرسنه گسیل نموده است. دولت با دست‌زدن به این اقدامات که بی‌شک از پشتیبانی محافظه کاران درون و بیرون رژیم نیز برخوردار است مرتکب خطای فاحشی می‌شود. که می‌تواند عواقب سنگینی برای او در پی داشته باشد. دولت باید علل بحران اقتصادی لاینحل را در برنامه‌های اقتصادی و در سیستم دیکتاتوری حاکم جستجو کند. پیمان‌کردن حقوق کارگران و زحمتکشان راه غلبه بحران نیست. جانبداری افسراطی دولت از منافع سرمایه‌داران و اصرار دولت بر ادامه برنامه اقتصادی ضدکارگری دولت برای کارگران، مزدبگیران و نیروهائی که از ادامه و اجرای این سیاست به فقر و فلاکت افتاده‌اند راد دیگری جز مبارزه فعال بر علیه این سیاست‌ها باقی نمی‌گذارد. بنابراین تردیدی نیست که این اقدامات موج جدیدی از اعتراضات کارگری و تودهای را برخواهد انگیخت.

کارگران برعکس دولت و کارفرمایان مخالف حذف مواد مثبت قانون کار فعلی خواهان حذف مواد ارتجاعی این قانون و کلیه لوابی‌های هستند که در سال‌های اخیر به وسیله دولت و مجلس به تصویب رسیده‌اند. ما ضمن حمایت از این خواسته‌های به حق کارگران و اعلام همبستگی با آنان این اقدامات کارگرستیزانه را قریاً محکوم می‌کنیم و خواهان قطع این‌گونه اقدامات به وسیله دولت هستیم.

ما همه نیروهای آزادیخواه و عدالت‌جو بخصوص نیروی چپ را به پشتیبانی از مبارزه عادلانه کارگران در شرایط دشوار کنونی فرامی‌خوانیم.

کمیسیون کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکوتی)

چپ، راست و میانه در یک سازمان سیاسی به چه معناست؟

سهراب مبشری

اساس برنامه اقتصادی خود به رقابت دموکراتیک بپردازند، ممکن است صفت‌بندی گرایش‌های سیاسی در سازمان‌های چپ نیز تغییر کند و مثلاً کسانی که در مسئله دموکراسی، موضع رادیکالتر و تحول‌طلبانه‌تری (چپ‌تری) داشته‌اند، تغییر جایگاه بدهند و مثلاً در عرصه سیاست اقتصادی، مواضع محافظه‌کارانه‌تری (راست‌تری) اتخاذ کنند. چنین نمونه‌هایی در احزاب سیاسی کشورهای دیگر فراوان است. اما فعلاً، محور مبارزه جنبش چپ ایران، دموکراسی سیاسی است و همه اختلافات و بحثها حول این موضوع محوری شکل گرفته است. این امر، نه ناشی از کم‌سوادی و کم‌کاری نظری ما که رفیق خلیق به کنایه از آن یاد می‌کند، که به علت حادث بودن مسئله آزادی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن مسائل دیگر است.

اتفاقاً بر خلاف تصور رفیق بهروز خلیق، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در گذشته سیاسی خود از این امر رنج برده است که گرایش‌های سیاسی با نام و هویت خود به بسج نیرو نپرداخته‌اند و کوشیده‌اند تا با صفات عاریتی، نیرو بگیرند. در آغاز دهه ۶۰ به نام دفاع از منافع زحمتکشان و کارگران، راست‌ترین مشی سیاسی ممکن بر سازمان حاکم شد و مدافعان آن اصرار داشتند که اختلافشان با اقلیت بر سر مواضع نظری است نه برخورد به جمهوری اسلامی. اکنون نیز مخالفان مبارزه برای تحولات رادیکال و انقلابی در سازمان، هنوز اصرار دارند کسی نگوید که در سمت راست طیف گرایش‌های سازمان قرار گرفته‌اند. این تصادفی نیست که این گرایش، اینجا و آنجا انتقادی را که سازمان در گذشته از مشی دفاع از جمهوری اسلامی به عمل آورد، زیر سؤال می‌برد. به لحاظ تاریخی و اسلوب برخورد، گرایش راست درون سازمان، تداوم منطقی همان گرایش راست آغاز دهه ۶۰ است. از گفتن این حقیقت که سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز مانند بسیاری از احزاب دیگر، به گرایش‌های راست، میانه و چپ تقسیم شده است، نباید حراس داشت. واژه رفیق خلیق از تازاندن اختلافات و شکل‌گیری فراقسیونها بی‌مورد است. فرهنگ حاکم بر سازمان، پیشرفته‌تر از آنست که روشن‌کردن اختلافات، به اشتقاق و تنش‌های غیرقابل کنترل بیانجامد. همه گرایش‌های درون سازمان، حاضرند همکار در چهارچوب آماج‌ها و مواضع مشترک را با گرایش‌های دیگر بسپارند. اشتراکات، بیشتر از آنست که نام‌گذاری طبیعی بر گرایش‌های موجود، آن را تحت‌الشعاع قرار دهد.

هیچ جای دنیا، گروه مرجعی را که می‌خواهد حاکمیت یک اقلیت قدرتمند و ثروتمند سرنگون‌شده را احیا کند، چپ نمی‌نامند. یک معنی چپ، جانبداری از مواضع سوسیالیستی و معنی دیگر آن، رادیکالیسم و تحول‌طلبی به معنی خواستن چیزی است که تاکنون وجود نداشته است. هیچ یک از این دو صفت، برانزده سلطنت‌طلبان نیست.

البته این سخن درست است که تنها داشتن موضع تندتر در مقابل جمهوری اسلامی، نمی‌تواند یک گرایش را در سمت چپ دیگری قرار دهد. اما تمایز گرایش‌های سیاسی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تنها به موضوع رأی در قبال جمهوری اسلامی و فی‌الثل رأی دادن یا ندادن به خاتمی محدود نمی‌شود. سخن بر سر دو اسلوب برخورد به تحولات سیاسی و اجتماعی است، سخن بر سر این است که آماج‌ها و دیدگاه‌های سازمان، در سیاست و مشی روزمره آن چه نقش و وزنی دارد. یک گرایش، معتقد است لازم نیست در هر سند سیاسی، این آماج‌ها و دیدگاه‌ها مورد تأکید مجدد قرار گیرد، و گرایش دیگر، تأکید بیشتری بین آماج‌ها و دیدگاه‌ها از یک سو و سیاست روزمره از سوی دیگر، برقرار می‌کند. به عبارت ساده، یک گرایش، تحول‌طلب‌تر از گرایش دیگر است و به حق، گرایش چپ نام گرفته است، صرف‌نظر از اینکه ارزیابی ما از درست یا نادرست بودن مشی و اسلوب آن چه باشد.

اینکه بحث پیرامون برنامه توسعه اقتصادی پیشنهادی سازمان، به بحث محوری درون آن تبدیل نشده است، به شرایط عینی جامعه ایران باز می‌گردد. مسئله اصلی جامعه ما، کماکان موضوع دموکراسی سیاسی است. در جنبش چپ، آنها که برنامه رادیکال‌تری نسبت به برنامه ما برای دستیابی به دموکراسی پیشنهاد می‌کنند، در سمت چپ ما قرار می‌گیرند. در درون سازمان، کسانی که در مبارزه دموکراتیک، تحول‌طلب‌ترند و مثلاً دستیابی به دموکراسی در چهارچوب جمهوری اسلامی را ممکن نمی‌دانند، در سمت چپ کسانی قرار گرفته‌اند که لغو ولایت فقیه را هدف فوری جنبش دموکراتیک ارزیابی نمی‌کنند. وقتی دموکراسی پارلمانی در کشور ما برقرار شود و احزاب سیاسی از جمله بر

راست و میانه، مفاهیمی نسبی است که نسبت به مختصات سیاسی هر کشور، متغیر است. مثلاً در آمریکا لیبرالیسم و چپ غالباً در یک جبهه قرار می‌گیرند، در حالی که در مختصات سیاسی اروپا، لیبرالها در میانه طیف سیاسی قرار دارند. یک ادعای رفیق خلیق، این است که در سازمان ما در عرصه مسائل برنامه‌ای و استراتژی در دهه اخیر کار جدی صورت نگرفته است به غیر از ارائه برنامه توسعه به کنگره سوم. لذا هنوز معلوم نیست که در این زمینه چه اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد. نتیجه‌گیری نویسندگان، این است که باید تا زمان چنان بحثهای نظری، از چپ، راست یا میانه‌خواندن گرایش‌های سیاسی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) خودداری کرد.

از برخورد متکیرانه نویسنده به تلاش نظری ده‌ها رفیق دیگر که در جملات ایشان سوج می‌گذریم و به همان سند آماج‌ها و دیدگاه‌ها که مورد تأیید رفیق است، اکتفا می‌کنیم. چگونه است که یک گرایش سیاسی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، بارها یک گرایش سیاسی دیگر را به خاطر آنچه مخدوش‌کردن مرزهای اهداف برنامه‌ای و مشی سیاسی روز نام گرفته است، مورد انتقاد قرار داده است؟ آیا غیر از این است که از نظر انتقادکنندگان، کسانی که در هر سند سیاسی، آماج و دیدگاه‌ها را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهند، دچار زیاده‌روی در تحول‌طلبی‌اند و گویا حاضر نیستند به پیشرفته‌های مقطعی سیاسی، مانند آنچه جنبش اصلاحات در ایران به دنبال آنست، رضایت دهند؟ مگر نه این است که در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، گرایش اعلام کرده است که رفرمیست و مخالف تحولات انقلابی است، در حالی که گرایش دیگری، هنوز خود را انقلابی می‌داند؟ آیا تمایز بین رفرمیست‌ها و انقلابی‌ها، بارها همان مرز بین جناح‌های چپ و راست در جنبش چپ نبوده است؟

استاد رفیق خلیق به مواضع سلطنت‌طلبان برای اثبات اینکه موضع یک گرایش سیاسی در قبال جمهوری اسلامی، ملاک چپ یا راست بودن آن نیست، از آنجا می‌نگذرد که رفیق فراموش کرده است تحول مورد نظر سلطنت‌طلبان، گسلی به عقب است. در

اعتقاد به ارزش‌های سوسیالیستی به جنبش چپ پیوسته‌اند. از این رو، هر کسی که در بحث درونی جنبش چپ، در موضع محافظه‌کارانه‌تر یا معتدل‌تر قرار گیرد، به زحمت اطلاق صفت راست یا میانه بر خود را می‌پذیرد. این قاعده، مختص سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیست. جناح راست حزب کارگر انگلیس نیز نام خود را حزب کارگر نوین گذاشت و نه حزب کارگر راست. اما هیچ‌کس در انگلیس پیدا نمی‌شود که در راست‌تر بودن مواضع تونی بلر نسبت به جناح چپ این حزب تردید کند. تقسیم احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات به جناح‌های چپ و راست و گاه میانه، پیش از صد سال است که مرسوم است، چه به مذاق رفیق خلیق خوش بیاید چه نیاید.

در فرهنگ سیاسی چپ، مفاهیم چپ، راست و میانه به صورت نسبی نیز به کار برده می‌شوند. اگر بخواهیم همان مثال حزب کارگر انگلیس را بررسی کنیم، باز کسی نیست که تردید کند فاصله مواضع آقای بلر با احزاب راست مانند محافظه‌کاران، کمتر از فاصله جناح چپ حزب کارگر با همان احزاب راست است.

به ایران خودمان برگردیم: کیست که تردید کند در میان احزاب چپ، فی‌الثل سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) دارای موضعی چپ‌تر از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. چه فدائیان خلق (اکثریت) بخواهند و چه نخواهند، هم به لحاظ برنامه‌ای و هم به لحاظ سیاسی، در سمت راست سازمان راه کارگر قرار گرفته‌اند. این بدان معنی نیست که راه کارگر، بیشتر از سازمان فدائیان اکثریت، ناساینده منافع طبقه کارگر است، بلکه بدین معنی است که راه کارگر، در مقایسه با فدائیان خلق (اکثریت)، چه در سیاست و چه در برنامه، تحول‌طلب‌تر است و مشی رادیکال‌تری را پیشنهاد می‌کند. به همین ترتیب، در سمت چپ راه کارگر نیز حزب کمونیست کارگری قرار دارد، و در سمت راست سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به عنوان نمونه حزب دموکراتیک مردم ایران قرار گرفته است. در دفاع حفظ وضع موجودند، به راست‌ها معروف شده‌اند و چپ، لقب کسانی است که از تحول دفاع می‌کنند. یکی از دو کاربرد مقولات چپ و

در شماره ۱۸۲ نشریه کار، مقاله‌ای از رفیق بهروز خلیق تحت عنوان نگاهی به گرایش‌های سیاسی در سازمان، گروه‌بندی و فراقسیون بر چه پایده؟ انتشار یافته که حاوی نظریات نویسنده در باره سه گرایش شکل‌گرفته در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. جوهر نظر ایشان در این جمله خلاصه می‌شود:

در یک سازمان چپ تقسیم‌کردن گرایش‌های سیاسی به چپ، میانه و راست فاقد منطق است. رفیق خلیق برای مستدل‌کردن این نظر، می‌گوید چپ یعنی مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان مزدبگیر، میانه یعنی مدافع اقلتاری میانی و راست به معنای مدافع اقلتاری بالایی است، و از آنجا که هیچ یک از گرایش‌های سیاسی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام نکرده است که از انتخاب طبقه‌ای و اجتماعی خود منصرف شده، نمی‌توان به هیچ یک از این گرایش‌ها صفت راست یا میانه را اطلاق کرد.

زمانی بود که در سازمانهای چپ ایرانی، استاد به متون کلاسیک مارکسیستی در بحث‌های نظری مرسوم بود. اگر نظر رفیق خلیق در آن زمان ابراز می‌شد، به ذکر نقل قول‌هایی از مارکس و انگلس و لنین اکتفا می‌کرد که بارها در ارزیابی از جریان‌های درون جنبش کارگری از تعبیر چپ، راست و میانه استفاده می‌کردند، بدون آنکه منظورشان این باشد که راست‌ها و میانه‌ها، ناساینده منافع اقلتاری و طبقات میانی هستند. دیگر خیلی‌ها را قانع نکنند. ترجیح دادم برای بررسی نظر رفیق خلیق، به لغت‌نامه‌های عادی مراجعه کنم که مطابق با فرهنگ معاصر سیاسی نوشته شده است. فرهنگ انگلیسی آکسفورد، دو معنی برای واژه چپ آورده است:

۱- گروه یا دسته‌ای که از نظرات سوسیالیستی یا رادیکال‌جانب‌داری کند.
۲- دسته پیشرفته‌تر یا تحول‌طلب‌تر در درون هر گروه.

همچنین در همین فرهنگ، برای واژه راست نیز دو معنی آمده است:

۱- راست: گروه یا دسته‌ای که از محافظه‌کاری جانب‌داری کند.
۲- جناح راست: دسته محافظه‌کار یک حزب یا نظام سیاسی.

واژه میانه نیز به معنی موضعی است که حد فاصل دو سر یک طیف قرار می‌گیرد. در اینکه در جنبش چپ، واژه چپ دارای بار مثبت و احساسی است، تردیدی نیست. چپ برای همه ما، بار ارزشی دارد. همانگونه که رفیق خلیق نیز نوشته است، همه اعضا و هواداران احزاب و سازمانهای چپ یا به تعبیر دیگر سوسیالیست،

○ چه چیزی شما را واداشت که در شرایط حساس کنونی به ایران سفر کنید؟
○ از زمان برقراری اولین تماس‌ها میان من و ایرانی‌ها هفت سال می‌گذرد. به هرحال پس از گفتگوهای فراوانی با همکاران ایرانی در پانز سال گذشته به این نتیجه رسیدم که ایرانی‌ها میزبانان مناسبی برای من خواهند بود. عطاءالله مهاجرانی، وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران و از نزدیکان آقای محمد خاتمی در طول وزارت خود مبارزادی خستگی‌ناپذیر را با هدف آزادی در مطبوعات آغاز کرد. آقای نجیب محفوظ‌پرنده مصری جایزه نوبل در جانی گفته است: «غرب تنها زمانی به اندیشمندان ما علاقه‌مند می‌شود، که سرهای آنها از بدن جدا شده است.»

○ شما چه انتظاراتی از سفر به ایران داشتید و همین طور چه نگرانی‌هایی؟
● بدون شک هیچ‌کس مایل نیست به آلت دست تبدیل شود. همچنین یکی از دانشجویان ایرانی من از شیکاگو با ارسال یک نامه الکترونیکی نسبت به سفر من به ایران ابراز نگرانی کرده بوده است.

○ آیا پس از سفر به ایران به این نتیجه رسیدید که این نگرانی‌ها بیجا بوده است؟
● آنچه بیش از هر چیز دیگری در تهران جلب توجه می‌کرد، تصاویر بزرگی از دو رهبر مذهبی جمهوری اسلامی یعنی آیت‌الله خمینی و آیت‌الله خاتمی بود. مورد دیگر، تصاویری از شهدای جنگ ایران و عراق بود که بر در و دیوار شهرها به چشم می‌خورد. ما سرزده به باره مرکز فرهنگی رفیق، در آنجا ناسایش در باره زندگی حضرت محمد در حال اجرا بود. اینها برداشت‌های اولیه من از سفر به ایران بود. به تدریج با مشاهده زندگی روزمره در ایران پیش‌دورهای قبلی من در باره وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران به فراموشی سپرده شد. تصویر جامعه‌ای که در آن یک رژیم اقتدارگرا با توسل به ابزارهای پلیسی بر همه چیز فرمان می‌راند، با وضعیت کنونی ایران

سازگار نیست. ایران به هیچ رو جامعه‌ای خاموش نیست؛ من در جریان سفر خود به ایران، با روشنفکران، دانشجویان و شهروندان روبرو شدم که با اعتماد به نفس بسیار دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کردند و از انتقاد هیچ پروا نداشتند از آنجایی که دستگاه قدرت در ایران بسیار شاخه شاخه است، بنابراین طبیعتاً نمی‌تواند جامعه پویای ایرانی را تحت کنترل در آورد، بلکه خود دستگاه قدرت نیز خواسته یا ناخواسته وارد فراقسیون‌ها و جنبش‌های متعدد جامعه ایرانی می‌شود. البته نشانه‌هایی وجود دارد که حاکی از نارضایتی و دل‌سردی مردم از اصلاح‌طلبان است، زیرا آنها نتوانسته‌اند، تاکنون به وعده‌های خود عمل کنند. یکی از همکاران جوان من که کارشناس علوم سیاسی است و من با او در یکی از محافل بسیار معتبر آمریکا آشنا شدم اعتراف می‌کرد که مایل است علی‌رغم تمام مشکلات احتمالی از شیکاگو به وطنش ایران بازگردد. چرا که حداقل در ایران یک افکار عمومی سیاسی با بحث‌های بسیار داغ وجود دارد.

○ آیا در جریان گفتگوهای خود با طرف‌های ایرانی به خطوط قرمز یا تابوهای برخورد کردید؟
● مخاطبان بسیار آگاه و پرچرب‌و‌جوش ایرانی من بدون هیچ مشکلی بحث‌ها را در مسیر صحیح هدایت می‌کردند و بدین ترتیب هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آمد. در ارتباط با مسائل سیاسی نیز من متوجه هیچ‌گونه سرده‌پوشی و خویش‌نماری از جانب طرف‌های ایرانی نشدم. ما گاهی حتی در باره موجودیت اسرائیل و منتقدان سیاسی بحث و گفتگو کردیم. به هر حال کسی که با ایرانی‌ها بحث می‌کند، متوجه حد و مرزها و خطوط قرمز نمی‌شود، زیرا به راحتی می‌تواند، در باره هر چیزی با آنها گفتگو کند.

هابر ماس از سفر خود به ایران می‌گوید

گفتگوی روزنامه آلمانی «فرانکفورتر آلکمانه» با یورگن هابر ماس در باره سفر وی به ایران

تتها یک بار به هنگام گفتگو با یک روحانی جوان متوجه حد و مرزها شدم. این روحانی جوان در دانشگاه مونترال کانادا تحصیل کرده بود و از شهر مذهبی قم می‌آمد. قم از دیرباز مرکز آموزش علوم اسلامی و شیعی بوده است. او در زمان مقرر به همراه پسر کوچکش و سه تن از برادران دینی خود که یکی از آنها آمریکایی بود، نزد من آمد. روحانی جوان پرسش بسیار جالبی را راجع به پیشنهاد من در باره ترجمه مفاهیم معنایی موجود در زبان مذهب به یک زبان فلسفی و دنیوی مطرح کرد. او ضمن استقبال از پیشنهاد من چنین عنوان داشت که آیا بدین ترتیب تمام جهان در زیر تابش نور مذهب قرار نمی‌گیرد؟ من در پاسخ به او پرسشی را مطرح کردم که تا حدودی جو آرام گفتگو را برهم زد. من گفتم چرا اسلام نمی‌خواهد، تنها به رسانه‌ای به نام کلمه بسنده کند؟ چرا اسلام از ابزارهای سیاسی صرف‌نظر نمی‌کند؟ در اینجا بود که روحانی حاضر در مقابل خواش من برای ارائه یک توجیه مذهبی برای این بحث واکنش نسبتاً تندی از خود نشان داد. به هر حال در اینجا چنین به نظر می‌رسید که برای یک لحظه نقاب از یک اندیشه کنار رفت. در پایان گفتگو ما یک آیت‌الله سالخورده که در بحث حاضر بود، کتابی تقدیم من کرد. این کتاب که در آمریکا به زبان انگلیسی ترجمه شده بود، در واقع یک کتاب آموزشی در باره اسلام بود که به قلم همان آیت‌الله به رشته تحریر درآمده بود. بعدها یک فیلسوف ایرانی تلاش کرد، پاسخی قانع‌کننده از منظر مذهبی به پرسش من بدهد، کاری که آن روحانی جوان نتوانسته بود آن را انجام دهد. به هر حال این فیلسوف ایرانی دیدگاه ماسک و بر را در خصوص عقلانیت و عقل‌گرایی غربی به چالش

تخلیید. به گفته وی هر چند در حال حاضر مدرنیسم غربی به اوج شکوفائی خود رسیده و در مقایسه با سایر فرهنگ‌های بزرگ جهان راه تازه‌ای را پیش روی انسان‌ها قرار داده است، اما در عین‌حال باید در مورد گرایش‌های بیسازگانه در فرهنگ غربی نگران بود، در حالی که این نگرانی در مورد فرهنگ شرقی به مراتب کمتر است. من در ایران دریافتم که در مقابل مفهومی به نام «مشرق زمین» که نزد ما دارای بار معنایی خاصی است، در آنجا نیز مفهومی به نام «مغرب زمین» وجود دارد که دارای کارکردی مشابه است. اما در هر صورت من در محیطهای دانشگاهی در ایران عمدتاً با افرادی روبرو شدم که دارای اندیشه‌های بسیار روشنی بودند.

○ بحث‌های فلسفی و اجتماعی در غرب چه تأثیری بر بحث‌های مذهبی - فلسفی در ایران دارد؟
● اگر با توشه فکری ناچیزی از غرب به شرق برویم، در آنجا با وضعیت بسیار ناخوشایندی روبرو خواهیم شد. چرا که به واسطه نبود برابری در دو طرف بحث تفاهم حاصل نخواهد شد. در چنین شرایطی به این نتیجه می‌رسیم که دانسته‌های آنها (شرقی‌ها) در باره ما به مراتب بیشتر از دانسته‌های ما در باره آنها است. آن دسته از جامعه‌شناسان ایرانی که من با آنها دیدار کردم، اغلب در فرانسه تحصیل کرده‌اند، ولی هم اکنون تحولات جامعه ایالات متحده را دنبال می‌کنند. در زمینه فلسفه نیز به نظر می‌رسد که ایرانی‌ها به اسانوتل کانت و نظریه‌پردازان آنگلو‌ساکسونی بیشتر از پیش علاقمند می‌شوند. البته آموزه‌های کنونی فلسفه سیاسی نیز مورد توجه ایرانیان قرار گرفته است. اما بحث‌های روشنفکرانه‌ای که تأثیر

فراوانی بر افکار عمومی در ایران می‌گذارد، از جاهای دیگری نشأت می‌گیرد. به عنوان مثال در دهه نود دیدگاه‌های هایدگر و پوپر در بحث‌های میان رضا داوری اردکانی از یک سو و عبدالکریم سروش از سوی دیگر بسیار مورد توجه قرار گرفته بود. دکتر داوری هم اکنون رئیس آکادمی علوم ایران است؛ او را «پست مدرنیست» می‌دانند پست‌مدرنیست‌ها دیدگاه‌های هایدگر را به ویژه در مورد «ماهیت تکنولوژی» از او به عاریت گرفته و با نظرات انتقادی در باره مدرنیسم غربی که در ایران رایج است در هم آمیخته‌اند. همچنین دیدگاه‌های عبدالکریم سروش نیز بسیار حایز اهمیت است. او که هم اکنون به عنوان استاد میهمان در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کند خود شخصاً به یک تفسیر عارفانه از اسلام متمایل است.

در عین حال سروش طرفدار سرسخت تقسیم کار میان مذهب و علم است. اگر من درست متوجه شده باشم، داوری به تدریج به یکی از فلاسفه صاحب‌نظر در آئین شیعه ارتقاء یافته است. در حالی که سروش همچنان از جدانشدنی میان دین و سیاست جانبداری می‌کند، هر چند که میزان تأثیرگذاری دیدگاه‌های سروش رو به کاستی نهاده است.

○ آیا مسائلی که هم اینک در ایران در باره آنها بحث می‌شود مانند رابطه دین و سیاست و جامعه و مذهب زمانی در اروپا به واسطه روشنگری و سکولاریسم و از طریق تدوین قوانین اساسی که آزادی عقیده را تضمین می‌کند، حل شده است؟
● من در هر دو سخنرانی علنی خود در ایران به این مسائل پرداختم. من بسیار شگفت‌زده شدم، از اینکه می‌دیدم در یک محفل بزرگ آکادمیک به راحتی در باره بنیان‌های نظام فکری بحث و گفتگو می‌شود.

○ این بحث‌ها در باره چه چیزهایی بود؟
● براساس قانون اساسی ایران تنها پیروان اسلام، مسیحیت، یهودیت و آئین زرتشتی این اجازه را دارند که به شعار مذهبی خود عمل کنند، از سوی دیگر پیروان سایر ادیان نیز باید ادامه در صفحه ۱۰



اشاره: یورگن هایرمان، عصر روز چهارم اردیبهشت در دانشکاه تهران سخنرانی کرد. آن چه در پی می آید متن کامل سخنرانی او تحت عنوان «چیستی سکولاریسم در جوامع فرارهنگی» است. سؤال مورد بحث او این است که سکولاریسم در جوامع فرارهنگی چه معنایی

چیستی سکولاریسم

متن کامل سخنرانی یورگن هایرمان در دانشگاه تهران در باره سکولاریسم

پست سکولار به این معنا نیست که سکولاریسم حاکمیت روند معکوسی را طی کرده باشد. از دیدگاه حکومت دموکراتیک مبتنی بر حقوق مدنی که در غرب خوشبختانه پایه‌های مستحکم یافته است تنها آن دست از جوامع دینی شایسته وصف معقول بودن هستند که براساس دریافت خودشان از تحقق همراه با زور حقیقت‌های دینی خود و همچنین اکره به ایمان و عقیده در قبال اعضای جامعه خودشان چشم‌پوشی کرده باشند. از طرف دیگر انتظارات روشنگران افراطی به همان اندازه نامحقق مانده است که دغدغه‌ها و نگرانی‌های مخالفان کلیسائی آن‌ها. دین به عنوان نیروی شکل‌دهنده به زندگی به هیچ وجه از عرصه اجتماع محو نشده و در حال در طرز تلقی شیروندان از وجود و ساحت اخلاقی - سیاسی خودشان اهمیت خود را حفظ کرده است.

بدیهی است که به لحاظ درجه تحقق سکولاریسم در میان ملت‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال جامعه مدنی در ایالات متحده آمریکا پیش از اسکندریانو و یارو پای غربی متأثر از محرک‌هایی است که از جوامع دینی نشأت می‌گیرد و اما تمامی جوامع غربی پست سکولار هستند به این معنا که خود را با استمرار وجود دین در محیطی که همچنان سکولار است وفق داده‌اند. پیشوند «پست» یا «ما بعد» در تعبیر پست سکولار دلالت بر این دارد که دین همچنان در چارچوب متمایز مدرنیته برای بخش بزرگی از ملت نیروی مؤثر در شکل‌دهی به شخصیت آن‌ها به شمار می‌آید و از طریق اظهار نظرهای کلیساها و همچنین جمعیت‌ها و مجامع دینی همچنان در عرصه افکار عمومی سیاسی تأثیر بسزائی می‌گذارد. ما با طرح پرسش معنائشناختی در باره اصطلاحات سکولاریسم و پست سکولار به خود موضوع یک نزدیکی داریم. اگر تصویر بازی همه یا هیچ، که به نظر می‌رسد مدرنیته تلاش داشت به ناروا آن را به رابطه میان روشنگری علمی و دین نسبت دهد، تصویر درستی نباشد. در این صورت تفسیرهای یک جانبه از مدرنیته افسون‌زدائی شده یا بی‌سرنهاده هم برای توصیف آن نارساست. در مورد رابطه میان سنت و مدرنیته محاسبه سود و زیان به نظر می‌رسد پیچیده‌تر از چیزی باشد که نظریه‌های مبتنی بر تابع خطی تلقی کردن پیشرفت و یسائزده‌های انحطاط‌نگر آخرالزمانی می‌خواهند آن را بپذیرند. نظریه‌های انحطاط‌نگری که ضمناً امروزه در لباس نقد پست مدرنیستی و هایدگری از عقل نیز ظاهر می‌شوند. این یکجانبه‌نگری‌ها به یک خلل و ابهام باز می‌گردد.

شکسته شدن صورت‌های سنتی زندگی طبعاً در همه جای دنیا پا درد همراه است. اما این دردهای ناشی از رهاشدن، البته اگر من بتوانم این تعبیر را به کار ببرم را نباید با رنج‌های ناشی از سردی اجتماعی یک مدرنیزه کردن بی‌ملاحظه بنیان‌پراکن اشتباه گرفت. مدرنیته کردنی که همبستگی‌های دیرین را خراب می‌کند بی‌آن که چیزی را جایگزین آن‌ها نماید. کسی که این درد را با آن درد دیگر یکی می‌گیرد، به سوی نگرش‌هایی در مورد عقلانی‌کردن جهان زندگی سوق داده می‌شود که یا این پدیده را بی‌آزار می‌انگارد و یا فاجعه‌آمیز تلقی می‌کند. او یا از دیدن آثار مخرب یک سکولاریسم بی‌سابقه در این کشور خواهد شد و یا نسبت به نشیندن دستاوردهای یک مدرنیزه کردن رهائی‌بخش ناشناخته. من امروز می‌خواهم در برابر این یکنواخت‌سازی ساده‌انگارانه، تصویر پیچیده‌تری از مدرنیته را مسترکز شوم. همان‌گونه که می‌دانید جامعه‌شناسی، مدرنیزه کردن اجتماعی را به عنوان روند متمایز شدن زیرمجموعه‌های جامعه توصیف کرده است؛ زیرمجموعه‌هایی که هر کدام کارکرد و فونکسیون خاصی دارند. این روند با جدشدن حکومت مدرن از اقتصاد سرمایه‌داری تنظیم شده به وسیله بازار آغاز

می‌شود. هر دوی این‌ها به لحاظ کارکردی به همدیگر گره خورده‌اند. اما تمرکز سیاست بر تصمیم‌گیری‌های الزام‌آور برای جمع است. در حالی که تمرکز اقتصاد بر جهت‌دهی به تصمیم‌گیری‌های مرتبط با اقتصاد است. در این میان حقوق و سیاست، اقتصاد و تکنیک، بهداشت و حمل و نقل، اجتماعی‌سازی و تربیت، به نظام‌های کارکردی مستقلی مبدل شده‌اند. جهان زندگی نیز تحت تأثیر این فشار برای متمایز شدن دگرگون می‌شود. جهانی که برای رفتارهای مبادله‌ای و مفاهیم‌های روزمره تک تک افراد و گروه‌های اجتماعی، افقی طبیعی را بر می‌سازد. این دگرگونی تمامی عناصر موقوم جهان زندگی را در بر می‌گیرد. من در این جا می‌خواهم میان سه موقوم متمایز قایل شوم. اولاً اشخاصی که باید در زندگی روزمره راه‌یابی درستی داشته باشند. ثانیاً سنت‌های فرهنگی که این اشخاص با آن جهت‌یابی می‌کنند و ثالثاً نهادهایی که افعال این اشخاص در چارچوب آن‌ها صورت می‌گیرد. خود اشخاص، سنت‌ها و نهادها در مکش گرداب عقلانی‌کردن جهان زندگی، یا در این مکش متمایز شدن ساختاری قرار می‌گیرند. مقصود ما از عقلانی‌کردن جهان زندگی چیست؟ این همان سئوالی است که من هم اکنون در صدد توضیح آن هستم. مقصود ما از عقلانی‌کردن جهان زندگی فردی و اولاً اشخاص تحت الزامات آزادی فردی و فردگرایی قرار می‌گیرند. از افراد به طور فزاینده‌ای توقع می‌رود که روابط اجتماعی مستقلی داشته باشند و خود را بر اساس طرح‌های خاص خودشان از زندگی به فعلیت تحقق برسانند. در مورد مقدمه دوم، یعنی سنت‌های فرهنگی، این سنت‌های فرهنگی توان شکل‌دهی همراه با حجیت فرافردی و جایگاه استثنائی خودشان را از دست می‌دهند. این سنت‌ها تابع پذیرش نقادانه افراد شده‌اند و به دانش‌های مبدل شده‌اند که در آن‌ها خطا راه دارد و در معرض تجدیدنظر دانسته؛ حداقل به صورت تفسیرهای نوشونده از این دانستی‌های خطاآمیز قلمروهای علم و تکنیک، حقوق و اخلاق، هنر و نقادای هنر نشأت می‌گیرد و این تمایزی است که ماکس وبر با اتکا به آرای کانت میان این قلمروها قائل شده است. دسته سوم هم نهاد‌های اجتماعی هستند. در مورد نهاد‌های اجتماعی وضع چنین است که این نهادها ظاهر تغییرناپذیر و جوهر پایداربودنشان را از دست می‌دهند و به عنوان بر ساخته‌های انسان شناخته می‌شوند. مشروعیت و موجود بودن نظام‌های اجتماعی تحت شرایط پلورالیسم فزاینده ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها پیش از پیش تسایع روش استدلالی مدلل‌ساختن و پایه‌گذاری کردن ارزش‌ها و هنجارها می‌شود.

من به موضوع بحث خودم برگردم. این تغییر شکل صورت سنتی زندگی به صورت مدرن از جانب کسانی که از آن متأثر می‌شوند به عنوان سکولاریسم فزاینده در جریان طولانی عقلانی‌ساختن جهان زندگی ادیان که اینک به صورت جمع مطرح می‌شوند باید از ادعای خود در مورد شکل‌دهی ساختار زندگی که نه فقط در برگیرنده وجود افراد بلکه دربرگیرنده حکومت و جامعه نیز باشد دست بردارند. بدین ترتیب پیوند حکومت و دین از هم گسسته می‌شود. در حالی که منش جامعه دینی از قوانین جامعه سکولار متمایز می‌شود. هر دوی این پدیده‌ها به واسطه تأمل سه‌گانه دیدن‌داران بر روی جایگاه دگرگون شده آن‌ها در یک جامعه پلورالیستی ممکن می‌گردند. اولاً آگاهی دینی، مواجهه با مذاهب و ادیان دیگری که به لحاظ معرفت با این ناسازگارند را تسرین می‌کند، ثانیاً خود را با مرجعیت علوم که انحصار اجتماعی دانش دنیائی را از قرن هفدهم به بعد در اختیار دارند، وفق می‌دهد. سرانجام خود را ملتزم به مقدمات یک نظام سیاسی - حقوقی می‌کند که بر اصول یک اخلاق غیردینی پایه‌گذاری شده است و ادیان کوشش می‌کنند از منظر خاص خود به اصول

حاکمیت ملت و حقوق بشر پیوند بخورند؛ یعنی همان دو اصلی که مشروعیت حکومت بی‌طرف - به لحاظ جهان‌بینی - از آنها نشأت گرفته است.

من در اینجا توجه شما را به یک تمایز یعنی تمایز میان دو نوع درد و رنج جلب کنم که پیش از این هم به آن اشاره شد. به دنبال توضیحی که من تاکنون از مدرنیسم و جامعه و سکولاریسمون جامعه به دست دادم اینک سنت‌زادگی از زندگی را مطرح می‌کنم که یقیناً بی‌درد نیست بلکه تا اندازه‌ای با دردهائی همراه است که می‌خواهم آنها را دردهای زایش بنامم. اما اگر با این جریان چیزی جز فردی‌کردن پیش‌رونده امور، افزون‌شدن استقلال و خودقانون‌گذاری برای تک تک افراد، تجدید نظر مستمر در فرهنگی که شناور شده و تحت تأمل درآمده و با برخورد بی‌طرفانه و ادغام‌گرایانه در مشروعیت نظام‌های سیاسی اجتماعی، مقصود چیز دیگری نباشد. در این صورت می‌توان پرسید که آیا مدافعان پیشرفت محض در ادعاهای خودشان محق نبودند؟ زیرا در این صورت گذار به مدرنیته از آسیب‌هایی که ماکس از آنها به عنوان از خودبیگانگی و ماکس ویر به عنوان از دست دادن معنا و آزادی تعبیر کردند، مصون و ایمن می‌ماند. از این منظر است که می‌توان ادعای داشت که سکولاریسمون به منزله یک فقدان دردناک پیوندهای سنتی و یقینات نیز هست. اما عقلانی‌کردن جهان زندگی ممکن است که این فقدان‌ها را جبران کند. من هم با آزادی‌های فردی، با همبستگی‌های هر چند انتزاعی‌تر، اما در عوض فراگیرتری و با ادامه هرمنوتیکی فارغ از جبرهای سنت‌هایی که از فیلتر نقد عبور کرده‌اند و از زمختی خودرویان بودنتان عاری شده‌اند. به نظر می‌رسد که میان مستقل شدن نظام‌های کارکردی اجتماعی و شی‌شدن از یک جانب و رونق بخش نهادن رفتارهای روزمره همان قدر رابطه‌ای ضروری برقرار نباشد که میان عقلانی‌کردن جهان زندگی و آسیب‌های آن چنین پیوند ضروری‌ای برقرار نیست. از سوی دیگر ناعادالته بودن بی‌همانند نابرابری‌های فزاینده در دنیا، در حاشیه قرار گرفتن و تعقیب اقلیت‌های دینی، نژادی و قومی، تروریسم کسانیکه با خودکشی، دیگران را به قتل می‌رسانند و آنارشیسم منازعات گروهی و باندی، و این قبیل پدیده‌های وحشتناک را نمی‌توان نادیده گرفت. این آسیب‌های صورت‌های تخریب‌شده زندگی و شرایط فرو افتاده از شأنیت و منزلت زندگی نیز به عنوان یک واقعیت داخلی در چارچوب زمینه تاریخی روند شتاب‌گیرنده و بس‌پراکن مدرنیسمون است. اما به نظر من ما باید از نسبت‌دادن این صورت‌های مسخ‌شده که بی‌تردید بر چه مدرنیسمون اجتماعی نقش بسته‌اند به ماهیت مدرنیته احتراز کنیم، اینها تأثیرات پویائی خود به خودی بازارهایی هستند که به نحو کافی تنظیم نشده‌اند و از مهار سیاست خارج شده‌اند و همچنین ظرفیت‌های قدرتی که به نحو کافی نهادینه نشده‌اند و در نتیجه صورت‌های سنتی همبستگی اجتماعی را به یک سو می‌رانند، بی‌آنکه صورت‌های جدیدی را که هر چند انتزاعی‌ترند اما نسبت به صورت‌های همبستگی پیشین، از جزگرایی کمتری برخوردارند، جایگزین کنند. در مدرنیته هم ظرفیت‌های ارزشی وجود دارد. احترام متقابل، همبستگی با افراد دیگر، دموکراسی و حقوق بشر. اما این توان‌ها و ظرفیت‌های ارزشی و هنجارهای موجود در خود مدرنیته تنها در جایی می‌توانند به فعلیت در بیابند که میان سه قودای که باید پیوند جوامع مدرن را تضمین کنند، یک تقسیم‌کار متعادل وجود داشته باشد. نه بازارهایی که نیروهای مولدی را رها می‌کند مجازند از مهار اقدامات هدایت‌گرایانه سیاسی بگریزند که بر چارچوب‌های سازگار با رقابت اقتصاد اجتماعی نهاد می‌شود، و نه هیچ یک از این دو مجازند از افکار عمومی خودسامانی جدا

شوند که قدرت مفاهیم‌های را به وجود می‌آورند و می‌توانند به وسیله شیوه‌های رفتار دموکراتیک و حقوق مشروع، مشروعیت و شرایط تقریباً عادلانه‌ای را برقرار کنند. البته تقسیم قدرت میان واسطه‌های هدایت‌گر بازار و قدرت اداری از یک سو و نیروهای اجتماعی پیونددهنده همبستگی برآمده از مفاهیم از سوی دیگر، همیشه و نه فقط در کشورهای در حال توسعه، بلکه حتی در غرب هم در معرض خروج از چارچوب‌هاست. ما زمانی این را در می‌یابیم که آینده شفاف مدرنیته را برگردانیم و پشت آن را هم ملاحظه کنیم. چرا هر یک از دو جناح تاریخی که لجوجانه به طرفداری یا به مخالفت با سکولاریسمون وارد میدان می‌شوند تنها یکی از این دو جنبه را دیده‌اند، به جای اینکه چهره دوسویه یا ژانوس‌وار مدرنیته را ملاحظه نمایند. چرا به این دو قطبی شدن در قرن نوزدهم و در قرن بیستم در جامعه غربی رسیدیم یعنی دو قطبی شدن میان لیبرال‌ها و کلیسائی‌ها؟ این سئوالی است که من قصد طرح آن را در این جلسه داشتم. اجازه بدهید که من در این جا اندیشه‌های خود را جمع‌بندی کنم. تغییر شکل صورت‌های سنتی زندگی به صورت‌های مدرن را افرادی که متأثر از این پدیده هستند به عنوان سکولاریسمون ترجمه می‌کنند و در جریان عقلانی‌کردن زندگی باید هر دینی که پای خود را از ادغام شدن با حکومت واپس می‌کشد از هر گونه ادعائی نسبت به شکل‌دهی همه‌جانبه و فراگیر تمامیت حکومت و جامعه دست بردارد. نکته اصلی سخنرانی من این است که سیاست‌زدائی از دین به هیچ وجه تهدیدکننده حیات دین نیست هر چند دین در چارچوب متمایز مدرنیته تنها در صورتی می‌تواند پابرجا بماند که آگاهی دینی بتواند مواجعه ناممخوون معرفتی را با سایر ادیان به گونه‌ای معقول انجام بدهد و خود را با مرجعیت علوم که انحصار اجتماعی دانش دنیائی را در اختیار دارند، همساز کنند و از منظر دینی در پی پیوند دادن خود با حاکمیت مردم و حقوق بشر باشد که مشروعیت تنها در صورتی می‌تواند نشأت گرفته است. جوامع پست سکولار نشأت‌یافته از این توم عصر روشنگری که دین از عرصه حیات عمومی رخت خواهد بست، دست برداشته‌اند. آن‌ها خودشان را با استمرار وجودی این وفق داده‌اند که نیروی شکل‌دهنده آن به زندگی دقیقاً هنگامی پابرجا می‌ماند که بدون توسل به اقتدار سیاسی تنها به ابزار کلام خودش تکیه کند و به گونه‌ای بی‌واسطه و جدان احاد اعضای جامعه خود را که داوطلبانه در این جامعه عضویت دارند، مورد خطاب قرار بدهد.

همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، اولاً دین در چارچوب مدرنیته تنها در صورتی می‌تواند پابرجا بماند که بتواند در سه جهت وضعیت خود را روشن کند. یکی اینکه آگاهی دینی بتواند در مواجعه با سایر ادیان که با هم به لحاظ معرفتی تفاوت دارند به گونه‌ای معقول این مواجعه را سامان دهد. دوم اینکه در عرصه مرجعیت علوم، خود را با مرجعیتی علمی وفق دهد که انحصار اجتماعی دانش دنیائی را در اختیار دارند و سوم اینکه از منظر دینی در پی پیوند خود با حاکمیت مردم و حقوق بشر باشد. یعنی همانجا که مشروعیت حکومت از آنجا نشأت گرفته است. نکته اصلی در این است که جوامع پست سکولار خود را با استمرار وجود دینی وفق داده‌اند که نیروی شکل‌دهنده به زندگی هنگامی می‌توانند باقی بمانند که بدون توسل به اقتدار سیاسی و تنها با تکیه به ابزار کلام خود، به گونه‌ای بی‌واسطه و جدان احاد جامعه را مورد خطاب قرار بدهد و نیز افرادی از جامعه که داوطلبانه در جامعه عضویت دارند. در جوامع مبتنی بر دموکراسی غرب این جریان سوم، میان دو جریان طرفدار حرکت مستقیم‌الخط روشنگری از یک طرف و طرفداران تعصب متصلب دین‌باورانه از سوی دیگر راهی را در این جهت می‌گشایند. در این جوامع مبتنی بر دیندار حضور دارند و هم شهروندان فاقد باور دینی و هر دوی این‌ها در چالش سیاسی در مورد این مسئله حیاتی از عقل خود در عرصه عمومی بهره می‌گیرند و بدین ترتیب جامعه دیندار می‌تواند از طریق نهاد‌هایی مثل عرصه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اعمال بنماید. از اینکه حوصله کردید و سخنرانی اندکی طولانی من را گوش کردید تشکر می‌کنم. هر کسی از تاریخ، خود آموزه‌های خود را استنتاج می‌کند. امیدوارم که بتوانیم از ورای مرزهای تاریخی مفاهیم داشته باشیم.

سران حکومت‌ها و دولت‌های عضو اتحادیهٔ اروپا می‌خواهند در نشست خود در آخر این هفته سیاسی مشترک در زمینهٔ آوارگان تدوین کنند. عوام‌فریبان (پوپولیست‌های) دست راستی مدت‌هاست یک تنه ضوابط محدود کننده در این زمینه به مرحله اجرا درآورده‌اند - از جمله در دانمارک.

مگنس کامر به برداشت پیش‌داورانه از عوام‌فریبان دست‌راستی را به حد کمال جامهٔ عمل می‌پوشاند. و آن هم از نوک انگشتان پا تا فرق سر، که او از پیشوا الگوبرداری کرده است. کامر پای به دفتر مجلسی خود در فلکتینگ کپنهاگ می‌گذارد. کف‌پوشی با رنگ روشن، دیوارهای قوس‌دار سفیدکاری شده و دیوارهای میانی شیشه‌ای. به هر جایی که می‌نگری چنان امروزین است که نگو. و همهٔ آن چه می‌شوی چنان دیروزین است که نیرس.

چاشنین رئیس گروه مجلسی دانسک فولکه پارتی (حزب مردم دانمارک) در مجلس اروپا با لحنی تند می‌گوید: «نکنند ما باید همین جوری فوین را یک جا به خارجی‌ها واگذار کنیم؟ مگر ما موظفیم شکم کرور کرور آدم را سیر کنیم؟» می‌گوید زمان دانمارکی دیگر تأمین جانی ندارند، «مردان بلند قامت و تنومند» از محله‌ها اسباب‌کشی می‌کنند و می‌روند «چرا که دیگر جرات نمی‌کنند یا به خیابان‌های محله‌های خود بگذارند». علاج چیست؟ کامر می‌گوید: «پایان مهاجرت». آیا او یک دیوانهٔ بدبخت است؟ خیر، دیوانه‌ای رهبری العاده قدرتمند.

کامر به گروه رهبری اصلی حزب مردم تعلق دارد، حزبی که آندریس راسموین، نخست‌وزیر جدید دانمارک به آرای آن وابسته است. به کوشش عوام‌فریبان دست راستی، دولت اقلیت محافظه‌کار راست او چنان قانون مهاجرت سخت‌گیرانه‌ای تصویب کرده است که هیچ‌گاه در دانمارک سابقه نداشته است و این قانون از اول ژوئیه اعتبار می‌یابد.

اگر به دلخواه دولت کپنهاگ باشد، این قانون می‌باید به زودی به مبنای بحث در سطحی بسیار بالاتر بدل شود؛ در همان روز (اول ژوئیه - ب) راسموین برای نیم سال ریاست شورای اتحادیهٔ اروپا را بر عهده می‌گیرد. و برای دانمارکی‌ها به لحاظ زمانی کاملاً مناسب است که دیگر سران حکومت‌ها و دولت‌ها در همایش اتحادیهٔ اروپا در آخر این هفته در سویل یک موضوع را در صدر دستور کار خود قرار داده‌اند: سیاست واحد اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت که سال‌هاست نیاز به تنظیم آن اعلام شده است.

سیاست‌مداران معتدل می‌خواهند دکان له‌پن‌ها، هایدرها، شیل‌ها و کامرها را که دو سال است در سطح قاره پیروزی انتخاباتی پشت سر پیروزی انتخاباتی به دست می‌آورند، تخته کنند. اما عوام‌فریبان زمام امور را از دست رؤسای دولت‌ها که دچار دستپاچگی شده‌اند، خارج کرده‌اند.

آن‌ها با وضع قوانین محدود کنندهٔ جدید نمونهٔ عینی خلق می‌کنند. حتی در دانمارک، این اسکاندیناویایی‌ها دهه‌ها بود که در زمینهٔ سیاست مهاجرت به عنوان نمونه‌ای سخاوتمندانه انگشت‌نما بودند. یک چهارم میلیون خارجی در این کشور کوچک زندگی می‌کنند. از اول ژوئیه دوران جدیدی آغاز می‌کنند.

نمونهٔ دانمارکی راست‌های اروپا و مسئلهٔ خارجی‌ها

رالف زودهوف، کپنهاگ

برگرفته از فاینشبال تایمز دوِیچلاند (تایمز مالی آلمانی)

برگردان - بیژن اقدسی

می‌شود. اگر یک مرد آلمانی یا مهاجر با یک زن خارجی ازدواج کند، در آینده دیگر اجازه ندارد او رایبه دانمارک بیورد. مگر آن‌که هر دو سال‌مندر از ۲۴ سال باشند. مگر آن‌که بالغ بر ۱۷۰۰۰ ایریو ودیعه بگذارند. مگر آن‌که ثابت کنند، مکان اصلی زندگی‌شان دانمارک خواهد بود - حتی اگر هسسر خارجی هنوز حتی اجازهٔ زندگی در آن جا را نداشته باشد.

دولت اطمینان دارد که «مزاران بیگانه کم‌تر به دانمارک خواهند آمد». تغییر در سیاست آوارگان نیز در خدمت این امر خواهد بود: از این پس پناهجویان تنها پس از ۷ سال حق اقامت دریافت خواهند کرد. تا کنون این زمان سه سال بود. این که تا آن هنگام زندگی خود را از چه محلی تأمین کنند، از این پس مسئلهٔ خود آنها خواهد بود. کمک هزینهٔ تأمین اجتماعی تعلق گرفته به آن‌ها به طور میانگین ۵۰ درصد کاهش خواهد یافت.

رویا مقدس هوفمایر می‌گوید: «من دوستان دانمارکی دارم، شوهرم دانمارکی است و ۲۰ سال است در این کشور زندگی می‌کنم. و ناگهان دارم باز هم خودم را خارجی احساس می‌کنم». سرپرست ایرانی الاصل اتحادیهٔ چتری معتبر اقلیت‌های ملی در دانمارک (POEM) در میدان نربرو، محله‌ای در قلب کپنهاگ نشسته است.

سه پسر بچهٔ عرب در برابر سه دختر که روسری‌هایشان در حال وزیدن است، فوتبال بازی می‌کنند؛ دور و بر آن‌ها زوج‌هایی با شلوارک و عینک دودی زیر آفتاب سوزان ولو شده‌اند؛ یک زن ترک توپر با مانتویی فهودی بر تن پهنای میدان را پشت سر شوهرش، که همواره پنج متر جلوتر از او راه می‌رود، تلو تلوخوران راه می‌پیماید؛ یک زن دانمارکی میوبو با موی کوتاه و دامن کوتاه‌تر از آن‌ها کفش پاشنه‌دار بلند از کنار او رد می‌شود.

نوربرو محلهٔ چند فرهنگی خالص کپنهاگ است، یک نفر از هر سه نفر اهالی محل خارجی است. هوفمایر می‌پرسد «مشکل کجاست؟» و به میدان آرام اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد «وضع کشور که روی هم رفته حسابی خوب است.» به راستی هم موقعیت این اسکاندیناویایی‌ها در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی درخشان است و این دروغ‌هایی را که ادعا می‌کنند دوست رفاه و موقعیت‌های اقتصادی با هم جور در نمی‌آیند، برملا می‌کند: تقریباً اشتغال کامل موجود است، تولید ناخالص ملی سال‌هاست سرعتی بسیار بیش‌تر از اکثر کشورهای دیگر اتحادیهٔ اروپا رشد می‌کند.

رویا هوفمایر انتقاد می‌کند: «اما برخورد با مهاجران تغییر پیدا کرده است، به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر». هفت نفر از ده نفر خارجی در

رویا مقدس هوفمایر می‌گوید: «من دوستان دانمارکی دارم، شوهرم دانمارکی است و ۲۰ سال است در این کشور زندگی می‌کنم. و ناگهان دارم باز هم خودم را خارجی احساس می‌کنم». سرپرست ایرانی الاصل اتحادیهٔ چتری معتبر اقلیت‌های ملی در دانمارک (POEM) در میدان نربرو، محله‌ای در قلب کپنهاگ نشسته است.

سه پسر بچهٔ عرب در برابر سه دختر که روسری‌هایشان در حال وزیدن است، فوتبال بازی می‌کنند؛ دور و بر آن‌ها زوج‌هایی با شلوارک و عینک دودی زیر آفتاب سوزان ولو شده‌اند؛ یک زن ترک توپر با مانتویی فهودی بر تن پهنای میدان را پشت سر شوهرش، که همواره پنج متر جلوتر از او راه می‌رود، تلو تلوخوران راه می‌پیماید؛ یک زن دانمارکی میوبو با موی کوتاه و دامن کوتاه‌تر از آن‌ها کفش پاشنه‌دار بلند از کنار او رد می‌شود.

نوربرو محلهٔ چند فرهنگی خالص کپنهاگ است، یک نفر از هر سه نفر اهالی محل خارجی است. هوفمایر می‌پرسد «مشکل کجاست؟» و به میدان آرام اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد «وضع کشور که روی هم رفته حسابی خوب است.» به راستی هم موقعیت این اسکاندیناویایی‌ها در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی درخشان است و این دروغ‌هایی را که ادعا می‌کنند دوست رفاه و موقعیت‌های اقتصادی با هم جور در نمی‌آیند، برملا می‌کند: تقریباً اشتغال کامل موجود است، تولید ناخالص ملی سال‌هاست سرعتی بسیار بیش‌تر از اکثر کشورهای دیگر اتحادیهٔ اروپا رشد می‌کند.

رویا هوفمایر انتقاد می‌کند: «اما برخورد با مهاجران تغییر پیدا کرده است، به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر». هفت نفر از ده نفر خارجی در

رویا مقدس هوفمایر می‌گوید: «من دوستان دانمارکی دارم، شوهرم دانمارکی است و ۲۰ سال است در این کشور زندگی می‌کنم. و ناگهان دارم باز هم خودم را خارجی احساس می‌کنم». سرپرست ایرانی الاصل اتحادیهٔ چتری معتبر اقلیت‌های ملی در دانمارک (POEM) در میدان نربرو، محله‌ای در قلب کپنهاگ نشسته است.

سه پسر بچهٔ عرب در برابر سه دختر که روسری‌هایشان در حال وزیدن است، فوتبال بازی می‌کنند؛ دور و بر آن‌ها زوج‌هایی با شلوارک و عینک دودی زیر آفتاب سوزان ولو شده‌اند؛ یک زن ترک توپر با مانتویی فهودی بر تن پهنای میدان را پشت سر شوهرش، که همواره پنج متر جلوتر از او راه می‌رود، تلو تلوخوران راه می‌پیماید؛ یک زن دانمارکی میوبو با موی کوتاه و دامن کوتاه‌تر از آن‌ها کفش پاشنه‌دار بلند از کنار او رد می‌شود.

او خیره شده است، می‌گوید: «ما در قانون جدید سن ورود تأخیری هسمران را بالا برده‌ایم تا از ازدواج اجباری دختران را متوقف کنیم. بسیاری از مهاجران از ازدواج‌های اجباری برای آوردن بستگان خود به داخل خاک کشور استفاده می‌کنند». گویا کاهش سطح خدمات تأمین اجتماعی، که تنها در مورد خارجی‌ها اعمال خواهد شد، نیز به نفع خود آنان است؛ «و گر نه برای آن‌ها صرف نمی‌کند که کار کنند. از هر دو نفر یکی بیکار است».

آقای لیبرال در این سو با کسی دست می‌دهد، در آن سو دستی دوستانه به پشت کسی می‌زند و پیش ترک‌ها یک استکان جای هم می‌خورد. هنگامی که خود را روی صندلی پستی «ب.ام. و.» اداری‌اش ولو می‌کند، با صدای بلند ندا در می‌دهد: «خیلی خوش گذشت».

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

آقای لیبرال در این سو با کسی دست می‌دهد، در آن سو دستی دوستانه به پشت کسی می‌زند و پیش ترک‌ها یک استکان جای هم می‌خورد. هنگامی که خود را روی صندلی پستی «ب.ام. و.» اداری‌اش ولو می‌کند، با صدای بلند ندا در می‌دهد: «خیلی خوش گذشت».

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

آقای لیبرال در این سو با کسی دست می‌دهد، در آن سو دستی دوستانه به پشت کسی می‌زند و پیش ترک‌ها یک استکان جای هم می‌خورد. هنگامی که خود را روی صندلی پستی «ب.ام. و.» اداری‌اش ولو می‌کند، با صدای بلند ندا در می‌دهد: «خیلی خوش گذشت».

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

اما برای او انتقادی که از خارج از کشور، مثلاً توسط گوران پرسون، نخست‌وزیر سوئد از او می‌شود، اصلاً هم خوشایند نیست. او هادر را متمم به آن می‌کند که سیاست او وضع هر گونه سیاست مشترک در اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ مهاجرت را ناممکن می‌کند.

بازی مدت‌هاست شروع شده است و با توجه به عوام‌فریبان خانگی هیچ یک از روسای دولت‌ها حاضر به دادن امتیازهای سخاوتمندانه نخواهد بود - با این‌که شمار پناهجویان در اتحادیهٔ اروپا کاهش می‌یابد و امروز بسیار پایین‌تر از مثلاً ده سال پیش است. موضوع وضع سیاست مشترک دارد به سمت رقابت کشورها برای تدوین سخت‌گیرانه‌ترین ضوابط سوق می‌یابد.

فشار بر کشورهای دست و دل باز افزایش می‌یابد. تنها اعلام وضع قوانین جدید در دانمارک منجر به آن شده است که از آغاز امسال شمار پناهجویانی که وارد این کشور شده‌اند، نسبت به قبل نصف شود - و شمار کسانی که به کشور همسایه، سوئد رفته‌اند، دو برابر. هنوز پرسون، نخست‌وزیر سوئد اطمینان می‌دهد که تحت تأثیر این وضع قرار نخواهد گرفت. اما او باید در سپتامبر خود را به رای مردم بگذارد. پس رسیدن به توافق در سویل می‌تواند خیلی به درد پرسون بخورد.

راسموین، نخست‌وزیر دانمارک در این زمینه به هیچ وجه همراهی نخواهد کرد؛ او به حزب مردم در مورد هر گونه تغییری در قانون جدید مهاجرت حق وتو داده است. و خانم پیا کییرزگارد، رئیس آن حزب کاملاً مشخص کرده است که در صورت عدم پذیرش این سیاست از سوی سوئد، همکاری به نظر او چگونگی می‌تواند باشد. «خوب ما می‌توانیم خیلی راحت پل آرسون را بالا بکشیم».

نمودارها	
۱ - کاهش شدت مسئله سهم خارجی‌ها (نسبت به کل جمعیت، سال ۲۰۰۰ میلادی)	هلند
دانمارک	۴/۳٪
سوئد	۴/۹٪
فرانسه	۵/۷٪
بلژیک	۶/۰٪
آلمان	۸/۸٪
اتریش	۸/۹٪
	۹/۱٪

منبع: مراکز آمار کشورها در کنار آلمان، کشورهای همسایه بلژیک و اتریش بیش‌ترین میزان اهالی خارجی را دارند.

۲ - پناهجویان	
به نسبت هر هزار نفر جمعیت (میانگین سالانهٔ ۱۹۹۲ - ۲۰۰۱)	ایتالیا
دانمارک	۱/۸۴
آلمان	۱/۹۴
بلژیک	۲/۱۶
هلند	۲/۲۷
سوئد	۲/۵۷
سوئیس	۳/۳۰
سوئیس (عضو اتحادیهٔ اروپا نیست)	

منبع: دولت‌ها، سازمان ملل به نسبت جمعیت بومی سوئیس بیش‌ترین پناهنده را جذب می‌کند. ایتالیا در ردیف آخر قرار دارد. امروز در مقایسه با سال‌های آغازین دههٔ ۹۰ میلادی آدم‌های مشخصاً کم‌تری در کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا تقاضای پناهنده‌گی می‌کنند.

یک جمله این قضیه را روشن کند، به گفته او نباید در انتظار انقلاب دیگری در ایران بود.

○ **آیا جامعه ایرانی می‌تواند بر تناقض‌های موجود در این مسیر فائق آید؟**

● طبیعتاً هیچ کس پاسخ این پرسش را نمی‌دهد برای درک بهتر این مسئله باید به عنوان مثال بدانیم که به ویژه در ذهن زنان جوان و تحصیل‌کرده ایرانی چه می‌گذرد. هم‌اکنون بیش‌از نیمی از دانشجویان ایرانی زن هستند. دختری که به تازگی تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان برده بود و به عنوان راهنما مرا در بازدید از تخت جمشید همراهی می‌کرد، علاقه چندانی به مسائل سیاسی نداشت. او به زبان انگلیسی مسلط بود و به آثار فریود و یونگ علاقه داشت. او همچنین ترجمه رمان‌های آمریکایی و پرتغالی را می‌خواند. او از وضعیت یکی از دوستان متأهل خود بسیار عصبانی بود. دوست او با یک مرد نالایق ازدواج کرده است، دادگاه هواره به این زن می‌گوید که باید جداان کند. نباید تصور کنید که زنان و به ویژه جوانان ایرانی از جدایی میان زن و مرد در مساجد یا در سایر مکان‌های عمومی ناخشنود هستند. در مورد مسائل مذهبی انسان‌ها شایه‌های زیادی به هم دارند. اگر مسئله احساسات مذهبی در میان باشد، تفاوت چندانی میان مسیحیان و مسلمانان و حتی یهودیان وجود ندارد. رانسانی هم نیز چنین نظری داشت. او می‌گفت از زمانی که خاتمی رئیس‌جمهور شده، شرایط فرهنگی و وضعیت آزادی‌های فردی در ایران بهتر شده است.

انسانی و فلسفه معاصر باز می‌کند. علاوه بر این او روند شکل‌گیری تاریخی مذهب را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که می‌تواند میان آموزه‌های پیامبر و چارچوب‌های تاریخی مذهب تمایز قائل شود.

○ **شما در ایران با نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب طرفدار رئیس‌جمهور محمد خاتمی نیز دیدار کردید. آیا به اعتقاد شما اصلاح‌طلبان خاتمی به گنتکوی موجود میان دموکراسی و تئوکراسی که ریشه در قانون اساسی ایران دارد، به نفع دموکراسی خاتمه دهند؟**

● محسن کدیور یک روحانی جوان است که در سال ۱۹۹۸ به زندان محکوم شد من در کنار کدیور به گروهی برخورد کردم که شما از آن‌ها به عنوان نظریه‌پردازان اصلاحات یاد می‌کنید. از این جمله می‌توان علاوه بر آقای مجتهد شبستری به سعید حجازیان اشاره کرد که حدود دو سال پیش قربانی یک سوءقصد شد و هنوز هم به شدت از تبعات آن رنج می‌برد. ما در چنین محفلی در باره موضوع یاد شده بحث و گفتگو کردیم. اصلاحات باید تا کجا پیش برود؟ اصلاح‌طلبان تا چه حد جدی هستند؟ اما پاسخی که من از اصلاح‌طلبان ایرانی دریافت کردم چیزی بیشتر از یک اظهار نظر عمل‌گرایانه نبود. متفکران اصلاحات بر این عقیده هستند که باید در این راه گام به گام حرکت کرد و در طول مسیر درس‌های لازم را فرا گرفت. همچنین طی این بحث‌های بسیار هم من نفهمیدم که اصلاح‌طلبان ایرانی چه تصویری از «راه سوم» دارند که نه شرقی است و نه غربی. البته در جریان گفتگوهای

هابرماس از سفر خود به ایران می‌گوید

ادامه از صفحه ۸

زندگی اجتماعی خود را بر اساس قوانین حاکم تنظیم کنند. این وضعیت این پرسش را در ذهن تداعی می‌کند، که آیا اگر مذهب از قدرت سیاسی صرف‌نظر کند، دیگر نمی‌تواند نیروی خود را در زمینه شکل‌دهی به زندگی افراد جامعه حفظ کند؟ آیا مذهب نمی‌تواند، از طریق تأثیرگذاری بر زندگی شخصی افراد دیدگاه‌های آنها را به گونه‌ای تغییر دهد که از طریق مجاری دموکراتیک موجود آنها را به نمایش بگذارد؟ به عبارت دیگر آیا نمی‌توان قدرت سیاسی مذهبی را به صورت غیرمستقیم تصور کرد؟ در حال حاضر بحث دیگری که در محافل اندیشمندان ایرانی بسیار مورد توجه قرار دارد، این است که آیا می‌توان مدل اروپایی را عیناً در کشورهای دیگر پیاده کرد. آیا پلورالیسم مذهبی که در قانون اساسی کشورهای غربی تضمین شده است، یک پدیده صرفاً غربی نیست؟ آیا پلورالیسم را تنها می‌توان در بستر تاریخی و روند شکل‌گیری آن مورد توجه قرار داد. یا اینکه پلورالیسم می‌تواند رادحلی عام برای مشکلی که امروز اغلب جوامع با آن روبرو هستند، ارائه کند؟ آیا فرهنگ‌های دیگر نباید حداقل در پی یافتن رادحلی مشابه باشند؟

○ **بحث‌هایی که در ایران مطرح است، به گونه‌ای است که انسان تصور می‌کند به دوران رفورماسیون بازگشته است. آیا به نظر شما بحث‌ها در اروپای**

سوسیال دمکراسی در بحران

ادامه از صفحه ۱۲

خلاف جهت چرخه‌های اقتصادی را مشکل می‌سازد. دولت سوسیالیست فرانسه در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ چنین تجربه‌ای را پشت سر گذاشته است. به همین علت است که احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست در دوره‌های مختلف برای باقی ماندن در بازی اقتصاد ملی، در برنامه‌هایشان تجدید نظر کردند و برای آنکه در عرصه جهانی‌سازی، وزن و اعتباری داشته باشند، مواضع اروپایی را ترجیح داده‌اند.

اما تحولات در برنامه‌های احزاب سوسیال دموکرات همچنین ناشی از تغییرات به وجود آمده در جوامع و فرهنگ‌ها بوده است. شاخصه‌هایی چون تغییر وضعیت حقوقی حقوق‌بگیران، همراه با افول طبقه کارگر سنتی، وجود میلیون‌ها کارگر و کارمند که شرایط کار ناپایداری را تجربه می‌کنند، اهمیت طبقات متوسط حقوق‌بگیر، جایگاه رفیع زنان در بازار کار، طولانی شدن دوران جوانی، و هم‌زمان، پیروی، حضور جسمیت‌های مهاجر، اوج‌گیری فردگرایی، همه اینها ساختارهای نمایندگی سنتی سوسیال دموکراسی را شکننده کرده‌اند. سندی‌بکها دیگر همان همگنی و هم‌رنگی سابق را ندارند و هر یک ساز خودشان را می‌نوازند. از این لحاظ، احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست مجبورند رای‌دهندگان را به سوی برنامه‌های مختلف و متغیر فریخوانند. به همین دلیل هویت سوسیال دموکراسی از بیست سال قبل به این طرف بیشتر سیاسی و کستور ایدئولوژیک، جامعه‌شناختی، و فرهنگی بوده است.

از این لحاظ سوسیال دموکراسی به خاطر وابستگی به نتایج عملکرد سیاسی، شکننده‌تر است و کمتر از گذشته تعلق خاطر برمی‌انگیزد. این امر وقتی شدت می‌یابد که این‌گونه‌ها سیاسی خودشان را به مواجهه با رقبای جدیدی مجبور می‌بینند که از ارزش‌های پسا ماده‌گرایانه دفاع می‌کنند (مثل احزاب سبز)، احزاب سبز نفوذ گسترده‌تری در نسل‌های جدید شهرنشین دارند و تازه نباید احزاب پوپولیست را هم فراموش کرد که اقتدار نگران جامعه را به خودشان جذب می‌کنند. در عصر جدید کاپیتالیسم، پایه‌های «مصلحت سوسیال دموکرات» باید باز تعریف شود. تمام احزاب می‌گویند ساختارهایشان را با شرایط روز تطابق دهند. اما این بحث تمام نشده است. تمام احزاب با نفوذ عناصر خارجی مواجه هستند و هر یک به شیوه خودشان می‌روند برون رفت خودشان را پیدا کنند. تونی بلر و «حزب کارگر نوسین» تجسم «خلاصه‌سازی سوسیال دموکراسی» ترکیب شده با لیبرالیسم هستند که می‌کوشد به مطالبات عامه مردم جواب دهد. همچنین یک جریان «چپ قدیمی» هم در احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات دیده می‌شود که به جریان‌های منتقد کاپیتالیسم جهانی شده نزدیک است؛ این جریان به تخصیص بودجه عمومی به‌طور گسترده در عرصه اقتصاد، برقراری مقررات سخت‌گیرانه در بخش خصوصی، و بی‌اعتمادی نسبت به اتحادیه اروپا اهمیت می‌دهد. لیونل ژوسپن و دولت وی کوشیده‌اند طی پنج سال، نوعی «سوسیالیسم مدرن» ملهم از نظریات نئو کینزی را به صحنه بیاورند تا به این ترتیب به جای عبور از سوسیال دموکراسی، آن را نوسازی کنند. با همه این احوال هنوز شیوه قاطعی برای نوسازی سوسیال دموکراسی اروپایی مطرح نشده است.

سوسیال دموکراسی نوسازی شده می‌خواهد همه جا به عنوان حزب اکثریت تأثیر برابر محافظه کاران و لیبرال‌ها مطرح باشد. ضعف این گرایش سیاسی، فقدان برنامه اجتماعی اصیل در سال‌های اخیر بوده است. امروز سوسیال دموکراسی اروپایی مجبور است در این مسیر گام بردارد؛ نوسازی با ارائه برنامه اجتماعی اصیل و پاسخگوی مطالبات روز.

دهه‌های پرافتخار برای سوسیال دموکراسی

آن‌ها چهار نفر بودند: ویلی برانت، اولاف پالمه، برونو کرایسکی و فرانسوا میتران. اگر بخوایم واژهای برای توصیف دوران حکومت این چهار تن بر کشورهای اروپایی به کار ببریم، شاید «عصر طلایی سوسیال دموکراسی» چندان مناسب نباشد، زیرا این توصیف برای سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به کار می‌رود که طی آن «دولت رفاه» به تدریج بر تمامی اروپا حاکم می‌شد. اما می‌توان دو دهه هفتاد و هشتاد را «دهه‌های پرافتخار سوسیال دموکراسی» نامید، چرا که در این دوران، چهره‌های شاخصی، چه در نهاد قدرت و چه در ایوزیسیون، به جریان

سوسیال دموکراسی استیلا داشتند و تأثیر به‌سزایی بر عرصه سیاسی اروپا به جای گذاشتند.

چهار شخصیت یاد شده، روابط پر شور و حرارتی با یکدیگر نداشتند. فرانسوا میتران همانند غربی‌های بود که به جمع این خانواده پذیرفته شد، پالمه، برانت و کرایسکی، هر چند که به یک نسل تعلق نداشتند، اما بیشتر به واسطه آرمان‌های خاص شبه جزیره اسکاندیناوی با یکدیگر پیوند داشتند. تا به خاطر آرمان‌های سوسیال دموکراسی. برانت و کرایسکی دوران نازیم را در تبعید، یعنی ابتدا در نروژ و سپس در سوئد، سپری کردند. میتران چهارده تازده وارد به جهان سوسیالیسم دموکراتیک بود، که نه مسیر زندگی سیاسی او و نه پیوندهای او در دوران، هیچ کدام ارتباطی با این جریان سیاسی نداشت. با این حال، یک سال پس از کنگره اپین (Epinay) که به تولد حزب سوسیالیست فرانسه انجامید، میتران در کنگره وین (۱۹۷۲) به معاونت ریاست انترناسیونال سوسیالیست برگزیده شد. اعضای برنامه مشترک میان حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست این کشور سوزن سوسیال دموکرات‌های اروپایی را نسبت به سوسیالیست‌های فرانسوی برانگیخت. بیشترین انتقادات از سوی انگلیسی‌ها مطرح شد (هارولد ویلسون از میتران متنفر بود) و نیز از سوی آلمانی‌ها و اسپانیایی‌ها. فلیپه گنزالس در سال ۱۹۷۴ طی کنگره‌ای در حومه پاریس (سورن) به ریاست حزب سوسیالیست اسپانیا انتخاب گشت، اما بیشتر تحت تأثیر سوسیال دموکراسی آلمان بود تا سوسیالیسم فرانسوی. او رفتار پدرسالانه حزب سوسیالیست فرانسه را به سختی تحمل می‌کرد، چرا که او را برای ائتلاف با حزب کمونیست اسپانیا به شدت تحت فشار قرار می‌داد. فلیپه گنزالس، پس از به قدرت رسیدن در اسپانیا، «کهنه‌پستی» حزب سوسیالیست فرانسه را مورد انتقاد قرارداد و به یکی از پیشروان «مدرن‌سازی» به سبک سوسیال دموکرات‌ها تبدیل شد. پیوند با کمونیست‌ها، تنها مایه اختلاف در بطن انترناسیونال سوسیالیست نبود، میتران، یک هفته پس از امضای برنامه مشترک با حزب کمونیست، علناً اعلام کرد که قصد مهار این حزب را دارد. اما تا پیروزی سال ۱۹۸۱، حزب سوسیالیست فرانسه رسماً خود را پیرو سارکسیسم می‌دانست، قطع رابطه با کاپیتالیسم را تبلیغ می‌کرد و برای «تغییر زندگی انسان‌ها» خواهان ملی کردن اقتصاد بود. میتران، به هدف تقویت موضع خود در برابر سوسیال دموکراسی شمال اروپا، پیروژه‌ای را برای ایجاد اتحاد میان سوسیالیست‌های جنوب اروپا طراحی کرد و در عین حال، ایده تاسیس یک انترناسیونال نوین را رد نمود. او با موفقیت کم نظیری توانست رهبران احزاب سوسیالیست پرتغال، اسپانیا، یونان، ایتالیا و دیگر کشورهای جنوب اروپا را در خانه خود در لاجه (Latche) یا پاریس گرد هم آورد. او می‌گفت: «این جلسات دوستانه، برای تبادل تجربیات و بحث درباره ایده‌های مختلف بود».

گسست اتحادیه چپ در سال ۱۹۷۷ و شکست سوسیال دموکرات‌های سوئد در همان سال، پس از ۴۴ سال حاکمیت بلاوقته، اوضاع را تا حدی تغییر داد. یکی از همکاران فرانسوا میتران در تحلیل این وضع جمله‌ای معروف دارد: «سوسیالیست‌های سوئدی قدرتی را اعمال می‌کنند که تئوریزه شده نیست، اما ما قدرتی را تئوریزه می‌کنیم که قادر به اعمال آن نیستیم». هم‌زمان، فرانسوا میتران و ویلی برانت روابط شخصی ویژه‌ای با یکدیگر برقرار می‌کنند، در حالی که احزاب تحت رهبری آنها چنین روابطی با هم نداشتند. مدتی قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۱ در فرانسه، دبیر اول حزب سوسیالیست این کشور (میتران) و صدراعظم سابق آلمان (برانت) سفری را مطابق مسیر فرار میتران از اردوگاه‌های اسرا در جنگ دوم جهانی ترتیب می‌دهند و به ویژه از جمهوری دموکراتیک آلمان سابق دیدن می‌کنند. برانت و کرایسکی و پالمه مباحثات تئوریک و سیاسی خود را درباره «تحقق عملی و راهبرد اساسی» برنامه احزاب خود ادامه می‌دادند. این مباحثات در ابتدای دهه هفتاد به مبادله نامه میان سه رهبر مذکور منتهی گشت که متن آنها در سال ۱۹۷۷ - به زبان فرانسوی چاپ شد (سوسیال - دموکراسی و آینده، انتشارات گالیلار). برانت می‌نویسد: «من معتقدم که ما باید رویای جامعه‌ای دیگرگونه را که انسان‌های آن با انسان‌های جامعه دیرروز و امروز متفاوت است، کنار بنهیم. ما باید به زندگی با شک و

تردید در قبال آینده عادت کنیم، زیرا این شک و تردید، آینده را بارور می‌کند. ما باید کاوش حقیقت را کنار بگذاریم و زندگی با حقایق را یاد بگیریم».

با این حال، سوسیال دموکراسی اروپا هنوز آماده زمین‌لرزه بزرگ سال ۱۹۸۹ نبود. سقوط دیوار برلین، اتحاد دو آلمان و فروپاشی کمونیسم، هر چند در ابتدا واکنش فاتحانه سوسیال دموکرات‌ها را به دنبال داشت اما در نهایت هماهنگی این جریان سیاسی را بر هم زد. سوسیالیسم دموکراتیک ظاهراً در جدال با انترناسیونال سوم، از وجاهت بیشتری برخوردار بود. حال با شکست «شاخه ناهل» سوسیالیسم، «شاخه خیرخواه» آن باید راه شکوفایی در پیش می‌گرفت. اما این، پنداری بیش نبود، زیرا نه سوسیالیسم دموکراتیک، بلکه این لیبرالیسم افراطی بود که میوه‌های بی‌اعتباری سوسیالیسم تمامیت‌خواه را برمی‌چید. حتی پیروزی انتخاباتی سوسیال دموکرات‌ها که تا اواخر دهه نود در ۱۱ دولت عضو اتحادیه اروپا حضور داشتند و حتی برخی دولت‌ها را رهبری می‌کردند، هیچ تغییری در روند انحطاط این جریان سیاسی نداشت. نه دستورالعمل‌های کهنه سوسیالیست‌های جنوبی و نه مصالحت‌های جریان سوسیال دموکراسی، هیچ کدام به چالش‌های جدیدی نیانجامید.

استراتژی سوسیالیست‌ها در پارلمان اروپا

موجی آبی که اکنون پهنه‌قاره اروپا را درمی‌نوردد، سوسیال دموکرات‌های پارلمان اروپا را با خطر بی‌ثباتی روزافزون مواجه می‌کند، و آنان هنوز نتوانسته‌اند جایگاه از دست رفته خود در انتخابات اروپایی ژوئن ۱۹۹۹ را بازیابند. موج آبی همه را به سمت چپ راست می‌راند و نیمه‌سرخ‌ها به تدریج دژهای عقیدتی خود را ترک می‌کنند. نشانه بارز این واقعیت، برگزاری اجلاس فراگیر پارلمان اروپا در ماه جاری در شهر استراسبورگ فرانسه بود که در آن، سوسیال دموکرات‌ها حتی تلاش نکردند از محافظت پیرامون مسئله مهاجرت جلوگیری کنند، بحثی که به عرصه توبیه حساب‌های جناحی تبدیل شده بود. این دولت محافظه کار اسپانیا به رهبری خوزه ماریا آزنار بود که درخواست برای چنین تبادل نظری را مطرح ساخت (اسپانیا تا ۳۰ ژوئن رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا است). این درخواست از سوی جناح راست که صاحب اکثریت در پارلمان اروپا است، پذیرفته شد و پس از انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و قتل رهبر پوپولیست‌های هلند، پیم فور توین، مقدمات برگزاری اجلاس فراهم آمد. ماریا آزنار در مادرید چنین گفت: «جناح چپ از واقعیت‌های پیرامون مهاجرت می‌گریزد و شکست این جناح، رای‌دهندگان را وادار به اتخاذ مواضع افراطی در بسیاری از کشورها می‌کند». حاضران در استراسبورگ به دقت این سخنان را گوش دادند، جایی که در آن، سوسیالیست حتی زحمت پاسخ دادن به گفته‌های آزنار را به خود ندادند. حتی کسانی که معمولاً از سوسیالیست‌ها حمایت می‌کردند، این بار وقتی به آنان ننهانند: گراهام واستون انگلیسی، رهبر لیبرال‌ها نظر خود را این‌گونه بیان کرد: «اوج‌گیری خارجی ستیزی در فرانسه و هلند نشان می‌دهد که وقتی دولت‌ها در رویارویی با چالش مهاجرت شکست بخورند، چه اتفاقی می‌افتد». از این پس نمایندگان سوسیال دموکرات با جناح راستی روبرو هستند که بیش از پیش به خود اعتماد دارد، چرا که این جناح بر ۱۱ کشور از ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا تسلط یافته است، در حالی که تا انتخابات پارلمان اروپا در ژوئن ۱۹۹۹، وضعیت کاملاً برعکس بود. اولیویه دوآمل، یکی از نمایندگان فرانسوی پارلمان اروپا، معتقد است: «این وضعیت جدید به سبب سوسیال دموکرات‌ها را به اندیشیدن درباره ائتلاف‌های جدید در بطن پارلمان وادارد». او با تاسف می‌افزاید: «جناح چپ فاقد استراتژی است».

انتخابات ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹، تعادل قوا در پارلمان اروپا را به شدت تغییر داد. برای اولین بار پس از سال ۱۹۷۶، گروه سوسیالیست‌ها به دومین قدرت در این نهاد اروپایی تبدیل شدند. که دلیل آن، شکست حزب کارگر انگلستان و عقب‌نشینی سوسیال دموکرات‌های آلمان بود. گروه حزب خلق اروپا با ۲۳۳ کرسی به جایگاه مهم‌ترین نیروی سیاسی در پارلمان دست یافت، در حالی که سوسیالیست‌ها ۱۸۰ کرسی به دست آوردند. انریک بارون کرسیو، رئیس اسپانیایی گروه سوسیالیست‌ها، در تحلیلی می‌گوید: «این امر

چیزی بیش از تغییر موازنه قوا بود. حزب خلق اروپا ماهیت خود را تغییر داد. این گروه که مرکب از دموکرات مسیحی‌های فدرالیست و طرفدار الگوی اجتماعی اروپا (دولت رفاه و دیالوگ اجتماعی) بود، با به قدرت رسیدن حزب فورتنس ایتالیا به رهبری برلوسکونی و دو برابر شدن تعداد نمایندگان محافظه کار انگلیسی، تغییراتی در خود به وجود آورد. گرایش به دموکرات مسیحی‌ها به وزنه تعادلی در مقابل گرایش‌های «اتحادیه ستیزی»، ملی‌گرایی و لیبرال تبدیل شد. سوسیالیست‌ها در مواجهه با این وضعیت، از خود پرسیدند که آیا می‌توانند دوباره با حزب خلق اروپا ائتلاف کنند، چه قبلاً نیز چنین کرده بودند، از سال‌ها پیش، این دو گروه به‌طور مشترک پارلمان اروپا را رهبری کرده‌اند، زیرا هیچ‌کدام به تنهایی از قدرت کافی برای تعیین دستور کار یا جمع‌آوری رای اکثریت برای تصویب یک قانون برخوردار نبودند.

قراردادهایی که از سوی رهبران و دولت ارائه می‌شود به اکثریت نسبی، یعنی ۳۱۴ رای از مجموع ۶۲۶ رای، نیاز دارد. با توجه به اینکه معمولاً حدود ۱۰۰ نماینده در جلسات غایب هستند، لذا تصویب یک قانون نیازمند ۶۰ درصد آرا است. بنابراین، حزب سوسیالیست اروپا و حزب خلق اروپا در جهت رسیدن به مصالحه تلاش می‌کردند، تا بدین وسیله پارلمان اروپا بتواند وظیفه قانونگذاری خود را به انجام برساند و جایگاه خود را در مقابل شورای اتحادیه اروپا مستحکم سازد. تقسیم قدرت میان این حزب معمولاً با تناوب ریاست جناح چپ و جناح راست به پارلمان همراه بوده است. در سال ۱۹۹۹، سوسیالیست‌ها در انتخابات شکست خوردند، اما خواهان بدست‌گیری ریاست مجلس شدند، که قبلاً در اختیار یک نماینده محافظه کار بود. اما حزب خلق از انجام این خواسته خودداری کرد و با گروه کوچک لیبرال‌ها کنار آمد تا به تعداد رای لازم برای برگزیدن خاست نیوکول فوستن (راست‌گرای فرانسوی) دست یابد. در سال ۲۰۰۲، حزب خلق فرصت ریاست را به پت کوکس، لیبرال ایرلندی، داد. مدیریت مشترک حزب سوسیالیست و حزب خلق نیازمند مصالحات مداوم است، امری که تحلیل سیاسی تصمیمات پارلمان اروپا را غیرممکن می‌کند.

حال سوسیالیست‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید ائتلاف‌هایی بر اساس محاسبات متغیر تشکیل بدهند. آنان در زمینه مهاجرت و پناهندگی می‌توانند با پشتیبانی سبزها و لیبرال‌ها به رویارویی با حزب خلق بپردازند. در مسائل اقتصادی، آنان با مخالفت لیبرال‌های افراطی روبرو هستند، اما می‌توانند بر روی همکاری یکی از «زیر گروه‌های» سوسیال مسیحی، به نام «شومان»، حساب کنند. در مسایل سیاسی روز، مثلاً هنگام تصمیم‌گیری برای تصویب یک قطعنامه، جناح سوسیالیست رویکرد مشخصی از خود نشان نمی‌دهد. کوهن بدیت، رئیس گروه سبزها در پارلمان اروپا می‌گوید: «سوسیالیست‌ها ابتدا سعی می‌کنند با حزب خلق به توافق برسند، وقتی ناکام می‌مانند، به ما روی می‌آورند». گویا از این پس چپ‌های اروپایی به هنگام بحث درباره موضوعات اساسی، از استراتژی «ائتلاف‌های مقطعی» پیروی خواهند کرد.

بدون پرچمدار

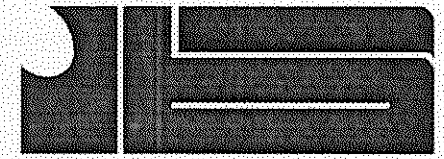
سوسیال دموکراسی اروپایی که فاقد رهبر است، از تولید ایده‌های سیاسی جدید ناتوان می‌نماید. اولین زنگ خطر جدی در این زمینه، در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹ به صدا درآمد؛ زمانی که سوسیالیست‌ها نه تنها نتوانستند اکثریت پارلمان اروپا را به دست آورند، بلکه با از دست دادن ۱۸۰ کرسی، به ۱۸۰ نماینده در پارلمان اروپا بسنده کردند. با همه این احوال، سوسیالیست‌ها یا سوسیال دموکرات‌ها در راس اغلب کشورهای اتحادیه اروپا، در راس قدرت قرار داشتند. علی‌رغم دگرگونی‌های اقتصاد جهانی، جهانی‌سازی، اوج‌گیری کاپیتالیسم و البته به قیمت پیوستگی با ایده‌های لیبرال حاکم جهان و خداحافظی با دولت رفاه، سوسیال دموکراسی در این دوره، عصر طلایی‌اش در اروپا را سپری می‌کرد. ژاک دلور، شخصیت سیاسی معروف و صاحب اندیشه فرانسوی، در اوایل دهه ۱۹۸۰ می‌گفت: «تجارب سوسیال دموکرات بر پایه مصالحه‌های دوگانه قرار دارد: مصالحه‌های بین سرمایه و کار از یک سو، و مصالحه بین دولت و بازار از سوی دیگر».

۲۷ مه ۱۹۹۹، شش نخست‌وزیر سوسیال دموکرات اروپا در میتنکی در پاریس گرد هم آمدند: تونی بلر، گرهارد شرودر، و لیونل ژوسپن در این گردهمایی حضور داشتند. اما اندکی بعد از هشدار نادیده گرفته شده ۱۳ ژوئن، چپ‌ها یکی یکی از برج عاج سابق شدند: انریش، ایتالیا، دانمارک، پرتغال، فرانسه و هلند. امروز تنها پنج کشور اروپایی

سوسیال دموکرات‌ها را در راس قدرت می‌بینند: سوئد، فنلاند، انگلیس، آلمان و یونان. گویی سخن ژان آسلبورن، رهبر حزب سوسیالیست لوگزامبورگ درست است؛ او گفته است: «ما همه چیز را با همه به دست آورده‌ایم، و با هم از دست می‌دهیم». ۱۷ مه گذشته، حزب سوسیالیست‌های اروپا که در سال ۱۹۹۲ تأسیس شده و تحت رهبری رابین کوک انگلیسی قرار دارد، طی یک گردهمایی در پراگ، موضوع اوج‌گیری پوپولیسم و افول سوسیال دموکراسی را به بحث گذاشت. در این گردهمایی رهبران چپ اروپایی در چند نکته به توافق رسیدند: «شکست در تولید ایده‌های سیاسی جدید»؛ ناتوانی سوسیال دموکرات‌ها در بهره‌مند ساختن اقشار محروم جامعه از رشد اقتصادی. «تکتوکراتیک بودن و متکبر بودن» به جای «شفاف بودن و روست بودن»؛ «تکراسی از جهانی‌سازی و اوج‌گیری بیگانه‌ستیزی که به نوبه خودش باعث تقویت «احساسات ضدروپایی» گردید، در حالی که سوسیال دموکرات‌ها از طرح آنچه می‌توانست «اروپای اجتماعی» باشد، ناتوان نشان دادند. یکی دیگر از مشکلات سوسیال دموکرات‌ها در این مقطع این بود که رای‌دهندگان نمی‌توانستند بین چپ و راست تمایز محسوسی قائل شوند. یک سوسیالیست فرانسوی بین «زلزله» ۲۱ آوریل فرانسه و شکست ویم کوک هلندی که او نیز قربانی اوج‌گیری راست افراطی در هلند شد، مقایسه‌ای انجام داده است: «ویم کوک مثل لیونل ژوسپن، یک رهبر محترم بود؛ یک سندیکیالیست سابق که رابطه خوبی با سندیکاها داشت، او کارنامه خوبی هم داشت، اما او در وزارت اقتصاد سیاست خصوصی‌سازی و مقررات‌زایی بازار کار را اجرا کرد که رای یک لیبرال معقول را بر تن او کرد. دیگر او به عنوان سوسیال دموکرات شناخته نمی‌شد».

واقعیت این است که بعد از سقوط دیوار برلین، سوسیال دموکراسی اروپایی بدون توجه به ضرورت اصلاح ساختار دولت و بازسازی جایگاه خدمات عمومی در کشور، عملاً دیگر وجه تمایزی نداشت. سیاست‌های سوسیال دموکرات‌های اروپا باعث کاهش بیکاری گردید، اما نابرابری‌های اجتماعی را از بین نبرد، حزب سوسیالیست‌های اروپا، برای حل «مشکل مشترک» نابرابری اجتماعی در کشورهای اروپایی «راه‌حل‌های ملی» را پیشنهاد می‌کند. دیدگاه روشنفکران چپ‌گرای ایتالیا آلبرتو آسور روسا، استاد ادبیات ایتالیایی در دانشگاه اسپینزا در رم، سابقه فعالیت‌های سیاسی کمونیستی طولانی دارد و به جریان‌های سیاسی دهه ۱۹۵۰ نزدیک است. او امروز یکی از روشنفکران چپ با نظرات شناخته شده و معتبر در سطح اروپا و جهان محسوب می‌شود. نیکلاروسی نیز استاد اقتصاد و نماینده مجلس از طیف دموکرات‌های چپ‌گراست. او به ویژه یکی از مشاوران درخشان ماسیو دالما، اولین کمونیست سابق که به ریاست دولت ایتالیا رسید، محسوب می‌گردد. آلبرتو روسا معتقد است که باز یابی قدرت به وسیله چپ‌ها، از طریق برقراری اتحادیه‌های اجتماعی جدید حول محور دفاع از حقوق افراد، اشتغال و آزادی‌های ممکن است. نیکلاروسی نیز عقیده دارد چپ‌ها نمی‌توانند از تغییرات، و مدرنیته که باعث شکست‌شان شده، بترسند. پروسور روسا توضیح می‌دهد که بعد از پیروزی سیلویو برلوسکونی در انتخابات مجلس ۲۰۰۱ ایتالیا، چپ‌ها این تومر را پیش کشیدند که جامعه مریض ایتالیایی دلیل پیروزی راست‌های تندرو بوده است. اما واقعیت این بود که این پدیده تمام قاره را در بر گرفته بود. مسئله این است که چرخه تاریخی دولت رفاه در اروپا به پایان خود رسیده است و بلکه اجتماعی که به ظهور این دولت کمک کرده بود، در حال از بین رفتن است. موفقیت راست و راست افراطی در ایتالیا نیز مرهون رای اقشار فقیر و محروم جامعه است، نه ثروتمندان و طبقه متوسط. راست‌گراها بدون گذر از گذرگاه‌های واسطه‌ای، توانسته‌اند بخش‌های مهمی از رای‌دهندگان سنتی چپ را به خودشان جذب کنند.

به زعم روسا، بلوک اجتماعی بیشتر به سمت میانه متمایل شده است. این فرضیه‌ای است که از سوی چپ میانه‌رو مطرح می‌شود، اما واقعیت آن را منکر می‌شوند: لیونل ژوسپن بر اساس همین دیدگاه در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت کرد و دیدگاه‌ها و شعارهای انتخاباتی‌اش را بر همین اساس طراحی و مطرح ساخت. اما بر اساس دیدگاه نیکلاروسی، اگر بلوک اجتماعی چپ از میان رفته، اما مشکلات و مسائل حقوق مربوط افراد، کار، دفاع از تمدن مبتنی بر تساهل و سنت لیبرال دموکراتیک اروپا باقی مانده است و چپ‌ها با التفات به این موضوعات می‌توانند جایگاه سابق خودشان را بازیابند.



زیر پوست جامعه مصر

آرزو دیلمقانی

رنستورپ اعتقاد دارد هر چند حاکمیت مصر در سرکوب این دسته از مخالفان موفق عمل کرده است اما این به معنای امحاء آنان و نابودی بستر مساعد برای ظهور مجدد نیست و می‌گوید: «این مشکل بزرگی است، گسترش اینترت و رواج آن موجب شده تامین نیروی انسانی خود به کارآموزان جوان مصر متکی است و از این الظواهری، مشاور ارشد بن‌لادن و نفر دوم القاعده گرفته تا محمد عطا، که رهبری یکی از

سلسله عملیات‌هایی در آینده در حال شکل‌گیری است. در گرماگرم انتشار اخباری که از وجود ارتباط بین القاعده و گروه‌های افراطی در کشورهای عربی و مراکش، عربستان سعودی و مصر حکایت دارد، تحلیلگران باز هم اصرار دارند که القاعده برای تامین نیروی انسانی خود به کارآموزان جوان مصر متکی است و از این الظواهری، مشاور ارشد بن‌لادن و نفر دوم القاعده گرفته تا محمد عطا، که رهبری یکی از

در کشوری که به لحاظ پیشینه تاریخی، سیاسی ماسن مناسبی برای رشد و فعالیت گروه‌های افراطی و مذهبی بوده است و فعالیت دو گروه قدرتمند در رقابتی خشن‌آمیز می‌رفت کشور را در آستانه سقوط قرار دهد اکنون بازمانده‌های گروه‌های رادیکال به زیر پوست جامعه خزیده‌اند و در خفی به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

جمهوری مصر کشوری است که فرساز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذارده، دوران جمال عبدالناصر مرد پرآوازه عرب که ایده‌های پان‌عربیسم او محرک‌های قوی برای جهان عرب بود، سادات که پیشرو روند سازش با اسرائیل قلمداد می‌شود و دوران حاکمیت حسنی مبارک، رئیس‌جمهوری مادام‌العمر که قصد دارد چون سوریه حاکمیت را برای فرزندان خود به میراث بگذارد.

مصر داعیه هدایت و رهبری جهان عرب را دارد و دستگاه دیپلماسی این کشور در کنار اعتبار و اهمیت عربستان سعودی بی‌شک نقشی غیرقابل کتمان در هدایت کشورهای عضو اتحادیه عرب دارد. کشوری که خود داعیه‌دار هدایت جهان عرب است با مشکلات بی‌شمار اجتماعی، فرهنگی و بی‌سروست، شکاف طبقاتی، فقدان وجود آزادی‌های مدنی و دموکراسی مصر را به یکی از مستعدترین بسترهای رشد گروه‌های افراطی بدل کرده و هرچند که این گروه‌ها اکنون به دلیل فشار مداوم دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی بر لایه‌های زیرین اجتماع خزیده‌اند و در عرصه فعالیت‌های اجتماعی قان‌نمند اثری از آنها به چشم نمی‌خورد اما به اعتقاد کارشناسان این عناصر پس‌مانده و حاشیه‌ای ممکن است به نماند از نظامی‌گری افراطی بدل شوند، بخشی از شبکه‌ای به هم پیوسته اما نامسجم از افراطیون که ممکن است جذب گروه‌هایی چون القاعده شوند و به شکل دادن موج جدیدی از حملات تروریستی علیه منافع غربی کمک شایان توجهی کنند. سعید صادق‌آسی استادی جامعه‌شناسی سیاسی صاحب‌نام مصر با تشریح چگونگی تطور شبکه‌های تروریستی از گروه‌هایی با ساختارهای مشخص و سلسله مراتبی به زنجیره‌های سایه‌وار بین شبکه‌های تروریستی پراکنده می‌گوید: «نوع جدیدی از تروریسم در حال ظهور است» و مگنوس رنستورپ از متخصصین تروریسم در دانشگاه اندروس اسکاتلند معتقد است امتیاز ویژه القاعده در دوران معاصر ظهور این گونه بسترها و شبکه‌ها است. با وجود شبکه‌ها و سازمان‌های اقماری چون سلول‌های افراطی سری، دیگر اجباری وجود ندارد تا فعالیت در ساختارهای سازمانی محدود شود. با تامین منابع مالی فعالیت‌ها گسترده‌تر می‌شود و امکان هدف قرار دادن منافع دشمنان و ایجاد همگرایی در گروه‌های هم‌فکر بیش از هر زمانی ممکن است» و در ادامه می‌افزاید: «اطمینان دارم ارتباطات و مراوداتی برای انجام

پس از نشست تاریخی لویه جرگه دولت انتقالی افغانستان رسماً قدرت را بدست گرفت

«گفتگو» بجای «اسلحه»!

محمود صالحی



خود. قابل ذکر است که در کابینه کرزای، خانم سهیلا صدیق سمت وزارت بهداشت را برعهده دارد. زنان پیشرو افغانستان در لویه جرگه مسائل سیاسی حساسی را مطرح کردند که مورد توجه قرار گرفت. زنان افغانستان اینک وظیفه حساس مبارزه با بیش از ارتجاعی و طالبانی را پیش رو دارند.

لحظه تصمیمات استراتژیک و یا تأثیری می‌رود دیوار کج!

افغانستان اینک در بزنگاه حساسی تصمیمات استراتژیک برای آینده قرار دارد. تصمیمات امروز تعیین‌کننده راهی است که افغانستان در پیش خواهد گرفت. تعیین گرانیک‌های جمهوری، اسلامی و پالائیک‌بودن، مرکزگرایی و یا فدراتیو بودن، این کارمند برنامه جهانی غذا و استاد علوم پزشکی در دانشگاه کابل بود در لویه جرگه بعنوان نخستین زن به رقابت انتخاباتی با حامد کرزای پرداخت. خانم جلال در این انتخابات ۲۰۰ رای کسب کرد و از کرزای شکست

لویه جرگه خواست تا با قیام خود کابینه را تائید کند که با استقبال روبرو شد و بحث‌ها پایان یافت. تصمیم‌گیری کند.

رئیس دولت انتقالی افغانستان ۱۴ وزیر و رئیس قوه قضائیه این کشور را در جمع نمایندگان لویه جرگه معرفی کرد. پنج پست مهم و کلیدی دولت افغانستان به مارشال «محمد قاسم فهمیم» به عنوان معاون رئیس دولت و وزیر دفاع ملی، «تاج محمد وردی» وزیر کشور، «عبدالله عبدالله» وزیر امور خارجه، «اشرف غنی احمدزی» وزیر اقتصاد و «محمد محقق» وزیر برنامه‌ریزی اختصاص یافتند. از آنجایی که گروهی معتقد بودند در توافقنامه بن به موضوع حق رای اعتماد اشاره نشده است، بحث حق رای اعتماد به اعضای دولت توسط لویه جرگه از دیگر چالش‌های این نشست تاریخی بود. کرزای با اشراف به مشکلات و پیامدهای این بحث، چهارشنبه شب پس از معرفی اعضای کابینه خود از نمایندگان

کسیون ۴۵ نفر از اعضای لویه جرگه موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

رئیس دولت انتقالی افغانستان ۱۴ وزیر و رئیس قوه قضائیه این کشور را در جمع نمایندگان لویه جرگه معرفی کرد. پنج پست مهم و کلیدی دولت افغانستان به مارشال «محمد قاسم فهمیم» به عنوان معاون رئیس دولت و وزیر دفاع ملی، «تاج محمد وردی» وزیر کشور، «عبدالله عبدالله» وزیر امور خارجه، «اشرف غنی احمدزی» وزیر اقتصاد و «محمد محقق» وزیر برنامه‌ریزی اختصاص یافتند. از آنجایی که گروهی معتقد بودند در توافقنامه بن به موضوع حق رای اعتماد اشاره نشده است، بحث حق رای اعتماد به اعضای دولت توسط لویه جرگه از دیگر چالش‌های این نشست تاریخی بود. کرزای با اشراف به مشکلات و پیامدهای این بحث، چهارشنبه شب پس از معرفی اعضای کابینه خود از نمایندگان

کسیون ۴۵ نفر از اعضای لویه جرگه موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

لویه جرگه پس از ۹ روز فعالیت با معرفی و تائید اعضای دولت انتقالی «حامد کرزای» و برگزاری مراسم تحلیف به کار خود پایان داد و دولت «کرزای» رسماً قدرت را بدست گرفت.

لویه جرگه با یک روز تأخیر کار خود را آغاز کرد و قرار بود به مدت شش روز ادامه یابد که به دلیل طولانی شدن بحث‌ها فعالیت آن به درازا کشید. از ۱۵۵۴ نماینده لویه جرگه ۱۰۵۱ نفر در انتخاباتی دو مرحله‌ای برگزیده شدند. آنها با اعضای خود در پائین یک متن متعهد شدند که تروریست نبوده، در قاچاق مواد مخدر دست ندارند، جنایت‌کار جنگی و عامل قتل و کشتار نبوده‌اند. یک هفته قبل از برگزاری لویه جرگه با فشار نماینده سازمان ملل، اخضر ابراهیمی و فرستاده ویژه آمریکا، زلمی خلیل‌زاد، ۵۰ نفر از وائیان و جنگ‌سالاران به تعداد اعضای لویه جرگه افزوده شدند. این اقدام بعنوان نوعی حق‌الارامش و تقویت موضع کرزای ارزیابی شد.

کسیون ۴۵ نفر از اعضای لویه جرگه موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

رئیس دولت انتقالی افغانستان ۱۴ وزیر و رئیس قوه قضائیه این کشور را در جمع نمایندگان لویه جرگه معرفی کرد. پنج پست مهم و کلیدی دولت افغانستان به مارشال «محمد قاسم فهمیم» به عنوان معاون رئیس دولت و وزیر دفاع ملی، «تاج محمد وردی» وزیر کشور، «عبدالله عبدالله» وزیر امور خارجه، «اشرف غنی احمدزی» وزیر اقتصاد و «محمد محقق» وزیر برنامه‌ریزی اختصاص یافتند. از آنجایی که گروهی معتقد بودند در توافقنامه بن به موضوع حق رای اعتماد اشاره نشده است، بحث حق رای اعتماد به اعضای دولت توسط لویه جرگه از دیگر چالش‌های این نشست تاریخی بود. کرزای با اشراف به مشکلات و پیامدهای این بحث، چهارشنبه شب پس از معرفی اعضای کابینه خود از نمایندگان

کسیون ۴۵ نفر از اعضای لویه جرگه موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

رئیس دولت انتقالی افغانستان ۱۴ وزیر و رئیس قوه قضائیه این کشور را در جمع نمایندگان لویه جرگه معرفی کرد. پنج پست مهم و کلیدی دولت افغانستان به مارشال «محمد قاسم فهمیم» به عنوان معاون رئیس دولت و وزیر دفاع ملی، «تاج محمد وردی» وزیر کشور، «عبدالله عبدالله» وزیر امور خارجه، «اشرف غنی احمدزی» وزیر اقتصاد و «محمد محقق» وزیر برنامه‌ریزی اختصاص یافتند. از آنجایی که گروهی معتقد بودند در توافقنامه بن به موضوع حق رای اعتماد اشاره نشده است، بحث حق رای اعتماد به اعضای دولت توسط لویه جرگه از دیگر چالش‌های این نشست تاریخی بود. کرزای با اشراف به مشکلات و پیامدهای این بحث، چهارشنبه شب پس از معرفی اعضای کابینه خود از نمایندگان

کسیون ۴۵ نفر از اعضای لویه جرگه موظف شد در باره ترکیب مجلس مشورتی قضاوت و تصمیم‌گیری کند.

رئیس دولت انتقالی افغانستان ۱۴ وزیر و رئیس قوه قضائیه این کشور را در جمع نمایندگان لویه جرگه معرفی کرد. پنج پست مهم و کلیدی دولت افغانستان به مارشال «محمد قاسم فهمیم» به عنوان معاون رئیس دولت و وزیر دفاع ملی، «تاج محمد وردی» وزیر کشور، «عبدالله عبدالله» وزیر امور خارجه، «اشرف غنی احمدزی» وزیر اقتصاد و «محمد محقق» وزیر برنامه‌ریزی اختصاص یافتند. از آنجایی که گروهی معتقد بودند در توافقنامه بن به موضوع حق رای اعتماد اشاره نشده است، بحث حق رای اعتماد به اعضای دولت توسط لویه جرگه از دیگر چالش‌های این نشست تاریخی بود. کرزای با اشراف به مشکلات و پیامدهای این بحث، چهارشنبه شب پس از معرفی اعضای کابینه خود از نمایندگان

سوسیال دموکراسی در بحران

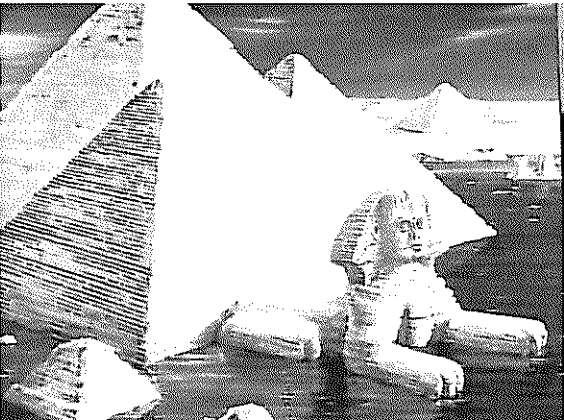
برگردان: کوروش فخر طاوولی و رضا علی اکبر پور (۲) برگرفته از لوموند

می‌توان توضیح داد؟ بدون شک دلایل اقتصادی، مهم‌ترین دلایل افول سوسیال دموکراسی در اروپاست. مشکلات اقتصادی از جهانی ناشی از سیاست‌های اقتصادی تدبیر شده از سوی سوسیال دموکرات‌های حاکم بوده است: هزینه‌های سنگین تحمیلی به بودجه کشورها برای تامین مالی برنامه‌های اجتماعی، افزایش بیکاری در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، محدودیت‌های سیاست مالیاتی و تمرکززدایی نظام روابط حرفه‌ای که سیاست‌گذاری در زمینه درآمد را مشکل می‌سازد، از جمله سیاست‌های غلط اقتصادی بوده

می‌توان توضیح داد؟ بدون شک دلایل اقتصادی، مهم‌ترین دلایل افول سوسیال دموکراسی در اروپاست. مشکلات اقتصادی از جهانی ناشی از سیاست‌های اقتصادی تدبیر شده از سوی سوسیال دموکرات‌های حاکم بوده است: هزینه‌های سنگین تحمیلی به بودجه کشورها برای تامین مالی برنامه‌های اجتماعی، افزایش بیکاری در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، محدودیت‌های سیاست مالیاتی و تمرکززدایی نظام روابط حرفه‌ای که سیاست‌گذاری در زمینه درآمد را مشکل می‌سازد، از جمله سیاست‌های غلط اقتصادی بوده

می‌توان توضیح داد؟ بدون شک دلایل اقتصادی، مهم‌ترین دلایل افول سوسیال دموکراسی در اروپاست. مشکلات اقتصادی از جهانی ناشی از سیاست‌های اقتصادی تدبیر شده از سوی سوسیال دموکرات‌های حاکم بوده است: هزینه‌های سنگین تحمیلی به بودجه کشورها برای تامین مالی برنامه‌های اجتماعی، افزایش بیکاری در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، محدودیت‌های سیاست مالیاتی و تمرکززدایی نظام روابط حرفه‌ای که سیاست‌گذاری در زمینه درآمد را مشکل می‌سازد، از جمله سیاست‌های غلط اقتصادی بوده

می‌توان توضیح داد؟ بدون شک دلایل اقتصادی، مهم‌ترین دلایل افول سوسیال دموکراسی در اروپاست. مشکلات اقتصادی از جهانی ناشی از سیاست‌های اقتصادی تدبیر شده از سوی سوسیال دموکرات‌های حاکم بوده است: هزینه‌های سنگین تحمیلی به بودجه کشورها برای تامین مالی برنامه‌های اجتماعی، افزایش بیکاری در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، محدودیت‌های سیاست مالیاتی و تمرکززدایی نظام روابط حرفه‌ای که سیاست‌گذاری در زمینه درآمد را مشکل می‌سازد، از جمله سیاست‌های غلط اقتصادی بوده



خود پردازند». برخی تحلیلگران می‌گویند تمرکز گروه‌های شبه‌نظامی مصر از نبرد داخلی برای کسب قدرت سیاسی به نوعی جنگ فراملیتی اسلامی علیه قدرت و نفوذ غرب تکوین یافته است. آنها معتقدند که اهداف آینده احتمالاً گسترده‌تر خواهد بود و مصری‌ها در آن نقش طراحی حملات، فراهم آوردن پشتیبانی لجستیکی و عملیات حملات که فاقد پیشینه کیفری باشند را برعهده خواهند داشت. یکی از مقامات مصری می‌گوید: «ما باید به طور دایم هوشیاری خود را حفظ کنیم. ما با ناشناخته‌ها رودرو شده‌ایم» اما در ادامه مصرانه می‌گوید: «دولت در کنترل ترور و فعالیت‌های تروریستی از سال ۱۹۹۷ تا کنون عملکرد موفق و موثری داشته است». منتظران، وکیلی که دفاع از چند عضو گروه‌های اپوزیسیون مسلح بازداشت شده را برعهده داشته است ضمن رد ادعاهای مبتنی بر ظهور تهدیدات جدید معتقد است همدردی عمومی با القاعده به شکل بروز تهدید و شکل‌گیری مخاطرات علیه منافع آمریکا ترجمان شده است. آنها اذعان می‌دهند: «هیچ نشانی از این که موبد ظهور نسل جدیدی از تفکر و عقیده‌ای باشد که ایده گروه‌های شبه‌نظامی رادیکال قلبی را دنبال می‌کنند، وجود ندارد».

تیم‌های هواپیمابری در حوادث یازدهم سپتامبر سال گذشته میلادی را برعهده داشت، همگی مصری بودند. برخی از منابع نزدیک به محافل رادیکال شبه نظامی مصر اذعان می‌دارند که ظهور نسل جدیدی از رادیکال‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است ولیکن این گروه‌ها همگرا با القاعده از سازماندهی و توان مطلوب که بتوانند خطر جدی‌ای متوجه حاکمیت مصر و غرب کنند بی‌بهره هستند. نیویورک تایمز در یکی از مقالاتی که اخیراً منتشر کرد به نقل از مقامات ارشد آمریکایی آورده بود که اتحادی گسترده و بسته‌گرفته بین عاملان عملیاتی میانی القاعده و افراطیون کشورهای چون مصر وجود دارد که این همکاری به مشارکت می‌رود به خطری جدی برای ایالات متحده آمریکا بدل شود. در این مقاله آمده که به اعتقاد بازرسان و تحلیلگران سیا و ان‌بی‌سی‌ای و در نتیجه بررسی‌های آنان معلوم شد پراکنده کردن کانون‌های خطرآفرین و مهاجمان بالقوه، جنگ آمریکا با تروریسم در افغانستان و سایر نقاط جهان به جای آن که آسان‌تر شده باشد، بغرنج‌تر شده است. این دیدگاه در مصر، آنجا که دولت این کشور طی یک‌دهه گذشته درگیر نبردی هم‌جانبه با گروه‌های اپوزیسیون مسلح بوده نیز مصداق دارد. فعالیت‌های گسترده سرکوب و اضمحلال گروه‌های اپوزیسیون مثل جهاد و جماعت اسلامی به در گرفتن نبردی خونبار بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ منجر شد که سرنگونی نظام حاکم را دنبال می‌کرد. در این نبردها بسیاری از مخالفان مسلح رژیم کشته شدند، دیگرانی بودند که از مبارزه مسلحانه دست کشیدند. اما گروهی که بودند که به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند یا به خارج گریختند تا به آمادسازی طرح‌های بعدی برای سرنگونی رژیم حاکم بپردازند.

تیم‌های هواپیمابری در حوادث یازدهم سپتامبر سال گذشته میلادی را برعهده داشت، همگی مصری بودند. برخی از منابع نزدیک به محافل رادیکال شبه نظامی مصر اذعان می‌دارند که ظهور نسل جدیدی از رادیکال‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است ولیکن این گروه‌ها همگرا با القاعده از سازماندهی و توان مطلوب که بتوانند خطر جدی‌ای متوجه حاکمیت مصر و غرب کنند بی‌بهره هستند. نیویورک تایمز در یکی از مقالاتی که اخیراً منتشر کرد به نقل از مقامات ارشد آمریکایی آورده بود که اتحادی گسترده و بسته‌گرفته بین عاملان عملیاتی میانی القاعده و افراطیون کشورهای چون مصر وجود دارد که این همکاری به مشارکت می‌رود به خطری جدی برای ایالات متحده آمریکا بدل شود. در این مقاله آمده که به اعتقاد بازرسان و تحلیلگران سیا و ان‌بی‌سی‌ای و در نتیجه بررسی‌های آنان معلوم شد پراکنده کردن کانون‌های خطرآفرین و مهاجمان بالقوه، جنگ آمریکا با تروریسم در افغانستان و سایر نقاط جهان به جای آن که آسان‌تر شده باشد، بغرنج‌تر شده است. این دیدگاه در مصر، آنجا که دولت این کشور طی یک‌دهه گذشته درگیر نبردی هم‌جانبه با گروه‌های اپوزیسیون مسلح بوده نیز مصداق دارد. فعالیت‌های گسترده سرکوب و اضمحلال گروه‌های اپوزیسیون مثل جهاد و جماعت اسلامی به در گرفتن نبردی خونبار بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ منجر شد که سرنگونی نظام حاکم را دنبال می‌کرد. در این نبردها بسیاری از مخالفان مسلح رژیم کشته شدند، دیگرانی بودند که از مبارزه مسلحانه دست کشیدند. اما گروهی که بودند که به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند یا به خارج گریختند تا به آمادسازی طرح‌های بعدی برای سرنگونی رژیم حاکم بپردازند.